الیاس بود ع و باخر جماعت نبوت یافت و بر خدا و خلق
پاینده الی بود اکثر بن ایوب بوده و صاحب پیغمبر را که از قتل نگهداشته
آنند کفیل شده و در تبیان فرموده که او پسر ایوب است ع و بعد
از پدر مبعوث شده یعنی از شام و خدای او را ذا الکفل نام نهاد
و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع منطفل شاید که
با مردی قیام نماید و بعضی تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف
صفت باشد بر موصوف و همه این نام بردگان بودند
از گزیدگان خلق این خیر انبیا سبب یاد کرد ترا که
محمدی ع و قوم ترا و بدرستی مر پرهیزکاران را
بنیکو باز گشت است و بازگشتی نیکو که آن بوستانها
اقامت است در حالتی که گشاده باشد برای
ایشان درهای آن بوستانها و ایشان تکیه زدگان باشند
بر تختها در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت
میخوانند و میخواهند در آن بوستانها میوه بسیار را
جهت تفکه برای تلذذ ست و تغذی بجهت تحلل و اجزا تحلیل باشد
از مطاعم بفواکه نسل بستر کند و دیگر آشامیدنی بسیار
ونزدیک ایشان باشند کوتاه چشمان یعنی
زنانی که از غیر شوهر خشم باز گیرند همزادان یعنی
همه ایشان در یک سن و گفته تمام زنان بهشت در سن مساوی
ازواج باشند مجموع سی و سه سال و بعضی برانند که مراد بهم
اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی
هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بمفاضله کشد
و از مفضول متنفر گردد گویند ملائکه بهشتیان را که
این وعده داده شده بودید ... بروز
شمار ... بهشت از روی بهجت و فرح گویند بدرستی
که این چه ما می بینیم از نعمت هر آینه روزی ماست که عطیه
روزی بی منت ما را از ما ... نیست او را ...

هیچ

صبر و زنیا بحق سبحانه برند لذت رحمت الهی فرج نصیر از لسنة
نعت الصبر فالصبر مفتاح الفرج بیت کلید صبر لیعنی برا کبانند
اسد وست نهرانه دلش گنج صبر او بلند بدینام ستره محنت لیبا زو
صبر بهای اکرم بدم سحر از بده روی بنما باز آورده اند که در زمان
مرض ایوب زوجها او رحمه بجهی رفته بود و دیر مانده ایوب عم
سوگند خورد که او را صد چوب زند چون شفا یافت و صحت از
افق رحمت روی نمود و ایوب بحالت تندرستی باز جوانی
باز آمد خواست تا سوگند خود راست کند خطاب رسید
وخذ بیدک [illegible] بدست خود [illegible] دسته چون از حیلها از
جنابت مشکل شده که بعد صد باشد فاضرب به [illegible] زن ره
خود را بدان دسته گیاه [illegible] و حانث مشو در سوگند
خود انا وجدناه [illegible] بدرستی که ما یافتیم ایوب را شکیبا
در رنج بنعم [illegible] مال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده
است ایوب انه اواب بدرستی او رجوع کننده است بدرگاه
ما بکلیه خود واذکر عبادنا و یاد کن بندگان ما را ابراهیم
خلیل الرحمن را [illegible] و پسر وی اسحق را و یعقوب
و نبیره وی یعقوب را اولی الایدی خداوندان دستها
و دیده که مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کردیست
از عمل که آثار آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف
که اقوی مبادی آن نظر است یا مراد از ایدی قوتست در طاعت
و از ابصار بصیرت در دین [illegible] بدرستی که ما خالص کردیم
ایشان را [illegible] بخصلتی پاک از شوائب معایب یعنی
خالص از ثوب مثالب که آن ذکری الدار یاد کردن سرای آخرت
چه مطمح نظر انبیاء چه توسل بلقای حضرت کبریائیست و ان در
آخرت میسر شود و انهم عندنا و بدرستی که این پیغمبران نزدیک ما
لمن المصطفین الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکانند و از
واذکر اسمعیل فرزند خلیل را و الیسع بن اخطوب و ذالکفل

بیجا بدر من و امثال آن یعنی تصرف در آن عوض شیث است
و بدان مجاست بخواهی بود و انّ له و بیدرستی سلیمان را عندنا
نزدیک ما لزلفی قربت است بقبول طاعات او و با در آخرت
از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که
در دنیا داشت وحسن مآب و مرا او راست نیکوئی بازگشت
یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده ما
ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه پروردگار خود را
بانکه مرا انّی مسّنی الشیطان بنصب مسّ کرده شیطان یعنی رساند
بمن رنج و عذاب و الم و الجان بود که ابلیس شماتت میکرد
و مرا ایوب را عم سرزنش مینمود که چه کردی که حق تعالی فواید نعم
از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه
میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند
برخی از وجوه شکایت ایوب عم در سورة انبیا مذکور شده
القصه حق تعالی دعا او را اجابت فرموده جبرئیل را نزد وی فرستاد
و جبرئیل بیامد و مرا او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را
بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای بر زمین
زد دو چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم
یکی سرد جبرئیل فرمود که هذا مغتسل این چشمه گرم جای غسل
کنی و این چشمه دیگر بارد و شراب این سرد است و آشامیدنی
پس ایوب عم در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهر
بر وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام
زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت غسل کردن گرم
و وقت ... و بخشیدیم مرا او را یعنی بوی عطا کردیم اهله
اهل او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم و مثلهم معهم
ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر شدند رحمة منّا
برای بخشش که فایز شد بدو ما و ذکری و برای پند گرفتن اولی
الالباب مر خداوندان عقلها را تا دیدند بلا تا آنکه شغل رفع شد

سنو وهب لي وببخش مرا ملکا لا ينبغي پادشاهی که نسزد و نشاید
لاحد مر یکی را من بعدی از پس من تا چنین ملک معجزه من
بود تا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر فرموده
که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری طلب آن نکند و در فتنه نیفتد
چه ملکی برای انقطاع طمع بقوت نبوت این نتواند بود انک انت الوهاب
بدرستی که تو بخشنده و هرچه خواهی بهر که خواهی الهام قشیری فرموده که
سلیمان عم بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم بمالک دنیا التفات نخواهد فرمود تحت آن بدین دعا حاجت
نبود و از نیست که صاحب فتوحات قدس سره فرموده که مراد سلیمان
آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل مر کس را نسزد چه بالقوه حضرت
رسالت را هم آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که
حضرت رسالت پناه فرموده که عفریتی ناگاه بر من درآمد تا نماز بر من
قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید از و تا او را بگرفتم و
خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بربندم تا شما در وی نگرید پس
یاد کردم دعای سلیمان را که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و ناامید بازگشت ... پس رام
گردانیدیم ... مر سلیمان را باد تا بفرمان وی برد
بزم و خوش ... هرجا قصد کردی و شیاطین
و مسخر کردیم مر او را از دیوان ... هر بنا کننده در بنا
بنای عمارتها ساز ... و غواص و غوص نمایند در بحر تا بجهت
وی استخراج جواهر کنند و دیگران ساختیم مر او را دیوان
دیگر بهم بسته ... فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام
از شیاطین که عمل ... برای وی کار نکردند و جمعی را که
بزنجیر ... تا ضرر بمردم نرسانند گفتیم
ویرا که هذا این چنین ملکی بتو دادیم عطائنا ...
بتو فامنن پس منت نه بر هر که خواهی و داد آن ...
او امسک یا باز دار عطا خود را از هر که خواهی بغیر حساب

بجزی بمودی ... بفرمان او ...

فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع باذن خدای تعالی ملایکه
را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید آفتاب را
برای من حق سبحانه فرمود که تا آفتاب را باز گردانیدند بعد
بموضع وقت عصر آمد تا وی انرا ادا کرد و اکثر قصب بدعای
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در صهبا خیبر بعد از غروب باز
گشت وبجای عصر آمد تا مرتضی علی نماز عصر گذارد نزد محدثان مشهور
و امام طحاوی رح در شرح آثار حدیث وارد که روات این حدیث
ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که
تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است
در دعوتش کرفته که زبان آفتاب بالا کشیده از مغرب بر آسمان
که قرص بدر را کمر بسته گرد خوان چرخ دستش دو نیم زده بیک ضربت
بنابی آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را ع پسری
ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان
را بجوزه تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان
ع خبر یافته او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و از
شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت
سلیمان ع افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داده و لقد فتنا سلیمان
بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و القینا علی
کرسیه بر تخت او [illegible] جسدا پسر او را جسدی بی روح علیهما
انچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس بازگشت بخدای و بر عالمیان
ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان ع
بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح می نمود و
او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک [illegible] می یافت پس باز
گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترک ان شاء الله انگشتری
بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان نشست و باز آن خاتم
بدست سلیمان آمده بمملکت بازگشت و از دیو ایشان بدعا اشتغال
نمود قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار بیامرز مرا [illegible] و [illegible]

مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیات در آنها
این کتاب و تفکر نمایند در معانی و عقاید ولیتذکر و تا پند
پذیرند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا لداود
و بخشیدیم مر داود را سلیمان یعنی فرزندی که سلیمان نعم
العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که رجوع
کننده بود با خدای در همه احوال آورده اند که سلیمان عم با اهل
دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت
و گویند داود هم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و
بمیراث بسلیمان رسیده و در معالم گوید که اسبان دریائی بودند
پر داشتند و دیوان برای سلیمان آورده بودند و بهر تقدیر
سلیمان عم خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض
آنها مشغول شدند و سلیمان عم بسبب آن از وردی که در آن وقت
داشت باز ماند و همه را قربان کرد حق سبحانه می فرماید اذ
یاد کن چون عرض کرده شدند [illegible] بر سلیمان عم بالعشی بعد از
زوال [illegible] الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای و بر کنار سم چهارم
و این صفت پسندیده است در اسب الجیاد اسبان تیز رو وا
بنظاره مشغول شدند و ورد او فوت گشت فقال انی پس گفت
[illegible] بدرستی که برگزیدم حب الخیر دوستی مال بسیار یعنی اسب
تجری که بازماندم عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود یعنی ورد [illegible]
دیطرق آخر بود داشتم [illegible] تا وقتی که پوشیده آفتاب
بالحجاب به پرده شب و گفته اند [illegible]
در زمین [illegible] ردوها علی باز گردانید اسبان را بر من [illegible]
[illegible] بس [illegible] و می سود شمشیر را [illegible] بالسوق
بساقهای اسبان یعنی پی می کرد ایشان را والاعناق و بگردنها
[illegible] یعنی می برید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسب
حلال بوده و آنرا در راه خدای برای قربان ذبح می کردند بعضی
علما بر آنند که مراد از ذکر نماز [illegible] سلیمان [illegible]

الحساب روز شمار را برای آن روز کاری نساختند الله اعلم
السلوک آورده که بنگر پادشاهی و صعب کاری است و شغل باری
گران باری که حضرت داود علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه
رسالت متحمل اعبای چنین امری مأمور گردد و بخطاب انا جعلناک
خلیفه مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان
حکم کن بر طریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف
نمای و قدم بر جاده حقیقت نه بر طریق باطل و متابعت مکن هوای نفس
بر متابعت هوا و خواهش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه
گرداند و در سلسله الذین یضلون [illegible] بنص قرآن بشنو که حق فرمود
در مقام خطاب یا داود که ترا از آن خلیفه کردیم در روی [illegible] خلف
جهان فرستادیم تا در ملک زمین [illegible] حکم [illegible] بعدل
بین الناس حکم کنی زهد دستور [illegible] از مقام [illegible]
الحکیم دستم زدی و [illegible] چون خود [illegible] و ما خلقنا
السموات و الارض و ما بینهما باطلا و نیافریدیم ما آسمان و زمین را
و ما بینهما و آنچه میان زمین و آسمان است باطلا [illegible]
یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال
کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلک ظن الذین کفروا
بی حقیقت باشد ظن الذین کفروا و گمان آنان است که کافر شدند
و براهین [illegible] [illegible] پس وای للذین کفروا من النار
[illegible] و [illegible] گمان [illegible] از آتش دوزخ
آورده اند [illegible] ام نجعل الذین امنوا
[illegible] [illegible] [illegible] آمدند نه چنانست نجعل
الذین امنوا [illegible] و عملوا الصالحات
[illegible] کردند [illegible] کالمفسدین فی الارض [illegible]
[illegible] در زمین یعنی کافران ام نجعل المتقین [illegible]
کالفجار [illegible] کتاب
[illegible] [illegible] فرستادیم [illegible]

عمل هم
انسا

الصالحات وکرده اند عملها را ستوده اند وقلیل ما هم واندکند
ایشان درمیان شریکان چون داود علیه السلام این سخن بگفت
ایشان پنهان شدند واز نظر او غایب شدند داود علیه السلام در
تامل رفت وظن داود وگمان برد داود علیه السلام انما فتناه انکه ما
امتحان کردیم اورا بدین حکومت تا متنبه گردد بود یا قوت
فاستغفر ربه طلب آمرزش کرد از پروردگار خود وخر
راکعا وانا وبسجده پیوست حق تعالی که سجده کننده بود وانا
وبازگشت بحق تعالی این سجده نزد امام اعظم رح سجده
عزیمت است لیکن گوید بتلاوت وی سجده باید کرد در
نماز وغیر نماز ونزد امام شافعی از عزایم نیست واز احمد
حنبل رح درین سجده دو روایتست واین سجده نهم
است بقول امام اعظم رح ودر فتوحات مکیه این را سجده
انابت گفته واز مودة که بعالیها سجدة الشکر فی فطرة
[illegible] داود علیه السلام سجدتها شکرا فغفرنا پس بیامرزیدیم
[illegible] ذلک آنچه از و استغفار کرده بود وان له وبدرستی
که مر او را عندنا نزدیک ما لزلفی قربتی بعد از مغفرت
وحسن ماب ونیکویی بازگشت در بهشت وگفتیم مر او را که
یا داود انا جعلناک ای داود ما ترا گردانیدیم خلیفة فی الارض
خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت دادیم در زمین [illegible]
دانستیم یا تا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین
الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی
وپیروی مکن هوای نفس را فیضلک پس گمراه کند
ترا هوا از راه عن سبیل الله از راه خدا ان الذین یضلون
عن سبیل الله بدرستی آنانکه گمراه ودوری مانند از راه
[illegible] که برای حق نصب کرده است لهم مر ایشانرا عذاب
شدید عذاب سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یوم

و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود عم
آمدند و با هر یکی جمعی از ملایک بودند و حضرت داود عم روز را قسمت
کرده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی
بعظا کفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روزی که
عبادت بالای خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده
بودندی تا از در آمدن بروی منع کردندی ملایک آن روز بصورت
انسان پیش داود عم آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند
چنانچه می فرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بصومعه
غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند بر داود در مرد داود عم ایشان را
دید ففزع منهم پس بترسید از ایشان چه بی اجازت
از بالا غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ما دو خصم
ایم گروهی خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرده اند بعضی از ما
بر بعضی بر بعضی دیگر فاحکم پس حکم کن بیننا میان ما بالحق
براستی و لا تشطط و جور مکن در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را
الی سواء الصراط براه میانه که آن عدل است و با ستی داود
عم فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشارت بدیگری
کرد با داود گفت ان هذا اخی بدرستی که این برادر من است
است در دین و صحبت له تسع و تسعون نعجة نود و نه میش است
وی را ولی نعجة واحدة و مرا یک میش فقال اکفلنیها پس گفت که او را
بنصیب من گردان و تملیک من کن و عزنی فی الخطاب و غلبه کرد بر من
در خطاب یعنی در سخن گفتن و بلند آست که تعلیم کند داد قال گفت
داود عم لقد ظلمک بسؤال نعجتک بدرستی که ستم کرده است
بر تو بسوال میش تو خواستن میش ترا الی نعاجه با میشهای خویش و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری
من الخلطاء از شرکا و مخالطان ... لیبغی
بعضهم علی بعض بعضی از ایشان ستم میکنند بر
حق خود الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند

بیت المقدس تسبیح گوید بعشی و ملوکات تسبیح است و ذکره مالک
سپهدارکان صفات است والطیر و مسخر کردیم داود را مرغان
محشورة جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سر وی
کل له اواب همه کوهها و مرغان مر داود را اواب مطیع بودند
باز گردانیده آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا و محکم کردیم
ملکه پادشاهی وی را بدعاهای مظلومان یا بوزرا نصیحت
کننده یا کوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی
در دل اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری
لشکر یا بکثرت پاسبانان که هر شب سی و شش هزار مرد پاس
خانه وی می داشتند امام ابو اللیث رح فرموده که استحکام ملک
او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله
الی محکمه داود عم بود یا بسیاری از خصمین هرکدام برحق بودی
دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را ازان قادر نبودی
و آتیناه الحکمة و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وفصل
الخطاب و کلام مابین که مخاطب خود را شناسد آن زیبا فهم
جمیع میانه بی اشباع حمل اختصار مخل مرتضی علی کرم الله
وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرد البینة للمدعی والیمین
علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع
می شود و باید دانست که در قصه داود عم و تزویج زن اوریا
اختلاف بسیار است و بعضی مفسران قصه را توجیهی ایراد کرده
اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب
مینماید اینست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک آن
رسیده که با وی عقد کند اولیاء زن را با وی جاذبه افتاده بود
... و حضرت داود عم خطبه فرمود و بدو دادند و زن بود
... بخواست ... کعتاب الهی با وی ... بود که
از ... اوریا را خطبه کرد و صورت معاتبه ...
... و هل اتیک ... الخصم ... دو گروه ...

معاندان قریش چون نضر بن حارث و امثال او که ای محمد
ربنا عجّل لنا شتابیده کار قطنا بهره ما را از عذاب که محمد با ما
بزبان وعید میکند یا از روی تعجیل بده یعنی صحیفه اعمال ما را
تا ببینیم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این سخن از روی
استهزا می‌کردند و خاطر عاطر حضرت رسول صلعم ملول می‌شد حق
سبحانه فرمود اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه می‌گویند این
حکم بآیة السیف منسوخ شد واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود
را ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری
و گفته‌اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت می‌گذرانید و روزها
روزه می‌داشت و روزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که او بازگردنده
بود انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با داود معه و همراه
او هر جا که می‌رفتند یسبحن با او تسبیح می‌کردند بالعشی شبانگاه
والاشراق وقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده
که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق
سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصیا در دست مصطفی صلعم
یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان
قطرات باران از وی می‌چکید ساعتی توقف نموده بتأمل در آن
نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ولی خدا چندین سال است که
خدای مرا آفریده و از سیاست این آتش حسرت میبارم آن
ولی مناجات کرد خدایا این سنگ را ایمن گردان دعاء او
بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ رسید آن ولی
بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید همان سنگ را دید از وقت
اول بیشتر قطرها می‌ریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی
این گریه چیست جواب داد که اول گریستم از خوف عقوبت
و حالا می‌گریم از شادی امن و سلامت تا بدانی که هیچ
گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده
... که در وقت ... از گریه حسرت گریه با ما

اختیاری واقتداری هست باینکه بروند بآسمان و بر عرش
قرار گیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند
بگردانند و این سخن غایت تهکم است جند اینان
لشکری اند و چه لشکری ما هنالک اشارت است بجمایع
ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب از
گروهها که لشکری کشیده و با رسل جنگ میکرده اند یعنی این از
اخبار قرآن است که خدای خبر داد پیغمبر خود را که عنقریب لشکر
قریش مقتول و مهزوم خواهند گشت و چنان بود کذبت قبلهم
تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح علیه السلام را و عاد
و قوم عاد هود را علیه السلام و فرعون و فرعون موسی را ذو الاوتاد
خداوند میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت باشد تشبیه
کرد ملک را بخیمه که اطنابه ان باوتاد و استحکام یابد و گویند مراد
چهار میخ است که مومنان را بدان تعذیب می نمود و ثمود و تکذیب
کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت و عیون آورده که تکذیب قوم صالح
در دعوت ثانی بوده چه اول صالح علیه السلام قوم را دعوت کرد
بعضی ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه
باز او را زنده گردانیده بدیشان فرستاد و درین نوبت نشناختند
و بیان طلبیدند و اخراج ناقه طلب شد و بعضی ایمان آوردند و جمعی
تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند و قوم لوط گروه لوط
را و برادر او را علیه السلام و اصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را اولئک الاحزاب آنگروه
اند جمعها ملکذبان و جماعت مهزوم [illegible] قریش نیز از ایشان خواهند شد
ان کل [illegible] هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر آنکه تکذیب کردند
پیغمبران را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت من برایشان
و گویند آمد عذاب من بایشان و ما ینظر هؤلاء و نمی نگرند و انتظار
نمی برند [illegible] این گروه از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را
که نفخه [illegible] است و بعد [illegible] ما لها من فواق نیست آنرا هیچ توقف
هیچ رجوعی یعنی [illegible] نتوانند که [illegible] و قالوا ربنا عجل لنا

معجزهٔ صالح پیغامبر بعد از مردن زنده شد

231

که مدعای محمد چیز نیست که خواسته می‌شود یعنی بعد از مرگ
که مرتفع و مستعلا بود ما سمعنا نشنیده ام این که او می‌گوید
از وحدانیت خدای فی الملة الآخرة در ملت بازپسین که در
یافته ایم پدران خود را یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملتها
ملت هست چه ایشان بتثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا نیست
این توحید که او می‌گوید الا اختلاق مگر ناحقی از نزد وی یعنی
دروغی است که خود برمی‌بافد ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده
است بروی قرآن من بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعت
ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند
این سخن از روی حسد گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در گمان
اند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه نچشیده اند
عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و بدانند که
پیغمبر من بطریق وحی ادا می‌کرده حق بود یعنی بوقت نزول
عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام
عندهم آیا نزدیک ایشان است خزائن رحمة ربک خزینهای رحمت
پروردگار تو العزیز پروردگار غالب نامغلوب الوهاب بسیار
بخشنده که هرچه بخشد مستحق آن باشد یعنی مفاتیح نبوت
بدست کافران نیست تا بتصرف ایشان باشد تا بعضی از رضای
خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود آن را
دارد بهر که خواهد چون رجال مستحقان الهی هر چه خواهی مرا
خواهی دهی دیگران را این تصرف نیست اختیار این تصرفها را
ام لهم آیا مر ایشان راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان
و زمینها وما بینهما و آنچه در میان ایشان است اگر ایشان را مالک
این ملکت فلیرتقوا پس باید که بالا بروند فی الاسباب در
که ایشان اسمانها میروند و بدلهاء ورده که اسباب
در وقت صعود بر فلک با جمع خود بدان اعتماد
می‌کنند مخلص سخن آنست که اگر ایشان را

احتیاج

بساط وحی رسالت تاریکی سر استتار نکند ومن لم یجعل الله له نورا
شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد بیت
گرچه طالع آفتاب اینچنین عالم فروز دیده خفاش را بل زده
از وی نور نه گر شعاع میدهد روشن روی لیکن مستنیر تیرگی
چون نادیده وی آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رای
قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای اولاد عبد
مناف تو بزرگتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم
فرمایی که بلیک از سفهای قوم رای فرسید و دین محدث و آیین جدید
خود را بر ایشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه در میان جمع ما افکنده است
و نزدیک بدان رسیده که دست نداریم از اطفاء نایره عاجز آید
ابو طالب آنحضرت را طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و
ایشان از تو مدعا اینست یکبارگی طریق انحراف مورزی و در دشنام
ایشان تامل نمایی حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب
شما از من چیست گفتند آنکه دست از نقض بداری و سب آلهه
ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که من هم از شما طلبم که بیک کلمه با من متفق
شوید تا مالک شما را مسخر شوکت و اکابر عجم اگر فرمان برداری نمایند
برند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم فرمود که لا اله الا الله بگوید
با اشراق قریش اعراض نمودند با یکدیگر گفتند اجعل الالهة الها واحدا
محمد خدایان را الها واحدا خدای یگانه و یکتا [illegible] سخنی که یگانه
شیء عجاب چیزیست بس شگفت و بسی دشت نیست که ما
داریم کار بس شگفت است نمی تواند که همگی خدایی که محمد می گوید کار
تمام عالم چون سازد وانطلق الملأ و بشتاب رفتند از خانه ابو طالب
بعد که قوم [illegible] از جماعت قریش و یکدیگر را می گفتند ان
امشوا و اصبروا علی آلهتکم بروید و شکیبایی ورزید بر عبادت خدایان خویش
خدایان ان هذا لشیء یراد که این است که چیزیست که ما
ابدا از حوادث زمان بعد از وقوع آن جای نیست یا ترفع و الحمد لله

تخلط مانند دین حرف بخصوص گفته اند که نام خداست یا الم
سورة یا مفتاح اسم صمد وصانع وصادق الوعد
اشارتست بصدق الله یا لطیف محمد ونزد اهل حقایق [illegible]
حضرت صلی الله علیه وسلم و مرتضی علی رضی [illegible] که نام [illegible]
که عرش خدای بر وی است یا دریائیست که حق تعالی مردگان
را بدان زنده گرداند امام قشیری نقل آورده که قسم یاد کرد
می کند بصفات محبت دوستان سلمی گفته که بصفات [illegible] عارفان
در تاویلات آورده که بصورت محمدیه و در کشف الحقایق گفته
بصاد صمدیت او دیا ازل وبصاد صورت او تا ابد و صاد [illegible]
روما بینهما والقران و بحق قران ذی الذکر خداوند شرف
وعظمت وشهرت یا مشتمل بر ذکرها بحتاج الیه جواب قسم اینکه
کار نه انست که کفار میپندارند بل الذین کفروا بلکه آنکه نگرویده [illegible]
رؤسا قریش فی عزة در سرکشی اند از قبول حق و شقاق
ودر مخالفت خدا و عداوت رسول کم اهلکنا چند هلاک کردیم
من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم [illegible]
بجهت استکبار و شقاق فنادوا پس ندا کردند [illegible]
برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد ولات [illegible]
آنهنگام حین مناص هنگام رجوع مگریزگاه و در معالم فرموده
که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار ایشانرا [illegible]
گفتندی مناص یعنی بگریزید [illegible]
هنگام حلول عذاب در زدند [illegible] خواهند گفت [illegible]
کردند نخواهد بود که تعجب [illegible] و شگفت داشتند که [illegible]
از آنکه آمد بدیشان منذر پیغمبر بیم کننده [illegible]
یعنی بشری به صورت ایشان یا از قبیله ایشان وقال الکافرون
پس گفتند ناگرویدگان هذا این ساحر [illegible]
در آنچه از خود [illegible]
دعوی نبوت [illegible] استناد قران بخدای [illegible]

و طریق تاراج لشکری که قصد قبیله داشتی همه شب راه بپیموده و وقت سحر
برو نهان خوابیدگان بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسیر
و تاراج برگشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب اغلب
غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهاده اند
و هر چند در وقت دیگر وقوع یافتی هم آنرا صباح گفتندی و درین
آیة تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناگاه هجوم خواهد کرد و غارت
بایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست
که حضرت رسالت پناه عم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون
ایشانرا دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء
صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید
و تول و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از
ایشان حتی حین تا وقتی که آیة السیف نازل شود و ابصر
و ببین که عذاب بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود
بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست
و بیهمتا آن پروردگار خداوند غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف
میکنند مشرکان و سلام علی المرسلین و سلام بر فرستاده
شدگان والحمد لله و همه ستایشها رب العالمین مر خدایرا
که پروردگار عالمیان است درین آیة بندگانرا تعلیم تسبیح و تحمید
داده و امام محیی السنة در معالم التنزیل باسناد خود از علی
علی نقل میکند که هر که دوست میدارد که بروی بپیمایند مزد و ثواب
به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او در مجلس این آیة باشد سورة ص
بسم الله الرحمن الرحیم ص ابو جعفر و قطرب زعم
میکنند که حروف مقطعه حکمت آن کلمت کفارست که هر وقت
حضرت رسالت عم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی
ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی
تا آنحضرت غلط افتد حق سبحانه این حروف را فرستاد تا
ایشان چون استماع آن نمایند متامل و متفکر شده از

وتاکید این در حیدبای ولام وتوسیط فصل دلیل است بر مواظبت
طاعت ودوام ذکر بی شایبه قصور وفتور حوله [illegible] ملائکه دوام
وطواه بتبعیت سید انام عم وسایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم
رضوان العلام وان کانوا وبدرستی که بودند کفار قریش [illegible] قبل
از مبعث لیقولون می گفتند لو ان عندنا ذکرا اگر بودی نزد ما ذکری
یعنی کتابی که سبب پند ونصیحت بودی من الاولین از کتب
پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی وحکمی [illegible] منزل نظیر
کتب [illegible] هرآینه می بودیم ما [illegible] المخلصین [illegible] پاک کرده
شده از لوث شرک وکفر واین هنگام که ایشان آمد کتابی که
اشرف کتب سماویست فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف
یعلمون پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت
ومغلوبیت است ولقد سبقت وهرآینه پیشی گرفته است کلمتنا
سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم لعبادنا المرسلین برای
بندگان ما فرستاده شده یعنی پیغمبران وحکم این وعده بلوح
محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی لاغلبن انا ورسلی انهم [illegible]
که پیغمبران [illegible] المنصورون هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا
وبدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء لهم الغالبون هرآینه ایشانند غالب
شوندگان آنگاه حجت یا نصرت در اغلب اوقات وغلبه کفار بر
ایشان بر سبیل ندرت است فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان
حتی حین تا هنگامی امر قتال یا زمان وعده نصرت کرده [illegible]
[illegible] روز فتح مکه وابصرهم ونیک ببین حال ایشان را در آن روز فسوف یبصرون
پس زود باشد که ببینند ایشان [illegible] ترا با نصرت ودر آخرت علو رتبه
ترا آورده اند که چون کفار وعید ابصرهم فسوف یبصرون شنیدند
گفتند این کی خواهد بود آیه آمد که افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما
شتاب می کنند ووقت نزول آن می پرسند فاذا نزل بساحتهم فساء
[illegible] پس چون فرود آید عذاب ما بپیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس بد
صباح بیم کرده شدگان [illegible] اند که در [illegible]

بهرچه از دیده پوشیده بود عرب او را جن خواندند و ایشان
میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند
که دختران وی اند و ملایکه میدانند که ایشانرا برای سوال حاضر
خواهند کرد و از پرستش کفار مرایشانرا خواهند پرسید و ایشان
جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن جنانچه در سوره
سبف ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از انچه
صفت می کنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی
و بیزاریست او را از مقاله کفار و اشرار و ایشان خلایر
بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین
پاک شدگان از الوان شکوک و شبهات که ایشان بسزا ...
رومی نمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران و ما تعبدون وانچه
می پرستید از بتان که ما انتم نیستند همه شما علیه بر آنچه می پرستید
بفاتنین گمراه کنندگان و تباه سازندگان الا من مگر
انکس را که او صال الجحیم در آینده است بدوزخ یعنی علم ازلی
تعلق گرفته بر آنکه وی شنیه بدوزخ خواهد رفت و برای رد
قول ایشان که ملایکه پرست بودند گرا عتراف ملایکه بعبودیت
... ایشان میگوید و ما منا و نیست از ما هیچ کس الا له
مگر انکه مر او را مقام معلوم مقامی است در خدمت و عبادت
دانسته شده و مقرر کرده که از آن تجاوز نمی توانم نمود شیخ
ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سینه است چون خوف
و رجا و محبت و رضا که هر یکی از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان
صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن‌اند و انا لنحن الصافون و بدرستی
که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت و انا لنحن
المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مولی را
و تنزیه کننده از هر صلایق ذات مقدس وی نباشد ذر لیاب اورده
که این کلام پیغمبر و مومنانست که میگویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم
... و امروز در صف اجتماع کامیم و نیالی یاد کنند ...

روزی اهل دست گشاید بسبب سرور بر ملال بر کند صحیح نیز تی و
جدا بود نه هنگام حیلت بی روی مفاوضت نه با رای کری فاستفتهم
پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدا
می گویند یعنی از وجه قسمت سوال کن الربک البنات آیا مر پروردگار
را دختر اند ولهم البنون و مر ایشانرا پسران ام خلقنا الملائکة اناثا
هم فرشتگان را [illegible] زنان قسم شاید وهم شاهدون و ایشان حاضر بودند بوقت
آفریدن ما مر ایشانرا الا انهم من افکهم [illegible] از دروغ و افترا
خود لیقولون هر آینه میگویند ولد الله بزاد خدای یعنی نهادند برای او
فرزندان وانهم [illegible] و بدرستیکه ایشان در انتساب والدیت بخدای دروغ
هرانه دروغ گویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را که
مکروه طباع اند علی البنین بر پسران که ماده افتخار و استظهار ایشان
اند ما لکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم می کنید
و نسبت می دهید بخدای آنچه بخود نمی پسندید افلا تذکرون
آیا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد
چه ولد جنس مولود می باید و مثل او نمی شاید و حضرت
العزة از مثل و شبیه مقدس است ام لکم [illegible] آیا مر شما راست
در سخن که ملائکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن که از آسمان
فرود آمده از آسمان مشتمل بر بنات الله فاتوا بکتابکم پس بیارید
کتاب خود را ان کنتم [illegible] اگر هستید راست گویان در دعوی خود
آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت
کرده و پریچه از سروات ایشان اختیار کرده و ملائکه از ایشان متولد
اند یا مجوس مانند که خدای و شیطان برادران اند حق سبحانه
و تعالی می فرماید وجعلوا و ساختند [illegible] بینه و بین الجنة نسبا و
میان پری که دیو از ایشان نسبا خویشی و لقد علمت
الجنة یعنی که بدانستند و پریان [illegible]
ایشان یعنی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

مادر را با فرزند باشند رعایت می نمود و سر از آب برآورده بیرون رفت
و یونس نیز دو سه روز یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز
در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا گشت و حق سبحانه
گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون [illegible]
تا یونس عجایب بحر مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال
داشت فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین بود از
تسبیح گویندگان در شکم ماهی و می گفت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که پیش از آن که او بشکم ماهی رود
از ذاکران و نمازگذارندگان بودی للبث هر آینه درنگ کردی فی بطنه در
شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت
ذکر بروزگار او رسیده زودش خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون خود برون دهد و بیفکند
بالعراء بر زمین هامون یعنی صحرا که درو درخت و گیاه و بنا و کوه
نبود او را در چنین موضعی بیفکند و هو سقیم و حال آنکه او بیمار
بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و انبتنا
علیه و رویانیدیم بر سر او شجرة من یقطین درختی از کدو تا
بر او سایه کرد در زاد المسیر فرمود که خاصیت درخت یقطین آنست
که مگس بر او [illegible] و حق سبحانه و تعالی درخت یقطین [illegible]
[illegible] حرارت آفتاب [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] تا یونس [illegible]
[illegible] و فرستادیم [illegible]
[illegible]
یونس با [illegible] رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
آمدند فآمنوا پس ایمان آوردند یعنی بدست وی تجدید ایمان کردند
فمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل
ایشان [illegible] مقتضی [illegible]
[illegible]

از جمله فرستادگان است او را حق سبحانه با اهل نینوی
از بلاد موصل فرستاده چنانچه یونس گذشت در تکذیب او وی
ر ندند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت بعد
از آنکه سوار عذاب قوم یونس ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد
یونس از این حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب
بشما فرود آید پس اندیشه آنکه او را تکذیب نسبت بدهند
روی بجانب دریا نهاد [illegible] اثرا که گریختن یونس از
قوم [illegible] کشتی که مملو بود از مردم [illegible]
آورده اند که چون یونس بکنار رسید [illegible]
افکنده سوار می شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد چون
کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند که بنده گریخته
در کشتی هست که کشتی نمیرود یونس فرمود که بنده گریخته منم
اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی [illegible]
از بشره تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم [illegible]
آن قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی
روان می شد چون یونس سخن در آن باب [illegible]
قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم پس قرعه زدند اهل
کشتی [illegible] پس گشت [illegible] قرعه
بر افتاد [illegible] بعضی سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را
[illegible] قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه تعالی وحی
فرستاد بماهی که در اعماق دریا بود تا پیش کشتی آمد
دهن باز کرد ملاحان او را بر طرف دیگر بردند ماهی [illegible]
آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند [illegible]
پس فرو برد او را ماهی [illegible] و هو ملامت کننده بود
نفس خود را که چرا از قوم گریخت [illegible]
[illegible]
[illegible]

سوره
مردم
مانزه

بجای آن بصورت رفت و صورت بشری یا اسبی از آتش [illegible]
بیان [illegible] سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت و حق تعالی او را زو مالی
داد شهوات طعام و شراب و وقاع از وی سلب کرد و با فرشتگان
هم پرواز داد و در صفت او گفته‌اند هم انسی است و هم ملکی و هم
ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها
و در عرفات با یکدیگر ملاقات می‌نمایند و در ماه رمضان با هم
در بیت المقدس افطار می‌نمایند و جمعی از صلحای امت ایشان
را می‌بینند و ترکنا علیه و گذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در میان
پسینیان و درود فرستادن بآن که بایشتم که گویند سلام علی
الیاسین سلام بر قوم الیاس و گفته‌اند که الیاسین هم نام اوست
چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین انا کذلک بدرستی که ما هم
چنین جزا دهیم محسنین را بدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که الیاس من
عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان سمت جامع
کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریف است خاص
مر برای اهل اختصاص [illegible] گزیده خویش خوانی مرا به
از مملکت جاودانی مرا شهانی که با تخت فرخنده اند همه بنده‌اند
ترا بنده‌اند و ان لوطا لمن المرسلین بدرستی که لوط بن هاران از
پیغمبران فرستاده است اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم او را
و اهله اجمعین و همه اهل بیت او را الا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود
که او قرار گرفت فی الغابرین در باز ماندگان بعذاب و با ایشان
همراهی کرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و
دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم و انکم لتمرون و بدرستی که شما ای
گروه قریش می‌گذرید علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت
بشام میروید مصبحین در حالتی که داخل باید در صبح و باللیل
و شب یعنی [illegible] آثار ایشان [illegible] افلا
تعقلون آیا تعقل نمی‌کنید [illegible]
[illegible]

کذلک ببدلتی که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا
انهما من عبادنا المؤمنین یعنی موسی و هرون از بندگان مؤمن بوده اند وان
الیاس و بدرستی که الیاس بن یاسین بن [illegible] بن فنحاص بن العیزار
بن هرون علیه السلام لمن المرسلین از جمله فرستاده شده گانست بدعوت
خلق اذ قال یاد کن انرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون ایا
نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون بعلا ایا می پرستید بعلرا [illegible]
و آن بتی بود بیست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زن بعل است
از شام و چون اهل در و بودا و را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد
شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را و تذرون [illegible] وی گذارید
احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفریننده کانرا مراد از خالقین مصورند
الله ربکم خدای پروردگار شماست و رب آبائکم الاولین و پروردگار
پدران پیشین شما پس او را پرستید و بت مپرستید [illegible] حق
حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند
اجیب نام در اول مسلمانی بود و در آخر باغوای زن خود بت پرستی
و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع
نموده تدارک حال خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان باید [illegible]
بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت آن زمان که
بطلان و حقیقت هویدا گردد بیایید تا من خدای خود بخوانم و شما
بتان خود تا هر کدام اجابت کند سزای پرستش او باشد ایشان [illegible]
[illegible] و بت خود را [illegible] [illegible] کرده [illegible]
طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی الحال [illegible]
و قوم او در انکار فزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را [illegible]
فانهم لمحضرون پس ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب و [illegible] تکذیب
الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از شائبه
و نقلست آورده اند که الیاس ملول شد از خدا درخواست که قبض روح
[illegible] او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که [illegible]
[illegible] رود بهر [illegible] [illegible] [illegible] و الیاس [illegible]

جهل سال در موافق بهشت چرا فرموده و گویند ان کبشی بود که
هابیل قربان کرده و خدای تعالی بپذیرفت یا گوسپندی بود که از کوه
ثبیر فرود آمده پیش ابراهیم علیه السلام بایستاد و اشهر انست که جبرئیل علیه السلام
از آسمان فرو آورد و قصه قربان با توابع و ضمایم ان بسیار
لایق و بعضی موافق در تفسیر حدایق مذکور میگردد و ترکنا
علیه فی الآخرین و باقی گذاشتیم بر ابراهیم ثنای جمیل فی الآخرین در میان انبیا
یعنی امتان آخر الزمان با ایشان باقی گردانیدیم که مردمان میگویند سلام
علی ابراهیم سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگوییم بر وی کذلک نجزی المحسنین
همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که ابراهیم
من عبادنا المؤمنین از بندگان ماست از گرویدگان و بشرناه
و مژده دادیم اورا بعد از اسماعیل باسحاق بفرزندی اسحاق نام
نبیا من الصالحین پیغمبری از شایستگان و بارکنا علیه و برکت دادیم بر ابراهیم
و علی اسحاق و بر اسحاق بسی که از صلب او انبیا بنی اسرائیل و غیرهم چون
الیاس [illegible] بیرون آوردیم و من ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن
نیکوکاری است در عمل خود با ایمان و طاعت و ظالم و ستمکار است
لنفسه بنفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا است او یعنی
از نسل وی هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار و لقد
مننا علی موسی و هرون و بتحقیق ما منت نهادیم [illegible] بر موسی و هرون بنعمت
نبوت و نجیناهما و برهانیدیم ایشان را و قومهما و گروه ایشان بنی
اسرائیل من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء
و اذای ایشان و نصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا
هم الغالبین بودند ایشان غلبه کنندگان بر اعدا و آتیناهما و دادیم
ایشان را الکتاب المستبین کتابی پیدا و هویدا و هدیناهما
و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست رساننده بمقصود و
ترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین
در میان اتفاق پسین باری که باقی گذاشتیم این بود که میگویند
سلام علی موسی و هرون سلام بر موسی و هرون یا ما میگوییم سلام بر هر دو

بیان سجدنی زود باشد که یابند مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من
الصابرین انچه کنند کاه بذبح باز فلما اسلما [illegible]
گردن نهادند حکم خدا برا ابراهیم بعد از پسر و پسر بعد از مر واقع
شد الحجة واقع شد وقاله وتیقنکند ابراهیم مر پسر را الجبین برپیشانی
یعنی [illegible] اول این زمین نهاد ما التماس او در معالمه اورده
که چون ابراهیم قصد ذبح کرد اسمعیل عم فرمود کای پدر دست
دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب
نباید که جامه مبارک بخون الوده گردد و چون بدین با ذی پدر نام
شوم [illegible] اگر خونم بریزی غم ندارم همی ترسم که تا کردار من
پاک نشود از خونم الوده دیگر چون باز روی اسلام [illegible]
دلفکار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا بدان او را
تسلی باشد و دیگر روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن
ناگاه نظرت بر روی من بیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت
باید مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم ع
بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی
نهاد حق سبحانه صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل
بدید اورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او
می برید و درست می شد پس حق سبحانه می فرماید که اسمعیل
ابراهیم را [illegible] وندا کردیم او را یا ابراهیم
[illegible] بدرستی که راست کردی خواب
ندای ابراهیم قد [illegible] دیده بود از
که دیده بودی در وسیط اورده که در خواب دیده بود
میگفت الحمد اما انچه ندیده بود در بیان [illegible] صورت
ست و قوع نافت [illegible] بدرستی که ما همچنین [illegible]
شدت [illegible] مراسید [illegible]
کرا [illegible] او را ما [illegible]
ار [illegible] منتظر کردیم و فدا دادیم اسمعیل را
[illegible] عظیم بزرگ یعنی فربه و ان [illegible]

حکم ه

بهل

[illegible] ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... بیان [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible]
روشن [illegible] ادو بطلان آلهه [illegible] و گفت
ابراهیم [illegible] انی ذاهب الی ربی سیهدین که من
رونده ام [illegible] بجایی که [illegible] فرموده یعنی بزمین شام
سیهدین [illegible] باشد که [illegible] مرا [illegible] بصلاح دنیا
و آخرت [illegible] ابراهیم [illegible] بشام نهاده [illegible] راه [illegible]
بدست [illegible] افتاد و [illegible] ابراهیم [illegible] کشید و [illegible]
ملک [illegible] دعا کرد که رب هب لی [illegible] ای [illegible]
مرا فرزندی [illegible] از شایستگان و ستودگان که [illegible]
[illegible] و [illegible] فبشرناه [illegible]
مژده دادیم [illegible] حلیم بفرزندی بردبار یعنی چون بلوغ
رسید [illegible] اسماعیل را از [illegible] بوی [illegible]
[illegible] ارض [illegible] شام [illegible] اسماعیل
نشو و نما یافت وقتی از شام بدیدن [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible] دید که گفتند که فرزند خود را قربان کن [illegible]
[illegible] ابراهیم اسماعیل را همراه داشته روی بمنا نهاد [illegible]
چون رسید ابراهیم [illegible] اسماعیل [illegible] بموضع سعی یعنی [illegible]
صفا و مروه و گفته [illegible] مراد [illegible] است [illegible] قال [illegible]
[illegible] پسر [illegible] شفقت [illegible] ای [illegible]
[illegible] انی اذبحک [illegible]
[illegible] فرزند را ذبح کن [illegible]
[illegible]
قال [illegible] افعل ما تؤمر [illegible]

[illegible] زبان [illegible]
[illegible] داشته [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
و یارا [illegible] گفتند [illegible] تا بدویم [illegible] پس [illegible]
نظرة فی النجوم در کتابها [illegible]
ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در آن بود نگریست چون قوم او علم
ایشان با ایشان سخن فرمود فقال پس گفت انی سقیم [illegible]
استدلال میکنم بانکه مرا طاعون در خواهد یافت آن گروه [illegible]
ببردند فتولوا عنه مدبرین پس برگشتند ازو مدبرین روی گردانندگان
از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه [illegible] سرایت
بکند و چون قوم ابراهیم را گذاشتند بصحرا رفتند آنحضرت [illegible]
پس پنهان باز [illegible] بسوی بتان ایشان
[illegible] و خوانها طعام پیش ایشان نهاده [illegible]
گفت از روی استهزا [illegible] آیا نمیخورید این طعامها [illegible] چون
نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت [illegible] چیست شما را که
نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید [illegible] پس پنهان در آمد بر ایشان
و بزد بتان را [illegible] زدنی بالیمین بقوت تمام یا بدست راست
یا بسبب سوگند خورده بود که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم
بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورة انبیا گذشت [illegible]
[illegible] صورت حال را مشاهده کرده [illegible]
کار ابراهیم است [illegible] پس روی آوردند بسوی [illegible]
[illegible] شتاب می کردند تا او را گرفته بر نمرود [illegible]
[illegible] سیف ذکر [illegible]
[illegible] آیا می پرستید [illegible]
[illegible] بدست خود [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] گفتند نمرودیان [illegible]

فی العالمین درمیان عالمیان قولی است که اینرا بستایند کلام
و خدای سلامی میگوید بر نوح و میفرماید انا کذلک نجزی المحسنین که نوح را
جزا دادیم نجزی المحسنین یعنی پاداش میدهیم نیکوکارانرا انه یعنی بدرستی که نوح من
عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده است ثم اغرقنا الاخرین
پس از دعاء نوح غرقه کردانیدیم دیگرانرا یعنی کافران قوم او را
وان من شیعته وبدرستی که از پی روان نوح یا برابیم ابراهیم است
یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی روان بود در لباب
از فراء نقل میکند که ضمیر عاید است بحضرت رسالت علیه السلام که ثابت
غیر مذکوره ابراهیم اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع
اوست زیرا که چون پی روان بفضل و متبرک گشت و دین او را
ستوده و برای او دعا گفت ربنا وابعث فیهم رسولا منهم لاجرم بعثت
پیش از تو آمد بسی انبیا تو لاجرم آمدی بعد پیشوا تویی خوان
خلیل بست نمکدان خوان تو بر خوان اصطفا نمک انبیا تویی اذ
جاء ربه یاد کن ابراهیم آمد به پروردگار خود بقلب سلیم بدل
پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از صحبت اغیار یعنی
روی بدرگاه عزت یا دلی از تعلقات کونین بپرداخته و از حظ
نفس و آرزوی طبع وا پرداخته اذ قال لابیه و قومه و یاد کن چون
گفت ابراهیم مر پدر خود آزر و گروه خود را ماذا تعبدون این چیز
است که می پرستید ائفکا آلهة دون الله [illegible]
[illegible] تریدون [illegible] فما ظنکم برب [illegible] شما
برب العالمین بپروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بدانکه
[illegible] استحقاق عبادت ندارد ترک [illegible] غیر او را می پرستید
[illegible] ابراهیم [illegible] جواب ندادند [illegible] عیدی [illegible]
صحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهای پخته بر خوان بتان
[illegible] تا چون از صحرا بازگردیم [illegible] تبرک آن
اطعمه را [illegible] تو نیا [illegible] تماشا [illegible] بازای ما
[illegible] و کثرت اصنام و صورت و اشکال آنرا [illegible]

پلیدی که دوزخیان را علیه الرحمن خوردن ان [illegible] الجحیم [illegible] سخنی آ
من حمیم از آبی گرم چنان انست که امعا را پاره پاره کند
یعنی چون ز قوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بر ایشان دهند
تا با ز قوم آمیخته گردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی بازگشت ایشان
بعد از اکل ز قوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است
و این بیشتر و ماحضر بود انهم بدرستی ایشان الفوا اباءهم
یافتند پدران خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم بر آثار
بر آثار ایشان [illegible] می شتابند یعنی تقلید ایشان
می کنند [illegible] و بدرستی گمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو
[illegible] بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود [illegible]
[illegible] و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین
بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب بترسانند
و ایشان قبول نکردند فانظر پس در نگر که چگونه بود
[illegible] آخر کار بیم کرده شده یعنی عذاب و عقوبت
بدیشان فرود [illegible] مگر بندگان خدای [illegible]
که از هلاک منقطع گشتند [illegible] و بتحقیق ندا کرد ما را
نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم پس
نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان
[illegible] و نجات دادیم او را و کسان او را
از اندوه بزرگ که غرق است یا از ایذای قوم [illegible] و جعلنا
فرزندان و کسان او را [illegible] ایشان را باقیان در زمین [illegible]
تا قیامت چه دیگری است از اهل سفینه نسل [illegible] سام و حام و یافث
و زنان ایشان کسی نماند و تمام اثام [illegible] ایشان [illegible]
پدر عرب و فارس و روم و یافث پدر ترک و [illegible]
پدر هند و حبش و زنگ و بربر [illegible] و ترکنا علیه
ثنا نیکو فی الآخرین در میان پسینیان یعنی امتان [illegible]
که بعد [illegible] امتان آخر تا هی گویند [illegible] سلام علی نوح [illegible]

باري باري ودر روي محال راه جوابي بايد بخال بعطره سواري
بري آنكه حق سبحانه ميكند ياد اذ ان را كه مذكور شد از نعيم بهشت
خير بهزست نزلا ام شجرة الزقوم ان يادرخت
زقوم وان درختي است در ولايت تهامه كه برگها خرد دارد
وميوه او بغايت منتن وتلخ است حق سبحانه درختي را كه
ميوه ان نزل دوزخيان باشد وما كاه بديشان خوانند بدين
اسم مسمي كرده اند وفرموده انا جعلناها بدرستي كه ما كردانيديم
درخت زقوم را فتنة محنت وعذاب للظالمين مر ستمكاران
در اخرت يا ابتلا وامتحان مر ايشان را در دنيا چه ايشان
بيدانك شنودند كه زقوم درختي است در دوزخ گفتند اين چگونه
تواند بود وحال انكه اتش اهن را مي گدازد وندانستند كه اگر
قادرست برخلق حيوانات اتشي چون سمندر تواناست ۲
بر افريدن شجر در اتش وحفظ از احراق در معالم اورده كه ابن
الزبعري صناديد قريش را گفت محمد مارا مي ترساند بزقوم وان
بلغت بربر وافريقيه مسكه وخرما را گويند ابوجهل بخانه
ودکان برعريد را بخانه اورد ابوجهل گفت كنيزك خود را گفت زقمينا
يعني زقوم ده مارا كنيزك زبده وخرما اورده گفت بخوريد كه اين
زقوم است كه محمد مارا بدان وعيد ميكند حق سبحانه انها درخت
كه زقوم آن نيست كه ايشان گمان مي برند انها شجرة بدرستي
كه ان درختي است كه بيرون مي آيد في اصل الجحيم در قعر دوزخ و
شاخساران بلند شده وشايد در كات ميرسد طلعها خوشه
آن درخت كانه رؤوس الشياطين سرهاي ديوانست يعني
در زشتي وهولناكي وگويند شياطين ماراني قبيح باشند
وگفته اند سنگها سياه بود در حوالي مكه که انيابا رؤس الشياطين
مي گفتند فانهم پس بدرستي دوزخيان لآكلون منها خورندگانند
از ان درخت قوم فمالئون پس پر كنندگان منها البطون ازان
شكمهارا از غايت جوع پس خورانند ايشان را تا رؤس زقوم

مرا یاری و هم نشینی که منکر از بعث بود مقاتل گوید ایشان یا
دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا
که مومن بود و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس
که در دنیا سرزنش کنان یقول می گفت ائنک لمن المصدقین
یا تو از باوردارندگانی مر قدر ءاذا متنا یا چون بمیریم
وکنا ترابا وکردیم خاک وعظاما واستخوانها ءانا
لمدینون ایا ما یاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش
دهند قال گوید یهودا مر اهل جنت را که قال هل انتم مطلعون
ودانید یعنی می بینید از اهل دوزخ را مراد آنست که به بهشتیان
دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است
و بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گویند تو داناتری پس
تو فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهودا فراه
بیند فطروس را فی سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید یهودا باز
گرای فطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی
که تو از راه اضلال لتردین هلاک کردانی مارا بوسوسه و از راه
بیردی ولولا نعمة ربی واگر نه بخشش پروردگار من بودی که ما
بحفظ راه بود و از فتنه تو نگه داشت لکنت من المحضرین هرآینه بودمی
از حاضرشدگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان
گوید چنانچه برادر او شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در
بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی
مگر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم ما عذاب کرده
شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمی میرید و معذب نمی شوید
گویند ان هذا بدرستی که آنچه نعمت خلود و ایمنی از عذاب است
لهو الفوز العظیم هرآینه رستگاری بزرگ است لمثل هذا از برای
مثل این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان
نه برای مال و جاه که مثل این نعمتها و جاه دنیا که در معرض زوال و
انتقال است ... اکر با کسی بازنگاری با ... مرا

پاینده در عذاب [illegible] نکنند [illegible] و جزا داده نمی‌شوید مگر جزای
آنچه هستید که عمل میکردید یعنی جزای آنچه کرده اید [illegible] عمل میکنید الا
عباد الله المخلصين لیکن بندگان خدا المخلصین پاک کرده شدگان از آلودگی
شک و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود اولئک آن گروه بندگان
مخلصین لهم مر ایشان راست رزق معلوم روزی دانسته شده
یعنی ظاهر و بخشیده یا معلوم است وقت و خصایص او از دوام و بقا
و لذت محض فواکه و آن رزق میوه هاست از هر گونه و هم
مکرمون و ایشان گرامی داشتگانند في جنات النعيم در بهشتها با نعمت و ناز
علی سرر بر تختهای [illegible] متقابلین روی در روی یکدیگر تا دیدار
هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده می شود علیهم بر ایشان
یعنی ساقیان بهشت بر ایشان می گردانند بکاس جامی پر
من معين از خمر ظاهر شده بچشمها یا جاری شده از چشمها بیضاء
خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر لذة با لذت خوش خوار للشاربین
مر آشامندگان را لا فيها نیست در این شراب غول آفتی و علتی که
بر خرد بیا است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار و لا
هم عنها و نه ایشان از آن شراب ینزفون مست شوند
و خرد و فهم ایشان زایل شود و عندهم و نزدیک ایشان یعنی در منازل
ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی
در غیر شوهران ننگرند عين فراخ چشمان كأنهن گوییا ایشان
بیض مکنون بیضها پوشیده اند تشبیه میکند حورا را در ملاست
و پاکی و خوشی رنگی به بیضه نعام چه [illegible] است که شتر مرغ بیضه را
بپر خود [illegible] تا غبار بر آن ننشیند و بیضه الساترا سفید
[illegible] مختلط با اندک صفرة و احسن الوان ابدان نزد عرب این
بوده فاقبل بعضهم پس روی آوردند برخی از بهشتیان علی
بعض بر برخی دیگر یتساءلون می پرسند احوال دنیا و ماجرای
[illegible] که بوده [illegible] قال قائل گوید گوینده منهم از ایشان
[illegible] انی کان لی قرین بدرستی که بود مرا در دنیا [illegible]

مستطر [illegible] ایشان در [illegible]

بما عن اليمين از روی نصیحت و نیکخواهی و بمنزلهٔ قسم یا از قوت و قهر یا از
طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید تذکر دین حق آنست که ما شما را بآن
میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا
بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را
گمراه کرده باشیم وما کان لنا و نبود ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قوت و
قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه
بودید شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه درگذشتگان فحق
علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن پروردگار ما [illegible]
است انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب [illegible]
فاغويناكم پس شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین
ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید در مثل [illegible]
سوخته خرمن سوخته طلبد [illegible] من مستم و هوا میکنم [illegible]
شوی تا همچون منی سوخته از دست شوی [illegible]
فرمود [illegible] پس بتحقیق تابعان و متبوعان يومئذ امروز
في العذاب مشتركون در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانکه
در غوایت شریک بوده اند انا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل
[illegible] میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا
قيل لهم هستند که چون ایشان را گویند که بگوئید لا اله الا الله
یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی میکنند
از گفتار آن با تکبری و در زند بر جای خود و یقولون و میگویند
ائنا لتارکوا آلهتنا آیا ما ترک کنندگانیم عبادت خدایان [illegible]
[illegible] برای شاعر دیوانه عقل یعنی [illegible]
عبادت اصنام نکنیم بگفت حضرت رسالت بل [illegible]
[illegible] بحق یعنی دین [illegible] چنین است [illegible]
میگوید [illegible] محمد [illegible] بالحق [illegible]
المرسلين [illegible] تصدیق کرد پیغمبران که پیش از او بوده اند [illegible]
[illegible] انكم لذائقوا العذاب الاليم [illegible]

زاد از ظلمه ستمکاران بر خلق بجور و بجود بکناه و قرین
ست که ایشان را در موقف بدارند امثال ایشان چنانچه زانی
با زانی و خمار را با خمار یا با اعوان ایشان را از ملازمان و مددکار (یا ظالمانیم)
ظالم در قوت القلوب آورده که یکی از عبدالله مبارک قدس
سره پرسید که من خیاط و احیانا برای ظلمه جامه می دوزم
آیا که از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که تو از اعوان
نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته
بتو می فروشند بیت با ظالم مباش تا نشوی روز حشر
از شماره ایشان واصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل
آنکه می گوید حشر کنید ایشان را وما کانوا یعبدون و آنچه بودند
که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام و غیرها یا
220 ابلیس و لشکر او و این عامست اختصاص یافته بآیه ان
الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فاهدوهم
پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشان را یا دلالت کنید
الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم وچون روی بدوزخ آرند باز
دارید ایشان را در موقف یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستی که
ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید
و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع
و دیگر ایشان را گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمی دهید
یکدیگر را و از حضر موقف خلاص نمی سازید ایشان جواب ندهند
حق سبحانه گوید با ملایک که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند
بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگان اند
روی بعجز منقاد شدگان واقبل بعضهم و در موقف روی آرند
بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یعنی رؤسا و قوم و
ضعفا ایشان یتساءلون از یکدیگر می پرسند که این چه حالتست که
ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند مر یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر
رؤسا و قوم را انکم کنتم بدرستی که شما بودید تا توبیخ نماید که [illegible]

کلام از لست بود زیاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی
بلکه از کلام کفار ربا و دست بدان عجبت شگفت داشتی
تو از تا کرویدن کافران ایشان بقرآن و یسخرون و ایشان
سخریه میکنند با آن تعجب داری که با وجود قدرت الهی
چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میکنند از
تعجب تو و اذا ذکروا و دأب ایشان است که چون پند
داده شوند بچیزی لا یذکرون پند نگیرند [illegible]
پند پذیر نشوند و اذا رأوا آیة و چون به بینند آیة معجزه که
دلیل صدق مقال تست چون انشقاق قمر یستسخرون بکدیگر
بسخریه میخوانند و قالوا ان هذا و گویند این نیست که ما
دیدیم الا سحر مبین مگر جادوی هویدا ءاذا متنا آیا چون
بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما استخوانها
ای [illegible] و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم [illegible]
[illegible] و یا پدران ما که پیشین ما اند قل بگو ای محمد نعم آری
برانگیخته شوید یا [illegible] و انتم داخرون و حال آنکه شما خوار و
بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس جز این
نیست که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه که بدمند
فاذا هم پس آنگاه ایشان زنده شده از قبر بر آمده ینظرون
می نگرند و قالوا و میگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین
اینست روز پاداش که ما را وعده میگویند داد ند ملائکه گویند
[illegible] الفصل اینست روز حکم یعنی جدا کردن [illegible]
از بندان الذی کنتم ان روزی که بودید شما که بان [illegible]
تکذیب میکردید او با و بمیدان [illegible] [illegible]
رسد بملائکه احشروا [illegible] جمع کنید و بهم آرید الذین ظلموا
[illegible] کردند بشرک و ازواجهم و اشباه ایشان یعنی [illegible]
و [illegible] بهشت را با [illegible] و علی [illegible]
[illegible] از دیوان یا زنان ایشان [illegible]

[illegible] بن [illegible]
[illegible] ایشان
عالم [illegible]

بر مصیر یعنی عذاب سوزنده و با بلیه برسید و نقذفون من کل جانب
یعنی می شوند یعنی بر ایشان می افکنند شهبها یا رانده می شوند
من کل جانب از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان می کنند دحورا
رانده شدنی و لهم و مر دیوان راست عذاب واصب عذابی سخت دایم
یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملایکه نیست الا من
خطف الخطفة مگر کسی که در ربایند ربودن یعنی بدزدد سخنی از
فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب کوکبی روشن یا آتشی
سوزنده و مرجوم را منادی سازد یا بسوزد و ایشان رجم میشوند
بنده با زقصد فلک کنند و اورده اند که ذکا بن زید و ابو الاشدین
که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوه می کردند
و بهان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند
حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان
مکه که آنا فریدگان اشد ایا ایشان سخت ترند خلقا از روی
آفرینش ام من خلقنا آیا آنکه ما آفریده ایم بعد ایشان را ما خلقناهم ازین
از گل چسبنده پس ماده اصل ایشان گل است و آن حاصل
از انضمام جزء مائی با جزء ارضی مراد ازین کلام استشهاد معادست
و رد استحاله ایشان مر آن را چه اگر استحالت بجهت عدم قابل
بهت ماده یا قبیح و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل
است کسی که بر خلق این اشیا قادر باشد هر اینه بر ضم این
اجزا و اعادت حیات قادر خواهد بود چه قدرت صفت
ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان
بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق اراده طلوع
نماید ذرات مقدورات در رهای ابلاغ و نمای و
ظهور او نموده در آیند کا ذلک عدم سرعی وجود آیند
ز معانی او جه که مکان حضرت رسالت چنان بود که بر مشرکان
بشنود بکرد و مشرکان نشنیدند و بان استهزا
بیغمبر از ین حال متعجب شده آیة آمد بل عجبت و یسخرون

[illegible]

و اهر جنا يحدو بالوح و ذكر مطالب بتلقى بالوحى ما عين بات
و اول خود اشتغال مى فرمايند و ضبط الحقايق فرمودند كه
صادق نتايج الهام الله و لطف حق است ان الهكم لواحد [illegible]
عوالم را انشا مى فرمايد بوا انعكاس مى نمايد [illegible]
از التفات تكوينيت و تاليات تلاوت مى كرده كه [illegible]
شيئا اكر خود كرد مواردة يا ياد حق سبحانه كنند بيت
اي باد [illegible] جان در مه خال آن [illegible]
محال [illegible] نمايد [illegible] ودروز [illegible] نامه تو
مه و سال آورده اند كه كفار مكه بسبيل تعجب مى گفتند كه
همه خدايان را يك خداى اورده حق سبحانه درين آيات
قسم ياد كرد كه ان الهكم يعنى كه خداى شما در ذات
واحد است يكانه و يكتا رب السموات والارض آفريدكار آسمانها
و زمينها و ما بينهما و پروردكار هر چه ميان اينها است ورب
المشارق و آفريننده مشرقهاى كواكب چه هر كوكبى را مشرقيست
كه در انجا طلوع كند يا مراد مشارق آفتابست كه هر روز از
ايام سنه از مشرقى ديكر ظهور مى نمايد و مغارب نيز مختلفات
هر روز بمغربى ديكر مختفى شود و بذكر مشارق اكتفا كرد از ذكر
مغارب اكتفا با حد الضدين انا زينا السماء الدنيا بدرستى كه ما بياراستيم
آسمان نزديكتر را بينيد بكوه زمين بزينة الكواكب
بارايش ستاركان و حفظا و نكاه داشتيم آسمان دنيا را
اسمانها دنيا را باستر كواكب نكشاده و اورده كه مرادا شكال
اينست چون بنات النعش و جبار و امثال [illegible]
جمله كه نكاه داشتيم از هر شيطان [illegible]
و نكاه داشتيم آسمان را ما نكاه داشتيم از كل شيطان مارد
[illegible] از ديو سركش و نافرمان لا يسمعون الى الملأ الاعلى
[illegible] و كوش نهادن نتوانند بالملأ الاعلى
سخنان كروه بلند يعنى اشراف ملايكه [illegible]

[illegible]

که مراد از [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] نه تکلم بدین کلمه گوییم [illegible]
[illegible] در [illegible] وفات
[illegible] تا [illegible] کنند [illegible]
فیما [illegible] پس [illegible] است [illegible]
[illegible] باد [illegible]
[illegible] کرده خواهید شد بنا بر این [illegible]
[illegible] و عید دشمنان [illegible] شدید العقاب است والله اعلم
و فضیلت سورة والصافات بسم الله الرحمن الرحیم والصافات
صفا فرشتگان صف کشیده و در مقام عبودیت صف بصف
کشیدگان یا زاجرات پس راندگان شیاطین را از استراق
سمع [illegible] راندن فالتالیات [illegible] فرشتگان ذکرا و [illegible]
یا [illegible] حق سبحانه قسم یاد میکند که در صف ایستاده [illegible]
تا [illegible] فرمان رسد قیام نمایند یا [illegible] که صف [illegible]
یا مومنان که در صف جماعت بایستند یا [illegible] که در صف [illegible]
بصف افاضت قایم باشند یا مرغان که در هوا صف
زنند اگر مراد ملایک اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب
را برانند و تالیات که بنویسند بتحمید و تمجید و تسبیح الهی
اشتغال دارند و اگر [illegible] زاجرات ایشان [illegible]
باشند یا طرد دشمنان و تالیات ایشان تکبیر و تهلیل
[illegible] مومنان [illegible]
[illegible] تالی [illegible] و [illegible]
بدلیل و حجت در خلق [illegible] احکام شریعت و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطانی [illegible]

از سینه موسی بیرون آورد و دلیل رفت فاذا هی بیضاء للناظرین
جلال نماینده است هویدا بمقام جلال نماینده و [illegible]
لطافت ... بمعانی یعنی امری عجیب ... [illegible]
در دست ... و حال شاه ... [illegible]
او موسی آن بیضاء ... [illegible]
زنده کرد ... [illegible] تعالی الله [illegible]
ببخوده ... [illegible] و یوسف [illegible]
قال ... عیسی ... زنده کرد ... که به قدرت
... [illegible]
و ... دانست تفاصیل ...
تا ... اشخاص را در حال تفرق و تبدد ...
و جمع و انضمام ... قادرست الذی جعل ان ... [illegible]
و ... باتش ... اندرخت ...
... از ان درخت ... [illegible]
... و درخت ... [illegible]
... [illegible]
سلح از ... [illegible]
... بر اصلات ... [illegible]
سبز که ... متضاده با ... [illegible]
با عادت طراوت در چیزی که تر و تازه باشد ... [illegible]
... الذی خلق السموات والارض ... [illegible]
و در ... اجسام ایشان ... [illegible]
... با اجسام ... [illegible]
... [illegible]
خلقه العلیم ... احوال مخلوقات ... [illegible]
ارشاد ... [illegible]
... [illegible]
... قدرت ... [illegible]

تودم

جها ریان فع محمود ... ابشان ...
... وانا سیدك ... فلا ...
... نعمت خلیلا که العام ... عملهم ...
وسا ... بود کی از مرابیان ... واتخذوا
وفا ... مشرکان من دون الله الهة
لعلهم تا ایشان ... بنصرت یاری کرده
... کالحست که ... لا یستطیعون نصرهم
... یاری دادن ایشان را ... وهم لهم
قدرت نیست وهم ... جند محضرون
... حاضر کرده شدگان امروز ...
ایشانند یا فردا ... ایشانند ... بر ایشان ...
در دوزخ ... که ... نا ...
... ایشان که نسبت با حق سبحانه ...
اولاد و شرکا ... دیاره ... کرید ...
... یدری ... ما یسرون ...
... وما یعلنون ... میکنید
کفر و ... داد ایشان ...
... اولم یر ... ایشان ...
... الجمل ... خلق ... الانسان ...
... در ... حضرت رسالت ...
... حاضر بود ... گفت ... این اجزا متفرقه ...
متفرق ... ساخته ... زنده گرداند حضرت رسالت
... را ... قیامت ... زنده
... وبعد ... نازل ... الانسان
... انا خلقناه ...
... واز ... ساخته ...
... ام ...
[illegible]

شنود و هرگاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل انشاد فرمودی بر زبان
مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی
چنانچه یکی از بیت فرمود ع کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق
اکبر گفت یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا
حضرت همان وتیره که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار فرموده
ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله وما علمناه الشعر وما ینبغی له و این
کلمات آنحضرت که موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد
المطلب بی تکلف و قصد بوده انیست نیست آنچه باید و او فرستیم
الا ذکر مگر پندی و ارشادی و قرآن مبین و کتابی روشن در معانی
و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لینذر
تا بیم کند قرآن یا محمد من کان حیا هر که باشد زنده یعنی عاقل
و با فهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنکه مومن است
فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی با یمان است وتخصیص
انذار بمومن جهت انتفاع اوست بیان و یحق القول و واجب
می شود کلمه عذاب علی الکافرین بر کافران [illegible] اولم یروا که قرآن
[illegible] آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان انا خلقنا لهم انا آفریدیم
برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه
شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم در آفرینش آن بی سبب و معاون
مثلیت که هرگاه کاری تنها کنند گویند که من این به دست خود
ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده انعاما
چهارپایان که آفریدیم برای ایشان بخودی تبارکت [illegible]
انعاما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند [illegible]
ایشان مر آنرا مالکون ضبط کننده اند و تصرف [illegible]
[illegible] و نرم کردیم و رام کردانیدیم آنها را [illegible]
[illegible] چهار پایان [illegible] بعضی از آن مرکوب ایشان است [illegible]
سوار می کنند چون شتر و گاو و منها یاکلون و از آن بعضی
[illegible] می خورند [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] بوده‌ایم [illegible] و [illegible]
و تکلمنا ایدیهم و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان و تشهد ارجلهم
و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا یکسبون بانچه بودند که [illegible]
کسب میکردند [illegible] الا [illegible] که جنانچه جوارح
[illegible] اعمال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیا بر طاعت
ایشان [illegible] شهادت کنند چنانچه [illegible] آورده که حق
سبحانه [illegible] بنده مومن با خطایا [illegible] آورده او [illegible]
که عبادت و [illegible] خود را بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را
[illegible] تا همه [illegible] اعمال خود را باز گویند [illegible] تا همه گواهی دهند
بر [illegible] کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات و لو نشاء
و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابینا کنیم یعنی رقم محو کنیم
علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط [illegible]
راهها [illegible] در سلوک آن [illegible] فانی یبصرون پس چگونه ببینند
[illegible] و لو نشاء و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای
ایشان [illegible] ایشان [illegible] علی مکانتهم
ایشان [illegible] افسرده شوند فما استطاعوا [illegible] و قادر
باشند [illegible] بر رفتن از پیش و لا یرجعون [illegible] نگردند
[illegible] ان نعمره [illegible] عمر
[illegible] ننکسه [illegible] فی الخلق [illegible] یعنی قوت
[illegible] ضعف [illegible] افلا یعقلون آیا
[illegible] خلق قادرست بر [illegible] مسخ [illegible]
[illegible] کار را [illegible] کفار [illegible] گفتند که
[illegible] حق سبحانه و تعالی رد قول ایشان [illegible]
و ما علمناه الشعر و [illegible] محمد را شعر و ما ینبغی له و نشاید مر
او را گفتن [illegible] شعر [illegible] ان هو الا ذکر [illegible]
[illegible] و [illegible] صاحب بیان [illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] معرفت [illegible]

مر ایشانرا است فاطمه یعنی از
شرح وانهم ومر ایشانرا است ما یدعون آنچه خواهند ...
در احقاق الان ابن عباس رض نقل میکند ... یعنی
... اطیعوا ... انک بزبان آرد و در بهشت ...
ومر ایشانرا باشد سلام یعنی تحیت قولا ...
واسطه ... از پروردگار مهربان در ... ابن
عبد الله رض نقل میکند که حضرت رسالت ...
بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری تابان ...
گردد وچون نظر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل
الجنة باب سلام دوست شنیدن سعادتست وملاقات او
با رسیدن فضیلت است وکرامت وامتازوا الیوم جدا شوید امروز
... ای مشرکان از موحدان وای منافقان از
مخلصان که شما را بندگان دشمنان میراند وایشانرا
بوستان دوستان میخوانند ... ایا عهد نکرده ام با
شما ونفرموده ام شما ... ای فرزندان آدم ...
انکه نپرستید شیطان یعنی شما را نفرموده شیطان را بندگی
کنید ... مر شما را ... دشمنیست اشکارا عداوت
... شما ... ظاهر است وان اعبدونی ونه عهد کرده ام
که مرا بپرستید که دوست شما ام ... این پرستش ...
... راه است بهشت ... ویدستی که گمراه
کرد شیطان ... از شما ... بسیار ...
... ایا نبینید شما که تعقل کنید ...
... فریب او ... این دوزخ ...
... آن دوزخ که ... وعده ...
... اصلوها الیوم ... امروز ...
... یوم ... تصدیق انبیا ...
... امروز ... برد ... ایشان ...

ما حاضر شدگان بعقاب یوم پس امروز لا تظلم نفس ستم کرده نشود
هیچ نفسی شیئا چیزی را از جزاء این کردار خود را ان اصحاب الجنة
بکار هستند بعقوبت زیادت از استحقاق در پاداش ولا تجزون الا
داده نشوید جزای اهل ... ما کنتم تعملون مگر بجزای آنچه بودید که میکردید
از خیر و شر ان اصحاب الجنة بدرستی اصحاب بهشت الیوم امروز فی شغل
در کاری باشند فاکهون شادمان و نازان و میوه خواران و لذت
کنندگان و آنکه اختصاص بکار بهشت یا سماع یا زیارت یا ... باید
یا ضیافت خدای بودند یا شغلی باشد ایشان را به تنعم و فارغ باشند از اهل
دوزخ و ... و انواع تعذیبات ایشان با خدای مشغول گردانند
ایشان را بچیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه
یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در تیسیر الحقایق گوید مراد از
اصحاب جنة طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعیم جنان بود حق
سبحانه ایشان را به نعم مشغول گردانید و این حال اگرچه نسبت
با دوزخیان از جلایل احوالست اما نسبت با طالبان حق
بغایت فرومی نماید و از نفایس کلمات است که اهل الجنة الیوم فی شغل
... گویند این ... شبلی قدس سره ... شهید
و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان ... که
بذکر مشغول شده اند فی الحال ... در
شرح منازل السائرین شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل
کند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست
اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نعمه و جود
بحظ با نعیم بهشت باز ندهند روزی که ...
در ... آید از جمال بهشت و مرا تنگ آید ...
... ایشان ...
هم وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور بهشتی فی ظلال در
سایهای قصور یعنی در سایه اشجار جنة ... علی الارائک
بر تختها ... متکئون تکیه زدگان باشند ...

می فرماید و این سخن از ایشان خطا خود بود برای آنکه [illegible]
مردم را توانگر ساخت و بعضی را درویش گذاشته و گفت
ابتلا حکم فرمود که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند
پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را بانفاق فرموده
فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست [illegible] درویش
را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کنند [illegible]
روی بخل اگر نبود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه [illegible]
ویقولون و گویند کافران [illegible] کی است [illegible] این موعود شما
یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز [illegible] آگر هستید راست
گویان ما ینظرون انتظار نمی برند کسان الا صیحة واحدة مگر یک
فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعق که بعد از نفخه فزع است
در یابد ایشان را [illegible] وحال آنکه ایشان در آن وقت
در سود او معامله بجدال و خصومت مشغول باشند [illegible] دنیا
می سازند که بیکبار اسرافیل در صور دردمد و همه خلق بجای بمیرند
الا ما شاء الله [illegible] نتوانند [illegible] وصیه کردن با ما [illegible]
[illegible] بسوی اهل ایشان که غایب باشند [illegible]
باز گردند [illegible] مجال آن بازار یعنی رفتن نداشته باشند [illegible]
[illegible] و بعد از چهل سال بدمد در صور دیگر باره [illegible]
ایشان [illegible] از گورها بیرون آمده [illegible] بسوی پروردگار
خود [illegible] می شتابند و در آن چهل سال عذاب را [illegible]
برانگیخته شوند [illegible] گویند ای وای برما [illegible]
شوند یعنی بیدار کرد ما را [illegible] از خوابگاه ما [illegible]
که [illegible] این است [illegible] وعده کرد خدای از بعث و [illegible]
می گفتند متی هذا الوعد [illegible] راست گفتند [illegible]
[illegible] گفتند اما شما [illegible]
[illegible] مگر [illegible] که [illegible]
[illegible] جمیع لدینا محضرون [illegible] نزدیک

پدرانشان را و کشتی نهان یعنی در کشتی نوح پر کرده شده
ذریتهم و اولادهم یعنی فرزندان خود را قوت شده ... [illegible]
برای ایشان کشتی پر کرده شده و خلقنا لهم و آفریدیم برای
ایشان من مثله مانند کشتی ما یرکبون آنچه سوار می شوند
چون زورق و صنبوق و باد و ان نشأ لان فگفته اند مراد شتر است
کشتی بیابانی و ان نشأ و اگر خواهیم که نغرقهم غرقه سازیم
اهل کشتی را فلا صریخ پس هیچ فریادرسی نیست لهم مر
ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد و لا هم و نه ایشان ینقذون
رها کرده شوند از مرگ الا رحمة مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رحمتا
به بخشیدن از نزدیک ما و متاعا و برخورداری دادیم ایشانرا الی
حین تا زمانی که اجل ایشان برسد و اذا قیل لهم و چون گفته
شود لهم اتقوا مرگ را فرا یاد بترسید ما بین ایدیکم از عذاب
که پیش از شما با امم مکذبه رسیده و ما خلفکم و از عذابی که در عقب
شماست یعنی دنیا و آخرت و ایمان آرید لعلکم ترحمون شاید که بر
شما بخشند ایشان اعراض نمایند بلکه مکابره و عناد افزایند
و ما تأتیهم و نیاید بدیشان من آیة هیچ آیتی من آیات ربهم از آیتها
پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل و معجزات الا کانوا
مگر باشند عنها معرضین از آن روی گردانندگان و اذا قیل لهم
و چون گویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان انفقوا
نفقه کنید مما رزقکم الله از آنچه روزی داده است شما را خدای قال
الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله
عرب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی با فرمان از روی
تهکم با مومنان گویند انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله
کسی را که اگر خدا خواستی اطعمه طعام دادی او را ... [illegible]
شما در روایت که طعام خلق با بستنی که ایشان را طعام ... [illegible]
چون او طعام نداد ما نیز ندهیم ان انتم نیستید شما
الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی ... [illegible]

خواهد چه میان ایشان تمام خلاف [illegible] الیل [illegible]
ایشان را جهت [illegible] ز [illegible] فلکت [illegible]
دون [illegible] منه النهار از آن روز را [illegible] پیکار ایشان
معلوم [illegible] کاتند [illegible] والشمس تجری [illegible] و آفتاب میرود
[illegible] بقرارگاهی که او را هست و [illegible] وارد
تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد
گردد و لا یعدو و منتهی می شود از رفتن او مستقر خود
تقدیر خدا وندیست غالب بقدرت خود بر همه مقدوری
و دانا بر معلوم والقمر قدرناه و ماه را مقدر و مقرر کردیم سیر او
در منزلها بیست و هشتگانه از بروج اثنا عشر که هر برجی
از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز تقریبا منزلی قطع کند [illegible]
اجتماعی نور او می افزاید و در منازل استقبالیه [illegible]
تفویت میکند حتی عاد تا وقتی که گردد کالعرجون القدیم [illegible]
از خرما بن که خشک شده و پیچ گشته بشکل هلال [illegible]
[illegible]
[illegible] بر فلک اول است و آن بر سپهر چهارم [illegible] آفتاب [illegible]
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام موج را در [illegible] قطع میکند
و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول [illegible]
و نضج خود [illegible] نبات و تعیش حیوان [illegible] ولا اللیل
[illegible] النهار [illegible] سیر روز [illegible]
[illegible] اوقات شب گذرد [illegible]
[illegible]
[illegible] شمس [illegible] قمر را [illegible]
[illegible]
فلک [illegible] در فلکی [illegible]
[illegible]
[illegible]

حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود مرا و جزا خواهند
یافت که یفه بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و دعلی
... و بتخفیف حذف ان ... ما ... لما بمعنی الا ... ملحا ... ما
ما ذنبت معانی مجروم جارو ... وآیة و نشانه است ایشان را بر قدرت
ما هم الارض المیتة مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه
که ما بسبب باران احییناها زنده کردیم آنرا واخرجنا منها حبا و بیرون آوردیم از وی
... دانه ... مراد حبوب غذائیه است فمنه پس از آن یاکلون
یاکلون می خورند وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها
من نخیل از انواع خرما بنان و اعناب و اصناف تاکها و فجرنا
و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها لیاکلوا تا بخورند
من ثمره از میوه آنچه مذکور شد و ما عملته و آنچه کرده است ایدیهم دستهای
ایشان مثل دوشاب و غیره و بعضی ما را نافیه ...
یعنی تا بخورند از میوه و دستهای ایشان آنرا عمل نکرده است بلکه محض قدرت
آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمی کنند ما را بر این نعمتها و شکر را
... نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که یعنی آیه ایشان
... است که زمین دل را زنده کردیم به باران عنایت و بیرون
آوردیم از آن حب طاعات تا ارواح از آن غذا یابند و ساختیم
... بوستانها از نخیل ذکر و از اعناب اشواق و عیون حکمت در وی
روان کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات ...
و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات ایا ...
نمی کنند یعنی سپاس ... نعمت ظاهره و باطنه تا
موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم ...
... نعمت ...
...
...
...
...

وخدای تعالی اورا زنده گردانید و به بهشت برد وسخن
برانست که چون قصد قتل وی کردند حق تعالی اورا باسمان برد
واز نوی کرامت قیل گفتند مراورا کای حبیب ادخل
الجنة درای در بهشت پس چون در بهشت امد قال یا لیت قومی کاشکی
قوم من یعلمون بدانستندی بما غفر لی بانکه بیامرزید مرا
ربی وجعلنی وگردانید مرا من المکرمین از نیک خنکان باکرام قولی
آنست که پیغمبران وملک ومومنان کشته شدند وقولی انست
که بسلامت بیرون رفتند وحبیب کشته گشت یا باسمان رفت
وما انزلنا ونفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده پس از رفع
یا قتل او من جند لشکری من السماء از اسمان برای کافران وما
کنا منزلین ونیستیم ما فرو فرستنده ولشکرهای هلاک ...
یعنی کفار ازان خوارتر وبیمقدارتر اند که هلاک ایشان را لشکری
باید وانزال لشکر ملائکه در روز بدر وحنین برای تعظیم حضرت
ما بوده علیه السلام نه انکه لشکر کفار در حساب بوده باشند ان
کانت نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریاد که
جبرئیل علیه السلام برد و بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زده فاذا هم
پس انجا ایشان خامدون مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل
فرو مردند چون اتش یکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد
ای دریغا بر بندگان ما یاتیهم من رسول نیامد بر ایشان هیچ
پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که اورا یستهزؤن استهزا میکردند
الم یروا ایا ندیدند وندانستند که کم اهلکنا چند هلاک کردیم
قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگاران انهم
الیهم [illegible] نگردند انکه هلاک شدگان بسوی ایشان باز
نمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وان کل ونیست همه
ایشان لما جمیع مگر همه جمع شده لدینا محضرون نزد ما حاضر کردگان
در قیامت برای پاداش [illegible]
یا ایها الغافل فاینما کان [illegible]

پس چون خبر ملک رسید ایشان را طلبید و بیماران را شفا و مرده
زنده می کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و بعضی دیگر قصد
پیغمبران و مومنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار قصد قتل
ایشان دارند از منزل خود متوجه ایشان شد چنانکه حق تعالی
حکایت فرموده است. وجاء من اقصی المدینة و آمد از دورترین جای
از شهر رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی می دوید و او بود که بشتافت
قال گفت یا قوم ای گروه من اتبعوا المرسلین پیروی
کنید فرستاده شدگان را اتبعوا من لا یسألکم پیروی کنید کسانی
را که نمی خواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وهم مهتدون
و ایشان راه یافتگان اند بخیر هر دو سرای و ما لی و چیست
مرا که از روی صدق لا اعبد الذی فطرنی نپرستم آن کسی را که
بیافرید مرا از عدم بوجود آورد و الیه ترجعون و بسوی حکم او و با جزای
او شما باز گردیده خواهید شد روز قیامت اضافت بخود
اظهار شکر است و اضافت بعث به کافران مبالغه در تهدید
و زجر أأتخذ من دونه آیا فرا گیرم بجز خدا آلهة خدایان دیگر یعنی بتان
إن یردن الرحمن اگر خواهد خدا مرا بضر بگزندی یعنی اگر خواهد
که ضرری بمن رساند لا تغن عنی کفایت نکنند از من شفاعتهم
شیئا درخواست بتان چیزی را ازان یعنی ایشان از من بلا
دفع نکنند و بتقدیر وقوع نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من
آنها را که توانائی ندارند بر نفع و ضرر پرستم و عبادت کنم
بر رسانیدن و رهانیدن از ضرر دستگاه انی اذا بدرستی که
من آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم پس چون قوم این
سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران
آورد و گفت انی آمنت بدرستی که من بگرویدم بربکم با پروردگار
شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا و گواه من گواهی دهید گفته
اند آن سخن با قوم گفت و ایشان او را سنگ می زدند تا شهید
شد و قبر او در انطاکیه است و قولی آنست که او را

السید ...

212

فرستادگانیم و ما علینا الا البلاغ المبین یعنی نیست بر ما الا رسانیدن
آشکارا و ما آشکارا رسانیدیم و پیغام رسانیدیم اگر ایمان آورید و
نکنید عذاب بشما فرود آید قالوا انا تطیرنا بکم گفتند که ما فال بد گرفتیم
بشما بآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و
مزروعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی
خود لنرجمنکم هر آینه شما را سنگسار کنیم و لیمسنکم منا و برسد شما را
از ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا طائرکم معکم گفتند پیغمبران
که فال بد شما با شماست یعنی سبب شومی شما عقاید فاسده
و اعمال باطله شماست این دو شخص ابا نمودند می شوند که فال
بد می گیرند و بقتل ایشان ... تا ملک ... شمعون
که یکی از ... و از حد گذشتگان بود ... که شمعون
با ملک به بتخانه آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی
که او بت پرستی می کند ملک بروی اعتماد تمام کرد و ...
روزی ... شمعون پرسید که ای ملک شنیده
ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک
گفت ایشان دعوی می کنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون
... فرمود که ایشان را حاضر کنند تا ... ایشان ...
است ملک ... تا ایشان را ... شمعون ... خدای
دلیر ... شمعون پرسید که شما را که فرستاد گفتند ...
آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما ...
گفتند ... بینا را دیده ... شمعون ...
... کردند ... خدای خود ...
ایشان دعا کردند ... شمعون گفت ...
... ملک ... شمعون ...
...
...
... شمعون گفت ...

دیگر بار

الباقي ... المرسلين ... الآية ... وصحت ... يافت

... هنا ... و ... جا کردي ...

... روا کردي بر ايمان اوردو و اوصيت نجار ...

که صاحب ياسين گويند و ششصد سال قبل از زمان حضرت

رسالت عليه السلام گرويد و بود ... از ... القصه خبر

ايشان و رسول در انطاکيه ... بها ... را ...

ايشان ... دولت صحبت رسيدند ملک شهر که در معالم التنزيل

گويد نام او انطيخس رومي بود و بت مي پرستيد ...

... حضرت دعوت ايشان ... بت پرستي ...

الهي مطلع شده ايشان را بزندان کرد ... شمعون ...

... با خواص ملک آشنايي آغاز نهاد و ...

مقرب پادشاه شد و حق سبحانه و تعالى از اين قصه خبر

ميدهد اذ ارسلنا ياد کن چون فرستاديم اليهم اثنين بسوی مردم

انطاکيه دو پيغمبر يعني عيسى با شمعون فرستادند يا ...

فکذبوهما پس تکذيب کردند اهل آن ده ايشان را و ...

بارزا ... بثالث پس غالب کردانيديم ايشان را

و ضعف ... ميخواند يعني قوت داديم ... بسوم

فرستاده که ... الصفا ... و ...

شمعان يا ... فقالوا پس گفتند ...

با اهل انطاکيه انا اليکم ... شما ... فرستاده

شده ... ما ... قالوا گفتند مردم

... شهر ما انتم نيستيد شما الا بشر ... مثلنا ...

... بشريت ... شما ... رسالت ...

... و ... نازل ... فرستاده ...

... رسالت ... انتم ...

... دعوى رسالت ...

... [illegible]

وطالبوا [illegible] بعضها [illegible] فاتها [illegible] ايانا الموتى
مردم را [illegible] است که خطوات [illegible] [illegible] ایشانرا [illegible]
بود و [illegible] رقیمی [illegible] اعقاب [illegible] اموال ایشانرا [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] نگاه داشته تا بیان کردیم
[illegible] در دفتری که [illegible] روشن است یعنی لوح
محفوظ بعد از نزول آدم [illegible] فرشتگان [illegible] بنی [illegible] در نزول
خود باشند [illegible] اقلام [illegible] نویسند در صحیح [illegible] مذکور است
که بزرگترین مردمان در [illegible] صلوة کسی است که دور [illegible] باشند [illegible]
وی [illegible] و بعضی گفته اند که [illegible] علامت [illegible] [illegible]
علم که بمردم اموزند و وقفی که [illegible] کنند یا صدقه جاریه چون
[illegible] [illegible] یا سببی چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم [illegible]
می فرماید تا [illegible] می نویسند و بوقت مکافات [illegible]
[illegible] جزا خواهد داد [illegible] مکافات عمل [illegible]
گندم از گندم بروید جو ز جو [illegible] چنین گفته است پیری [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و بیان کن [illegible] اهل مکه
[illegible] مثلا اصحاب قریه یعنی اهل انطاکیه [illegible]
وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان [illegible] که حضرت عیسی
ع قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع دو
حواری را که یحیی و یونس گفتندی یا ناروس و ماروس [illegible]
[illegible] گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را [illegible]
دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند
میچرانید برو سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان
عیسی ایم و خلق را از بادیه ضلالت [illegible] هدایت [illegible]
گفت [illegible] صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری
[illegible] [illegible] و ابرص و اکمه را بحال صحت [illegible]
[illegible] [illegible] فرزند من بیمار است [illegible]
[illegible] [illegible] دست [illegible] [illegible] کنید [illegible] [illegible]

سر جهار کس را بشکستند و قلم دیگر آن حضرت [illegible] بر دیگر
نیافت و بر سر وی [illegible] بعد حیات وی بود دست [illegible] تا سنگ بهم [illegible]
دست او بر گردن [illegible] وی [illegible] ثابت [illegible] در [illegible]
تا اندوای ایشانرا مدرکه [illegible] ایشانرا [illegible] چنانچه منقوله
از کار بما [illegible] سینه [illegible] قوم [illegible] اورا
بجهند [illegible] کرده [illegible] کردند [illegible] وی دیگر [illegible]
[illegible] حضرت آمد تا [illegible]
وجاء آمد و جعلنا من بین ایدیهم سدا [illegible] ایشان سدا
دیواری و جعلنا من خلفهم سدا و از پس ایشان نیز دیواره و طلتی
فاغشیناهم پس بپوشیدیم چشمهاء ایشانرا فهم لا یبصرون پس ایشان
نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول الملت و سد عقب
غفلت از جنایات گذشته و هر که را دو سد جنیت احاطه کرده
بود هر اینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه
بیند راه فلاح و هدایت و سواء علیهم و یکسانست برایشان
أأنذرتهم ام لم تنذرهم کنی ایشانرا ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمی
گروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشانرا بر کفر حکم کرده
انما تنذر جز این نیست که تو بیم کنی بیم کنی که فایده
بران مترتب باشد من اتبع الذکر کسی را که پی روی قرآن کند
و مواعظه آن بسمع قبول شنود و خشی الرحمن و بترسد از خدای
بالغیب پوشیده یعنی در نهان از و ترسد نه در نظر خلقان
یا از حق ندید در آنجا غایبست از و یعنی امور اخروی فبشره
پس مژده ده آن ترسنده را بمغفرة بآمرزش گناهان
واجر کریم و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت
[illegible] گفتند یا رسول الله [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] زنده کردانیم مردگانرا [illegible]
و نکتب ما قدموا [illegible] ازانچه در پیش فرستادند [illegible]

از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک نقل میکنند که حضرت رسالت
علیه السلام فرمود لکل شیء قلب وقلب القران سورة یس هر که یس بخواند
بنویسند برای وی ثواب ده بار قرائت قران واین حدیث
را منعمه گویند که تعمیم میکند بر خواننده خود نیکی هر دو
سرای ودافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها وقاضیه نامند
که روا کند همه حاجتها را وی آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد
تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید
بحکم قران محکم یا محکم کننده بحق یا خداوند حکمت که
که تو بی شک وبی شبهه از فرستادگان بسوی خلق
از آن فرستادگان که بودند بر راه راست که توحید
یا تو فرستاده شده بر طریق استقامت که راهیست موصل بمقصود
قران فرو فرستاده خدای غالب است وبعضی
خوانند یعنی فرستاد فرستادن قران را فرستادن خداوند قوی
در ملک خود الرحیم مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شدگانی
لتنذر تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی گروهی را که
بیم کرده نشده اند پدران نزدیک ایشان بسبب دوری
دیری زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بانچه بیم کرده شده اند
دور ایشان در زمان اسماعیل پس ایشان بیخبر شدند
بدرستی درست شد قول بعذاب بر بیشتر
کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
پس ایشان نمی گروند مراد آنانند که خدای میداند که ایشان بر کفر
میرند ونا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل واضرابه انا جعلنا بدرستیکه
ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردن ایشان غلها فهی پس آن غلها
منتهی الی الاذقان بزنخدانهای ایشان
ایشان نند پس سر در هوا ماندگان وچشم بر هم نهادگان
تمثیل مرستکانند بجمعی که غلها بر گردن داشته اند
انداخته ابوجهل سوگند خورد که اگر محمد صلی الله علیه وسلم

ست ودر حقایق فرموده که نامیست از نامهاء الهی و گویند
نام سورة است و حدیث ان الله تعالی قرا طه و یس قبل ان
یخلق السموات والارض بالفی عام تایید این قول میکند در
تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت رسالتست که در قرآن
مذکور شده یکی یس است وانکه اهل بیت را آل یس میگویند
تایید این سخن میکند ع لله ذرکم یا آل یاسینا امام قشیری
قدس سره فرموده که یا اشارت بیوم میثاق و سین عبارت
از سر او یا احباب از اهل اشواق و در بحر الحقایق آورده که قسم
است بهمین نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی برانند که
یعنی ای انسانست بلغت طی و در اصل یا انیسین
بوده بجهت کثرت ندا بشطری ازو اقتصار نموده اند چنانچه
قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید
که حرف سین اشارت بکلمه باشد وان بقولی که گذشت
انسانست و مخاطب بانسانیه حضرت رسالت علیه باشد
که صفت کمال انسانیه مر آنحضرت را ثابتست و می شاید
که ان کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا
سید ولد آدم تفسیر این حرف تواند بود دیگر باید دانست که از میان
حروف سین را نسبة اتصالیست بسین که میان زبر و بینات
او توافق و تساوی بسیار هست و هیچ حروف دیگر این حال
ندارد ولاجرم مخصوص بحضرت ختمیه که همه التحقیق خواه
در طریق توحید و خواه در مقام شرع بدو اختصاص دارد
بیت تا سر مرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص اوست
...کمال الهیه تمکنت نداد بمقام جمع الجمع بدینجهت
مخصوص بافضل الانبیا و از فحوای کلمات سابقه بعلم صحیح
قلب القرآن یس اشتمام می توان نمود چنانچه
... زادة قرآن یس تکرار یاسین را ... امر

[illegible] و آیا سیر نکردند اهل مکه [illegible] فینظروا
تا ببینند در راه شام و یمن چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت
آنکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود کانوا و بودند
ایشان [illegible] سخت تر از ایشان قوة از روی توانائی و
با وجود آن از عذاب ربانی نیافتند و اثار هلاک هر قوم بدیدند
ایشان [illegible] فیت وما کان الله لیعجزه و نیست خدای که عاجز کرد [illegible]
[illegible] هیچ چیز [illegible] در آسمانها و [illegible] و نه در زمین
پس هرچه خواهد کند و کسی برو در حکم او شی نکر [illegible]
که او هست [illegible] دانا باحوال همه اشیا قدیرا توانا بهمه و [illegible]
و لو یؤاخذ الله الناس اگر مواخذه کردی خدای الناس مردمان را
بجزا آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت [illegible] نگذاشتی
بر پشت زمین [illegible] هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن یا [illegible]
و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت بنی آدم هلاک شوند
چنانچه در زمان حضرت نوح ع که بشومی کفر مشرکان همه جانوران
هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان
را بگناه و عصیان بگیرد همه نابود می شوند [illegible]
لیکن با زپس میدارد ایشان را [illegible] تا وقتی نام برده که زمان
هلاک ایشان است [illegible] چون بیاید [illegible] وقت هلاک
ایشان [illegible] پس بدستی که خدای [illegible] هست به بندگان
خود [illegible] بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص کیست
کدام است و هر یک فرا خور حال او جزا دادنش دهد [illegible]
[illegible] بداند [illegible]
نیست الا استصلاح خلق کوچ سازد سوره یس [illegible]
[illegible] در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه
سریست از خزانه غیب حضرت عزت [illegible]
[illegible] جبرئیل بدان نازل شده و غیر خدا و رسول کسی
بدان وقوف ندارد و بعضی العلما [illegible] گفت الله اعلم [illegible]

وست نه خداوندیکه معبود است و وامت نگوید لیکن
مولود هست و والد کسی که او را نباشد کفو و مانند نبود و بیت
خبانچه کی بود فرزندان وسا قریش شنوده بودند که اهل
کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر گفتند لعن الله
الیهود والنصاری چه دو طایفه بد تر اند که مکذب پیغمبران
خود اند سوگند خوردند بخدای که اگر پیغمبری آمدی ما را
راه یافته تر بودمی و بتصدیق او شتابنده تر حق سبحانه
و تعالی خبر داد و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد
ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید بدیشان
نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر اینه باشند اهدی راه
یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری
و غیر ایشان فلما جاءهم پس هنگام که آمد بدیشان نذیر
بیم کننده یعنی حضرت رسالت عم ما زادهم زیادت نکرد
آمدن او ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دوری از او
استکبارا و بیفزود ایشان را مکر کردن یعنی از فرمان الهی فی الارض
در زمین و مکر السیئ و آنکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند
در هلاک کردن آن حضرت ولا یحیق المکر السیئ و ما نکرد مکر بد الا باهله
مگر باهل وی یعنی مکر بد مکر گیرنده را احاطه کند و اطراف و جوانب
وی فرو گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد و در باره
خود مشاهده نماید و این بیت را در این باب قطعه ایست و این دو بیت
از آنها ثبت افتاده بیت بد باب سر زروی حسد یک دعا فتادی
و مها زدند و کوزه تر زود یافتند دغال نقیم به سنگی نمند رسید
و بیان جزاء فعل بد خویش یافتند فهل ینظرون پس انتظار نمی برند الا سنت الاولین
در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت اهل مکر فلن
تجد پس نیابی لسنت الله مر سنت خدا را تبدیلا تبدیلی تحویل
عذاب را بثواب بدل نتوان کردن و لن تجد لسنت الله و نیابی مر سنت خدا را
تحویلا تحویلی یعنی انتقال آن از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت

اد و این یعنی بدل است و بعد از بس هر لنا سیاتی [illegible]
لند مر این نعمت را با کافر شود بنعم فعلیه کفره پس رو ست
جزاء کفر او ولا یزید الکافرین یعنی نیفزاید مر کافرانرا کفرهم [illegible] آنچه
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا مگر خشم [illegible] سخت
یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی [illegible]
[illegible] توانند بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ما کردید کافرانرا کفرهم
کفر و شرک ایشان [illegible] الا مگر زیان در آخرت قل بگوی ای محمد ارایتم
آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشانرا
را و می پرستید من دون الله بجز خدا اروني بنمائید و خبر کنید مرا ماذا
شرکا [illegible] چه چیز آفریده اند ایشان از زمین ام لهم شرک یا
بر [illegible] ام آیا هست ایشانرا شرکی انبازی فی السموات در آفریدن
آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی [illegible] باشد شریک
ایم پس ایشان علی بینة بر حجتی روشن باشند منه از آن کتاب
[illegible] چنین است بلکه [illegible] وعده میدهند مشرکان
[illegible] از ایشان که روسا و اشرافند [illegible] مر دیگری را که اتباع ایشانند
شفاعت بتان [illegible] الا مگر دروغی فریب [illegible] ان الله بدرستیکه خدا
[illegible] نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا
برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود نگاه میدارد در حال بقا [illegible]
از نگاهدارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی
را فرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک
بان رسیدند که شکافته گردند حق تعالی فرمود که من بقدرت
نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود [illegible]
[illegible] ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشانرا من
احد هیچ یکی من بعده پس از زوال از جای بنا و بعد [illegible] انه کان
بدرستی که خدا هست حلیما بردبار که بعقوبت [illegible]
تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسیرا که از [illegible] رجوع کرده
بوحدانیت او قایل شود و بداند که لم یلد و لم یولد [illegible]

دیده بودیم و دانسته‌ایم که کردار ما در دنیا نه شایسته بود حق سبحانه
فرماید اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را
ما یتذکر فیه آن قدر که پند گیرد فیه در آن عمر من تذکر هر که پند
گیرد و مراد عمریست که متعلق تکلیف باشد از تفکر و تذکر و قاله
اند بعضی بیست و شصت و در زاد المسیر آورده که هفتاد است
کرد فرزان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است و جاءکم
انگه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید و جاءکم النذیر
و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان
و دوستان که نذیر بالموت و اعظا ماوردی گوید که نذیر تب است
که او پیک ملک الموت گفته اند و اکثر علما بر آنند که مراد از
نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاند شغل حیات
است نظم پیری زنگ فزاینده آینه ذات نوبت
پیری چو زند کوس درد دل شود از خوشدلی و عیش فرد
اندام ندانید شکست گرزه کند پای ز رستنی چو دست موی سفید
از اجل آید پیام پشت خم از مرگ رساند سلام در مرضح آورده که چون
دوزخیان استعانت کنند و بفریاد آیند خدایا ما را بدنیا فرست
تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد
کنند تا حق تعالی جواب کند که زندگانی دادم و نذیر فرستادم
بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خلاصی فرماید که
پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران را یعنی
مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله
بدرستی که خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده است
در آسمان و زمین باشد بس حال کفار بدو مخفی نخواهد بود
انه علیم بذات الصدور بدرستی که او داناست بذات الصدور یا بچیزی که مضمرست
در سینه‌ها هو الذی جعلکم اوست آنکسی که گردانید شما را
خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان
ساخت و متعالید تصرف در زمین بنفس

حلیه ملوک عرب بود و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج
بپادشاهان عجم و لباسهم و پوشش این گروه مهاجر بدین جهت
دیبا باشد چون دیبا . دنیا یعنی رشته و بافته کرمی بود و قالوا
و گویند این جمع چون از حفره دوزخ برهند و بهشت درآیند
الحمد لله ستایش و ثنا مرخدایرا الذی اذهب عنا الحزن آن خدایی که ببرد از ما
اندوه دوزخ یا خوفی که بنزد طاعت داشتیم یعنی آن
آن از منه فرع کرده شد و گفته اند مراد همه هموم دنیاست چون هم
موت یا وسوسه ابلیس یا هم رجوع و عطش یا خوف [illegible]
یا دغدغه تجاسد و تجاغض ان ربنا لغفور پروردگار ما آمرزنده گناه کاران است شکور جزا دهنده نیکیهای [illegible]
الذی احلنا آن خدایی که فرود آورد ما را دار المقامه بسرای اقامت
که بهشت است و از و انتقال بموضع دیگر نخواهد بود من فضله از
بخشش و کرم خود نه بعمل لا یمسنا نمیرسد ما را فیها در سرای قیامت
نصب رنجی جهت طلب معیشت و سایر شغلها که در دنیا بوده
ولا یمسنا فیها لغوب و نمیرسد ما را در آنجا ماندگی و ملال چه تعلقی
و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بخدای و رسول لهم مر
ایشان راست نار جهنم آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم
بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از
عذاب باز رهند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود مر ایشان را
عنهم من عذابها جزوی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه که آتش فرو نشیند
تجدید کنند احراق و التهاب او را کذلک مثل این جزا
نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را و هم یصطرخون فیها
[illegible] و ایشان یعنی اهل دوزخ فریاد [illegible]
[illegible] در دوزخ [illegible] ربنا اخرجنا نعمل
[illegible] نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل [illegible]
[illegible]

از باطل بود و آنکه سر و علانیه او برابر باشد و آنکه نهان او به از آشکار
بنفس باشد آنکه انصاف بستاند و نه بدهد و مکرم بستاند و نه بدهد و آنکه
دهد و نستاند این دو آنکه زیادت از نعمت طلبید و آنکه مهر یمین نمید
نعمت باشد و آنکه معلق بود صحبت گشته انه قشیری گوید
خود کرد آید بد گرفته اهل سنت و جدت و ایشان باطل نیستند و ریاضات
و درجات و مناجات در حقایق آورده که ناظر از خود خود
گم گردد از خود بازنرسد و نظر از حق کم نظر صاحب تبعات شرح
... که نیرو گوید ظالم آنست که به نیت ... غفلت ...
در ... آنکه ... بیدار گردد و سابق آنکه ... بیدار گردد
... که ظالم از نعمت منع کرد و مقتصد ... نعمت
و سابق از منعم ... یعنی ... منعم در ساند و باز نعمت
... برد و جهات ... عرض و ...
... و دوست ... آنکه ... ابراهیم سابق
... کرد و این شرف از ... ندانسته ... اصطفا
... حال ... و ابتلا بظالم کرد تا ... ردّ نکرد و ...
... باشد ... بیاید ... آلوده طاعت ...
... فضل ... و گفته اند تقدیم ظالم
از روی فضل است و تاخیر ... عدل و حق ... فضل
از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق بهر آنست تا ...
... تا آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت ... نکند
... که جهل ... شود ... عادت
... یعنی ... الشیخ ...
... اوقات ...
... ما ...
...
...
...

عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری خدا و بتوفیق و فرمان او
ذلک این توریث و اصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگی
فاروق اعظم می فرماید که از حضرت رسالت عم شنیدم که درین
آیت فرمود که سابق ما بر بهشتی گرفته است و مقتصد ما نجات
یافته است و ظالم ما آمرزیده شد و در تفسیر ثعلبی آورده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرمود
و گفت که سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنها اند
که حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب
بمانند حق سبحانه و تعالی برحمت تلافی حال ایشان کند ذو
النورین فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر
که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه
جهاد بینند و نه بدولت جماعت یابند امام اللیث رح آورده
که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه
بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه
بپایه اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق
درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند و ما برای تبرک اینجا کلمه
ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم
و اختتام بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس الله سره گفته که
جاهلند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه مولی
یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و متبرا از جرایم یا مصر بر ذنوب و تایب نماید و
تایب ثابت بر توبه اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غالب است و آنکه
متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش ترجیح یابد [illegible]
و عابد بخوف و طمع و عبادت کنند [illegible]
بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال
مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و نادم و ...
یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بیشتر برده
برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیئات رجحان دارد برده

ایشان و یزیدهم و زیادت گرداند حسنات ایشان را من فضله
از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبه شفاعت
دهد در باب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند درباره جمعی
که واجب شده باشد ایشان را آتش انه غفور شکور بدرستی که خدا
غفور آمرزنده است مر گناهکاران را شکور مزد دهنده
مر سپاسداران را والذی اوحینا و آنچه وحی کردیم ما الیک
بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق اوراست و درست
است مصدقا موافق لما بین یدیه مر آنچیزی که پیش از آن بود از
از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست ان الله
بعباده بدرستی که خدای به بندگان خود لخبیر داناست
که ضمایر ایشان را بصیر بیناست ظاهر ایشان را می داند
بیند و احوال ایشان از تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر وی پوشیده
نیست آنکه فرمود که ثم اورثنا الکتاب کتابها متقدمه بر امم سالفه
فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآن را یعنی تا خبر کردیم
اینها اعطا دهیم الذین اصطفینا آنان که برگزیده ایم من عبادنا
از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت هم عطا را میراث خوانند
چه مالی که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست
و جوی مومنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا همچنانکه
بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند
یا در سهام ورثه اند از میراث تفاوت است چون ثمن و سدس
و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد اینجا
نیز بهره اهل قرآن متفاوت هر کسی بقدر استحقاق و اندازه
استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود [illegible]
عمل کرده بهمه [illegible] پس بعضی از این بندگان ظالم لنفسه
ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و منهم مقتصد
از ایشان میانه روند که عمل کنند در اغلب اوقات و منهم سابق
و از ایشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده اند بنیکوییها که بیشتر

بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی پس ما بیرون آوردیم بدان
آب که ثمرات از میوها مختلف الوانها در حالتی که مختلف رنگهای آن یعنی
گوناگون است اجناس یا اصناف فلان و گویند مراد الوانها هیئتها
آنست [illegible] و از انچه ما آفریده ایم از کوهها جدد یعنی راهها
مختلف الوانست و در تفسیر مقدس اورده که خطوط مختلف
بیض سفید و حمر مختلف الوانها یعنی سرخها که گوناگونست رنگهای
آن در شده و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخی و بعضی کمتر از آن
و غرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه [illegible] و از آدمیان
[illegible] و از جنبندگان [illegible] و از چهارپایان مختلف
انچه بود گوناگون الوانه [illegible] و رنگهای او کذلک همچنین اختلاف الوان
ثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدایرا بر آفریدن اشیاء و علم
نبود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای ترسد انما
[illegible] جز این نیست که می ترسند از خدای من عباده العلماء
از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت [illegible]
است و علم بصفات و افعال او پس هر که داناتر [illegible] بیشتر
ترس او افزون در حضرت رسالت پناه ازینجا فرموده انی
اخشاکم [illegible] بدرستی که خدای غالبست [illegible]
از کسی که نترسد [illegible] آمرزنده است مر ترسکاران را ان
بدرستی که آنانکه میخوانند یعنی متابعت می کنند [illegible] کتاب خدا
را قرآنست و اقاموا و بپای داشته اند نماز را با اداب و شرایط
[illegible] و نفقه کرده اند در راه خدا مما رزقناهم از انچه روزی داده ایم ایشانرا
را [illegible] پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد و [illegible] و آشکارا
بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق [illegible]
در [illegible] امان امید میدارند [illegible]
بازرگانی که کاسد نبود و زیان [illegible]
[illegible] اعمال ایشان رواجی تمام [illegible]
تا تمام کرده اند خدای یعنی تمامی [illegible]

الا عمی م

ولا الظلام م

خواهد داند ما بنوی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه
والبصیر و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و تاریکی
ها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه روشنایی یعنی حق
یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت
یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا غفلت
وما یستوی الاحیاء و مساوی نیست زندگانی ولا الاموات و نه مردگان
یعنی مؤمنان نه مانند ... نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدا
می شنواند و تفهیم می کند من یشاء هر کرا می خواهد بتوفیق و هدایت
وما انت بمسمع و نیستی تو شنوانده سخن من فی القبور
آنها که در قبرها اند من فی القبور ... تمثیل کفارست
با مردگان ان انت و نیستی تو الا نذیر مگر پیغمبری بیم کننده و بر
تو نیست الا ابلاغ که انذارست ولیس علیک ... نیست بر پیغمبران الا البلاغ
انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام
بشیرا مژده دهنده بمثوبت ونذیرا و بیم کننده از عقوبت وان
من امة و نبود هیچ گروهی از امم سابقه الا خلا مگر آنکه گذشت
فیها در میان ایشان نذیر پیغمبری بیم کننده یا دانایی که بیم دهنده
وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار
فقد کذب الذین پس بدرستی تکذیب کردند الذین من قبلهم یعنی
از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان
رسلهم پیغامبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن
یا معجزها و بالزبر و بنامهای آسمانی چون صحف شیث
وادریس و ابراهیم و بالکتاب المنیر و بکتابی روشن کننده
یعنی بیان احکام حلال و حرام چون توریة و انجیل ثم اخذت
الذین کفروا پس بعد تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فکیف
کان نکیر پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان به عقاب و عذاب
الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل فرو فرستاد من السماء
از آسمانی یعنی از ابر آب فاخرجنا پس بیرون آوردیم بدان

بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاج الیه تعالی اند
لفقرا اشارت بانست و حق سبحانه بجمیع کمالات ذاتیه خود بوجود
عالم و عالمیان مستغنی است والله هو الغنی عبارت ازینست و کمال
اسمائی موقوف است بوجود اعیان ممکنات یعنی بقدر ظهور کمالات
که غنی است کبری مستحق حمد است و ثنا و کلمه الحمید اشارت بدانست
نماید و اذین رباعی بی بدان معنی توان برد بیت تا ظن نکنید
بجدا و صاق عیان واجب باشد که ممکن آید بعیان و رنه بکمال
ذاتی از میان فردست و غنی جهانیان خود کرد بیان ان یشا
اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را ای روی زمین یعنی هلاک کند
[illegible] و بیارد آفریدگان جدید تو یعنی قومی که از شما فرمان
بردار تر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده بود و
ذلک و نیست بردن شما و آوردن دیگران علی الله بر خدای تعالی
دشوار ولا تزر و برندارد وازرة نفسی گناه کننده و بار گناه
نفسی دیگر را و ان تدع و اگر بخواند مثقلة نفسی گران بار از گناه
الی حملها بر داشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل منه شی
نشود [illegible] از گناه وی چیزی یعنی مدعو هیچ چیزی از گناه
داعی بر ندارد ولو کان اگر چه باشد ذا قربی خداوند خویشی یعنی
هر چند گناه کار خویش او باشد بیان خود ابوها و ابنها است
چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند و بار همه
بخود در مانده باشد انما تنذر جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی
الذین یخشون آنان را که می ترسند از پروردگار خود بالغیب
یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه تصنعا
یا بعذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند از آن نادیده
و اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان
و نماز کنندگان با نذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند
و من تزکی و هر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جزین نیست که پاکیزه
گشته برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است و الی الله المصیر
و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را جزای نیکو دهد

یولج اللیل فی النهار در می آورد شب را در روز یعنی نقصانی از شب
در روز می افزاید تا زمان روز زیادت می گردد از زمان شب
دو ربیع یعنی وصیفی است و یولج النهار و داخل می گرداند روز
را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعت شب می افزاید
تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در خریفی و شتوی
و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود
ساخت کل یجری هر یک از این میرود لاجل مسمی برای وقت نام برده
یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از
سیر خود باز مانند ذلکم الله ربکم آن خدا که خالق و فاعل این اشیاست
پروردگار شماست له الملک مراو راست پادشاهی
والذین تدعون و آنانکه میخوانید و می پرستید من دونه بجز وی
ما یملکون مالک نمی شوند من قطمیر از پوست خسته خرما را پس مالک
نیست علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید
شما که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جلب نفع و دفع
ضرر لا یسمعوا نمی شنوند دعاکم خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد
را شنوایی نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا
لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر
ایصال منافع و دفع مکاره و یوم القیمة و روز رستخیز یکفرون بشرککم
کافر شوند به شرک ورزیدن شما یعنی معترف گردند به بطلان اشراک
که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا
تعبدون ولا ینبئک و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده
مثل خبیر مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه
قاضی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای جایز نیست
چه این مثلیست در کلام عرب سایع گشته و استعمال کنند
در اخبار مخبری که سخن او بغایت الامر معتمد علیه و موثوق
به باشد یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء شمایید محتاجان
الی الله بخدا والله هو الغنی و خدا بی نیاز است یعنی مطلق خود مستغنی از
جمیع موجودات الحمید ستوده بر نعمت کامل و فضل شامل و با

چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مراایشان یعنی یا الزانرا
عذاب شدید عذاب سخت در آخرت وکمر اولئک و مکر این گروه
هو یبور او کاسد شود و از پیش رفتن و تعلقش... و
با فرید لشما یعنی پدید شما ... از ... من نطفه پس ... ثم
نطفة ثم جعلکم پس کردانید شما را ازواجا صنفها یا مرد و زنها
که مزاوجه کنید و ما تحمل من انثی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی
ولا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی بنهاید الا بعلمه مگر بدانش
خدای یعنی حمل و وضع و مدت زمان هر یک معلوم اوست و
ما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری و لا
ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمری معمری دیگر یعنی که
یعمر معمر اول مسند مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان آن
الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی
مقرر و مقدر شده ... که تقدیر طول و قصر عمر
... بر خدای آسانست و ما یستوی البحران و مساوی نیست
دو دریا ... این آب شیرین گوارنده ... آشامیدن
او و ... اجاج و آن دیگر آب شور با تلخی کرداننده و من کل
و از هر یک از این دو دریا ... میخورید لحما طریا گوشتی تازه
یعنی ماهی و تستخرجون و بیرون می آرید از دریا شور حلیة
پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها که می پوشید یعنی پوشند
... یعنی مراد از این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات
میان ایشان تصورت ... یکی از علاوت ایمان ... عذب
عرفانست و دیگری از مرارت عصیان ... اجاج ...
... آن آب حیات ... این ... است از یعنی
... تا شدن ... ثابت و تری الفلک یعنی ...
فیه در هر یک از دو دریا مواخر شکافندگان آب ... و
لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای ...
و لعلکم و شاید که شما تشکرون سپاس گوئید ...

فسقناه الى بلد ميت بزمينى مرده وافسرده يعنى باحياء آن فاحيينا
پس زنده كرديم به الارض به آبى كه از ابر نازل شد زمين را بعد
موتها پس از مردكى وافسردكى كذلك النشور وهمچنين است
زنده كردن بعد احياء اموات وبا آنكه بين اموات در صفت
مقدوريت يكسانست من كان هركه باشد كه براى خود يريد العزة
خواهد ارجمندى كو طلب عزت از پرستش خدا كن فلله العزة جميعا
پس مر خداى راست همه عزتها قدرت او و رسول او ومومنان
متعززند فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در ملازمت
اوست ومذلت در مخالفت بيت عزيزى كه هركز درش سر تافت
بهر در كه شد هيچ عزت نيافت اليه بسوى رضاء او يا بدركاه قبول او
يصعد الكلم الطيب بالا ميرود سخنان پاك يا صحايفى كه انها كه در او
مكتوبست ميل صعود ميكند والعمل الصالح وعمل شايسته يرفعه بر
ميدارد آنرا بمحل قبول ميرساند چه مجرد قول صالح كه اخلاص نيست نافع
نيست يا كلمه طيب دعا است وعمل صالح صدقه سالكين ودر اغلب
اجابت دعوات بتصدقات است يا كلمه دعا ائمه است وعمل
مامومين جماعتيان يا كلمه تكبير غزات است وعمل شمشير زدن يا كلمه استغفار
است وعمل ندم ودرين همه بردارنده كلم عمل است وبعضى ضمير فاعل
را كه در يرفعه عايد بكلمه طيب دارند كه قول لا اله الا الله است وكويند
توحيد بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحيدست ويكوجه ذيل
كشاف آنست كه خداى بردارد عمل صالح يعنى قدر ومرتبه او را رفيع
سازد مراد عمل موحد مخلص است كه هيچ چيز بقيمت آن نيست
وهركه ريا با آن آميخته باشد از همه چيز خوارتر وبى مقدارتر باشد
[illegible] كرت هيچ اخلاص در بوم نيست ازين در كسى همچو تو
محروم نيست زر قلب آلوده بى قيمتست [illegible] زر خالص بود
حرمت والذين يمكرون السيئات وآنانكه پنهان ميكنند بديها
مكرها مراد مكرهاى قريش است با حضرت رسالت عم وآنچه
در دار الندوه انديشيدند ودر باب آنحضرت از حبس وقتل ونفى

نفس خود مشغول شوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما
یدعوا حزبه جز این نیست که میخواند شیطان با تباع [illegible] دنیا گروه
خود را یعنی [illegible] روان و فرمان بردار لیکونوا تا باشند [illegible]
من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر
شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لهم مر ایشانراست عذاب
شدید عذاب سخت در آخرت والذین آمنوا [illegible]
شیطانی [illegible] و [illegible] وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص
و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از [illegible] واجر
کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین له آیا کسی که
آراسته شد برای او سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس دید [illegible]
را حسنا نیکو باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبیح [illegible]
بصفتی که واقع باشد در موضع [illegible] که مراد ابو جهل است [illegible]
والمراد سوء عمل ایشان شرک و تکذیب [illegible] که [illegible] مراد
و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره [illegible]
یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله یضل من یشاء
که [illegible] فرو گذارد و گمراه کرده من یشاء هر کرا خواهد ویهدی
و راه نماید و توفیق دهد من یشاء هر کرا خواهد فلا تذهب
باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر ایشان
حسرات برای حسرتها متوالی که [illegible]
[illegible] بر فعلهای ناخوش ایشان که [illegible]
حسرتیست یعنی حسرت مخور بر ایشان [illegible]
[illegible] بلد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن صورت [illegible]
[illegible]

یاد کنید نعمة الله نعمتهاء خدایرا انعام فرموده است علیکم بر شما
اندر مسکن رسیدن و غذا وغیره هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده
غیر الله جز خدا یرزقکم روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران
و الارض از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر وی فانی
تؤفکون پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید و ان یکذبوک و اگر
تکذیب کنند ترا فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده
شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو وایشان صبر
کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبائی والی الله و بسوی
خدای ترجع الامور بازگردانیده شود همه کارها و تا صبرو ایشانرا
بشکیبائی جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی
که وعده خدای در حشر و جزای حق راست است و در خلف
نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة
الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که
فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور و شیطان فریبنده
یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگر
این ممکن است اما متناول آن هر کس باشد نه فی طبیعت مرا نیست
متفاوت ... که فرمود و بکلی ... ان الشیطان
لکم عدو بدرستی که دیو شما را دشمن است فاتخذوه عدوا
پس فرا گیرید او را بدشمنی و مخالفت او کنید انما یدعو جز این نیست که دعوت می کند حزبه
گروه خود را که پیروان اویند لیکونوا من اصحاب السعیر تا باشند از یاران آتش
سوزان الذین کفروا آنانکه کافر شدند لهم عذاب شدید ایشانراست عذابی سخت
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر
... افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا
... فان الله یضل من یشاء

رسانند بوحی و باولیاء بالهام و بمومنان برؤیای صادقه بی جهت
میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو
برای طیران و ثلاث و سه سه و رباع و چهار چهار برای آنان پس مراد
خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیادت برین و چه در خبر
آمده که جبرئیل علیه السلام شش صد بال دارد یزید زیادت میکند خدای
فی الخلق در آفریدن خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه
می فزاید تا از چهار زیادت شود و اصح آنست که مراد از خلق
اجسام اند و زیادت ایشان باعقلیه باشد چون فصاحت
و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت چهره
و لطافت اند خط نیکو یا محبت در دلهای خلق امام [illegible]
فرموده که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در
حقایق سلمی آورده که تواضع در اغراق و سخا در اغنیا و [illegible]
در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله علی
[illegible] کل شیء [illegible] بر همه چیز از رساله ملک و [illegible]
[illegible] ما یفتح الله للناس آنچه بگشاید خدای للناس برای مردمان
و فرستد برای ایشان من رحمة از بخشایش چون نعمت و عافیت
و صحت و علم و توبه فلا ممسک لها پس نگیرنده نیست مر آنرا
[illegible] فرستنده نیست له مر آنرا من بعده از پس
گرفتن او و هو العزیز و اوست غالب [illegible] باز گرفتن او [illegible]
در فرستاده صاحب کشف الاسرار گفته [illegible] بمانند [illegible]
اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است که فتوح [illegible]
از غیب [illegible] و [illegible]
چون [illegible] و دیگر مطالب معنویه [illegible]
[illegible] موافق [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا مرگ جهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا و ترتیب نمایند و آن
در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب
بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام لشکر
دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه نام
جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند و قالوا
و گویند هنگام مشاهدهٔ ان عذاب یا لشکر سفیانی یا بوقت مرگ یا زمان حشر
امنا به ایمان آوردیم بمحمد یا بپیغمبر یا بحشر ما را باز گردانند منذ بیا
و انی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا باز گرفتن و حفص عمر
مهموز خوانده اند و ان بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا
گرفتن ایمان من مکان بعید از موضع دور که عالم آخرتست و محل
تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک با خرت مشهور شده پس
ایمان سود ندهد وقد کفروا به و حال آنکه نگرویدند بخدای یا رسول
او یا ببعث من قبل پیش ازین که در حد تکلیف بودند
ویقذفون بالغیب و می افکندند [illegible] بپوشیدگی سخنان لا یعنی
بگمان همه سخنان می گفتند و بر قران و رسول طعن می کردند من
مکان بعید از جای دور بودند از انچه می گفتند و نمیدانستند که چه
می گویند و حیل و حایل کرده شد بینهم میان ایشان و بین ما
یشتهون و میان انچه آرزو می بردند از قبول ایمان و بعث یا دنیا
کما فعل همچنانکه کرده شد بمثل باشیاعهم باشباه ایشان از
کافران گذشته من قبل پیشتر ازین یعنی ایمان یاس الا ایشان
نیز قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک
مریب در کاری شک افکننده بمضطرب سازنده سورة الملائکة
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ستایش که شاید
و ستایش را بوی [illegible] مر خدای را [illegible]
فاطر السموات والارض [illegible]
جاعل الملائکة [illegible] و اسمانها [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]

ملک می شناسید کمال عقل و دانا و بما ن کافیست بر صدق قول او
[illegible] نیست او والا بدبود که مکرم کنند ه مر شما [illegible] پیش
[illegible] وقوع [illegible] عذابی سخت که عذاب آخرتست [illegible] بگو
بگو می طلبم شما را [illegible] از مزد برادا رسالت [illegible] پس آن مر شما
یعنی هر مزدی که برادا رسالت می خواستم بشما بخشیدم مراد نفی
نفی سؤالست یعنی هیچ اجری نمی خواهم [illegible] نیست مزد من
[illegible] مگر بر خدای [illegible] واو بر همه چیز [illegible] گواهست
[illegible] بگو بدرستی که پروردگار من [illegible] می افکند حق را
یعنی وحی را القا می کند بر هر که خواهد یا سخن راست و درست را منتشر
می سازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آن [illegible]
[illegible] وست دانا پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست [illegible] و بگو
[illegible] سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر [illegible]
[illegible] و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی
و او را [illegible] نکرداند یعنی [illegible] قادر نیست بر خلق و بعث
[illegible] بگو اگر گمراه شدم از راه حق چنانکه گمان می برید
[illegible] پس جز این نیست که [illegible] بر نفس خود یعنی
وبال آن بر من است [illegible] و اگر راه راست بودم [illegible]
پس [illegible] است که وحی می فرستد [illegible] بسوی من [illegible]
من چه توفیق هدایت [illegible] است [illegible] بدرستی که
خدای [illegible] شنواست دعا بندگان را [illegible] نزدیک است
بیان بندگان [illegible] و اگر ببینی کافران را [illegible] چون ترسان شوند
نزدیک [illegible] وقت بعث یا در روز بدر [illegible]
[illegible] پس نباشد هیچ فوت یعنی [illegible] و پناه [illegible]
عذاب از ایشان فوت نشود و [illegible] گرفته شوند [illegible]
[illegible] نزدیک یعنی از روی زمین [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] اوست [illegible]

مردی که میخواهد که باز دارد شما را از آنچه بوده است که می پرستیدند پدران شما یعنی مدعا او آنست که شما را از بت پرستی منع کند بدین و آیینی که احداث کرده درآرد و تابع خود سازد و قالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بربافته و بخدای اضافت کرده و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند حال آنکه نداده ایم ایشان را من کتب از کتابها فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند تا از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید و کذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند آن بیم نماید مر انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وما بلغوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه ما داده بودیم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نه داده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از نعم و براهین و دلالت و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب پیشینیان پیغمبران ایشان را و عذاب کردند پس بدیدند قوم تو نیز سزا از نقل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز و آن ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید لله برای خدا و بیکسو شوید مثنی دو دو با یکدیگر پس مشاورت کنید و فرادی و یکی یکی از ازدحام خاطر ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد و قدر ما بصاحبکم من جنة ... بلکه هیچ ... که اورا ...

مر نفقه کننده را عوض دهد و دیگری دعا میکند [illegible] اعط ممسکا
تلفا خدایا مال ممسک را عوض تلف ساز یعنی [illegible]
تا موجب عز و شرف گردد و هو خیر الرازقین و خدا بهترین روزی
دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی می دهند واسطه اند
در ایصال رزق و رزاق حقیقی او ست و یوم یحشرهم جمیعا و یاد کن
روزی را که جمع کنیم همه را بموقف از فراعه ثم نقول للملائکة پس گوییم و بعض
در شهر و لفظ بیای غایب خواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید
للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا
یعبدون بودند که می پرستیدند و این سؤال جهت تقریع مشرکان
و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه قالوا گویند سبحانک پاکی
تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا تویی خداوند و معبود
ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم بهیچ وجه معبودیت خود روا
داریم ما تویی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما
و ایشان هیچ دوستی نیست و ما شما که بپرستش ایشان رضا داده
باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن می پرستیدند
دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل
می شد بصورتها متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه
اند اکثرهم بیشترا دیان بهم مؤمنون بدیوان گرویدگانند یعنی تابع
می کنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لا یملک مالک
نمی شود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی
و لا ضرا و نه زیانی را یعنی معبود با ملائکه برای عابدان خود [illegible]
سود و دفع کردن زیان نیست و نقول للذین ظلموا و مر آنانرا
که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا بچشید
عذاب النار التی کنتم بها تکذبون آن آتشی که بودید که بآن تکذیب
می کردید و می پنداشتید و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم
بر ایشان آیاتنا آیتهای ما بینات روشن [illegible]
[illegible] ما هذا نیست این کلام که میخواند الا رجل مگر مردی [illegible]

بنداشتند ايشان بمصلحت مشيت خود مبالي كرامت الهي و بزرگواري ويقدر وتنگ مي
گرداند بر هر كه مي خواهد بحكمت خود نه بجهت منزلت او ولكن اكثر الناس
لا يعلمون وليكن بيشتر مردمان نميدانند نميدانند وگمان مي برند كه كثرت
اموال واولاد براي شرف وكرامت است وشايد كه از روي ستيز
بود وما اموالكم ونيست مالها كه شما داده ايم ولا اولادكم ونه فرزندان
كه شما ازيشان داشته ايم بالتي تقربكم بآن خصلتي كه نزديك گرداند شما را
عندنا زلفى نزديك گردانيدني چه تقرب باعمال صالحه باشد وشمارا
نيست بسبب اموال واولاد كسي را كه نزديك گردانند الا من
آمن مگر كسي را كه بگرويد وعمل صالحا وبكند عملي كه صلاحيت
قبول داشته باشد يعني اموال خود را نفقه كند در راه حق
واولاد خود را علم دين بياموزد ودر صلاح تربيت نمايد فاولئك
پس آن گروه لهم مر ايشانراست جزاء الضعف پاداش دو تو
يعني زيادت بر زيادت يكي با ده وبيشتر تا هفتصد بما عملوا
بسبب آنچه كرده اند از نيكيها وهم في الغرفات وايشان در غرفها بهشت
آمنون ايمن اند از مكاره وآفات وشدايد ومخافات والذين
يسعون وآنانكه مي شتابند وكوشش مي نمايند في آياتنا در
رد آيتهاي ما يعني قرآن وبدان زبان طعن مي گشايند معاجزين
درحالتي كه گمان برندگان اند كه ما را عاجز توانند ساخت از انزال
آن يا مردم را از پيروي قرآن وايمان آوردن بدان اولئك آن گروه في
العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورندگان اند قل ان ربي بگو
بمومنان بدرستي كه آفريدگار من يبسط الرزق گشاده مي سازد روزي
لمن يشاء براي هر كه مي خواهد من عباده از بندگان مؤمن ومطيع
خود بمحض قدرت ويقدر له وتنگ مي گرداند براي او بر وجه حكمت
وما انفقتم والچه نفقه ميكنيد من شيء از چيزي كه شما راست در راه
خداي فهو يخلفه پس خلف عوض آن بدهد يا در دنيا يا ذخيره
براي او در آخرت ودر حديث آمده كه هر بامداد دو فرشته
از آسمان فرود مي آيند يكي مي گويد اللهم اعط للمنفق خلفا خداوندا

قبول هدایت بعد اذ جاءکم بل کنتم مجرمین بلکه شما بودید
بنفس خود مجرمین گناه کاران و شرک آرندگان وقال
الذین استضعفوا | و گویند اتباع ضعیف و بیچاره شده
للذین استکبروا | مر اتباعی را که از قبول حق سرکشی کرده اند
بل مکر چنین است که ما بخود کافر شدیم بل مکر اللیل والنهار بلکه مکر شما
در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان اذ تامروننا وقتی که فرمائید
ما را ان نکفر بالله که کافر شویم بخدای و نجعل له و قرار دهیم
اندادا مر او را همتایان و اسروا الندامة و هر دو گروه یعنی از گفتن و
شنیدن پشیمان شدند از عمل خود و پنهان داشتند پشیمانی
را از یکدیگر تا سرزنش در نیاید و بعضی اسرار را بمعنی اظهار
دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی
را لما رأوا العذاب آنگاه که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و بکنیم غلها
فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان
و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوع است
و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان هل یجزون
آیا جزا داده شوند مردمان یعنی جزا داده نشوند الا ما کانوا
مگر بجزای آنچه عمل کنند بتسلیه حضرت رسالت [illegible]
وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دهی و شهری من نذیر هیچ بیم
کننده یعنی بیغمبری الا قال مترفوها مگر آنکه گفتند متنعمان و
متکبران آن دیه مران بیغمبران را انا بما ارسلتم به
بآنچه فرستاده شده اید بدان یعنی بزعم خود کافرون ناگروندگان
و منکرانیم وقالوا و دیگر گفتند نحن اکثر اموالا واولادا ما بیشتریم
جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است [illegible]
رسالت [illegible] و نیستیم ما عذاب
شدگان یعنی خدای ما را عذاب نکند [illegible]
[illegible]
[illegible]

کافة یعنی ما ترا کافه برای همه الناس است چون علامه و سایر بعوا و تعظیم
تا مگر باز دارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل کسی را
که توحید اقرار کند و نذیرا بیم کننده بعدل آنرا که بر شرک اصرار کند
ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند فضایل و کمالات
ترا و جهل مرکب ایشانرا بمخالفت تو میدارد ویقولون و میگویند
از فرط جهالت که متی هذا الوعد کی باشد این وعدهٔ عذاب یا قیام
ان کنتم صادقین اگر هستید شما یعنی رسول و مومنان صادق و راست گویان
قل لکم بگو شما راست میعاد وعده روزیست که چون برسد لا تستاخرون
بازپس نیابید عنه ازان روز ساعة مقدار اندک زمان ولا تستقدمون
و پیش نیز نتوانید آمده اند که کفار اهل مکه کتابیان را از احوال پیغمبر پرسیدند
ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم او پیغمبر بحق است
ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتاب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل
که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما ایمان
ایمان نسازیم بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد فرود می آید ولا بالذی
بین یدیه و نه بدان کتاب پیغمبر که فرود آمده پیش از او ولو تری و اگر
ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون باز
داشتگان باشند عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف
محاسبه هراینه ببینی امری صعب و کاری هولناک یرجع بعضهم
باز میگردانند بعضی از ایشان الی بعض القول بسوی بعضی دیگر
سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم میگردانند یقول الذین
استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان
بپیشوایان للذین استکبروا آنانرا که سرکشی میکردند یعنی
پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای
شما لکنا مومنین هراینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه
کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا و گفتند آنانکه گردن کشی
کرده بودند للذین استضعفوا گویند مر آنانکه بودند زبون
گرفتگان انحن صددناکم آیا ما منع کردیم و باز داشتیم شما را عن الهدی از

میبهد شمارا الله السموات ارانشانها بیارایی والارض [illegible]
به نبات قل لله و هم خود بگوید فرید میبهد خدای [illegible]
را بجز این جوابی نیست اگر کافران از خوف الزام زبان نگویند
بدل معترف‌اند و دیگر بگوی با ایشان که ما و شما [illegible]
را یکی گوییم و پرستش کنیم او را یا گمراه [illegible] و طریق [illegible]
انکا نیه فروا [illegible] نیست یا واجب الوجود شریک [illegible]
بر ما [illegible] را مسیم او [illegible] ضلال [illegible] الاشکال [illegible]
[illegible] نو سیده تحواهید [illegible] الراجح ما ی کنیم انبدی [illegible]
[illegible] سیده نخواهیم شد عما تعلمون ازانچه شما میکنید [illegible]
عمل و سوال خواهند کرد و منا سب [illegible] قل یجمع [illegible]
[illegible] میان ما [illegible] پروردگار ما در قیامت [illegible]
بالحق میان ما براستی و محق را ببوستان و ضال [illegible]
با زندان و باز [illegible] الفتاح واوست حکم کننده و [illegible]
العلیم دانا بحکوملکی حکم قل بکوای [illegible] الذین [illegible]
[illegible] ایهم بخدای [illegible] انباز آن یعنی بنمایید تا [illegible]
[illegible] شریک حق می سازید در عبادت کلا این انبار [illegible]
نیست [illegible] بلکه اوست خداوند غالب [illegible]
دم شرکت نتوان زد [illegible] دانا با حکام [illegible]
[illegible] کس را با او [illegible] شرکت نتوان کرد [illegible]
صفتش و هو الفرد اصل معرفتش شرک را [illegible]
عقل از کند و [illegible] است [illegible] کبریاء جلال [illegible]
بو شریک عال [illegible] و نفرستادیم ترا ای محمد [illegible]
[illegible] ما [illegible] مرسوم [illegible] اوسو [illegible]
[illegible] خلق و این [illegible] یعنی فضلیت [illegible]
مبعوث بود [illegible] و [illegible]
وانس [illegible] ترا [illegible]
[illegible] افرید [illegible]

شیطان را سلطان تسلطی و استیلائی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم
من یؤمن کسی را که می گرود بالاخرة بآخرت ممن از کسی هو منها از آنکس
که او منها فی شک از آخرت در گمان است تا تا بدانند او یا زما
اهل ایمان را و اهل گمان را جدا یک و آفریدگار تو علی کل شیء بر
همه چیز حفیظ نگاه بانست قل بگو ای محمد مر قریش بلیغ را ادعوا الذین
زعمتم خوانید آنانرا که گمان برده ایمایشان را خدایان من دون الله بجز
خدا یعنی ملایک را می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع
مکاره هیچ مدد می یابید یعنی ایشان را ای عون آفریدگار اختیاری
و اقتداری نیست با ریکا فران را بگوی ای محمد که بخوانید اله خود را
تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند که مطلقا لا یملکون
مالک نمی شوند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه از خیر و شر فی
السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و ما لهم و نیست بتان
بتان یا فرشتگان را فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ
شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و ما له و نیست خدا را
منهم از ملایکه و اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری دهنده
و لا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت هیچ کس عنده نزدیک خدای
یعنی گمان شفاعت که ملایکه یا اصنام دارند محقق نخواهد شد زیرا که
در خواست نفع ندهد الا لمن اذن مگر کسی را که دستوری داده باشد
خدای له برای او و شفاعت کردن یا ماذون باشد به درخواست
نمودن و در وقت قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در
خوف و طمع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این قدر
ما یمتد حتی اذا فزع تا چون برهانند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان
بجهت اذن شفاعت و عفو قالوا گویند بعضی از ایشان به بعضی ماذا
ماذا قال ربکم چه گفت پروردگار شما در باب شفاعت
قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت یعنی اذن داد شفا
گفتند بعضی را و هو العلی الکبیر و خدای برتر است و بزرگتر از آنکه
بعضی ... لا یاذنون الا شفاعت تا شفاعت کنند قال حق برتر بکلما

آبادان دیهها لیالی وایاما روزها وشبها ایمنین ایمن یا فتکاپی از
دشمن وسباع بجهت کثرت خلق یا از جوع وعطش بسبب آبادانی
مواضع بعضی سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام برفتند چه آب
در دیها بودند وشام در دیهی توانگران را بر درویشی حسد آمد
که میان ما وایشان هیچ فرق نیست پیاده ومفلس این راه همچنان
میرود که سواره وتوانگر پس گفتند اغنیاء ایشان ربنا
بعد بین اسفارنا دوری افکن میان منازل سفرها
تا بعضی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مهم لی تا دعوت صلة ما
کردند وظلموا انفسهم پس ستم کردند بدین دعا بر نفس خود وتا آن دیهها
خراب کردیم فجعلناهم احادیث پس کردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان
سخن از ایشان بتعجب گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند
ومزقناهم کل ممزق وپراکنده ساختیم ایشان را کل ممزق همه پراکنده ساختنی تا
یکی از ایشان در مدینه بماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و
بمکه وبعد هجرت وانصار به یثرب وجذام بتهامه وازد بعمان
وازین ضرب المثل شده که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی
که در اینچه ذکر کردیم از قصه ایشان لآیات هر آینه عبرتهاست
لکل صبار شکور برای هر صبر کننده بر محنتها شکر کننده بر نعمتها در کشف
الاسرار آورده که اهل سبا وصوعوا حال وفراخ بال بایستند
سبب صبر بر طاعت وبا شکر بر نعمت رسیدند پس ازین
رسیدند ای روزگار ما طاعت شکر نعمت [illegible]
[illegible] بعد الموت [illegible]
[illegible] ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه [illegible]
[illegible] الا فریقا من المؤمنین [illegible]
[illegible] وطعوت کردن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که کمان بود [illegible]
[illegible] شرک [illegible]
[illegible] الا علمه [illegible]

ما بین ایشان بعد از رفع حضرت عیسی عم بودند ایشان اهل ...
حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد
که بند ما بند را سوراخ کردند و نیم شب که مردم غافل بودند بند
شکسته شد و سیل در آمد منازل و حدایق ایشان مغمور
گشت و بسیاری مردم و چهار پایان هلاک شدند چنانچه فرمود که
چون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان سیل
العرم سیل صعب و گفته اند عرم بند آب است یا نام وادی
که آب بوادی آمد یا نام موش دشتی که بند آب را سوراخ کرده
وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم بجای باغهای ایشان جنتین
دو باغ ذواتی اکل خمط خداوندان میوه تلخ و اثل و شوره گز و شیء من
... گفتن بطریق مجاز اکل است وی و چیزی من سدر قلیل کنار
... اندک یعنی از آن شود ... اند میوه لنا بدادیم تا یاد کنند
ازان میوها فوت شده ذلک جزیناهم این عذاب ... باداش دادیم
ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و هل نجازی
... و ایا عقاب کرده نمی شود مگر ناسپاس ...
خوانند فعل متکلم معلوم و الکفور را منصوب ... یعنی ایا پاداش
نمیدهیم مگر ناسپاس ... و من ...
... بود و اندک ... ناسپاس ...
... و ... بهاری ...
... حق سبحانه ...
... نعمت بر ایشان ...
... وبین القری التی ...
...
...
...
...
...

195

الا الکفور

سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان [illegible]

[illegible] علامتی هذا الّتی بر وجود صانع و قدرته کامله او بود [illegible]

بود که فرزندان سبا در حوالی مارب در ولایت یمن [illegible]

در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل [illegible]

ایشان در اعلی وادی بود و چشمه در پایان کوه [illegible] بودی

[illegible] حاصل [illegible] از ولایت [illegible] ایشان ضم شدی و [illegible]

[illegible] ولایت ایشان [illegible] خراب کردند تا [illegible]

در میان دو کوه تا انهار اصلی و زاید انجا جمع [illegible]

[illegible] ترتیب کرد تا اول [illegible] اعلی [illegible] آب [illegible]

و چون [illegible] شود و وسطی و با آخر سفلی و ایشان [illegible]

منازل خود [illegible] مشتمل بر درختان [illegible]

[illegible] که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود

عن یمین و شمال [illegible] و جنب منازل ایشان اگرچه در [illegible]

باغ بسیار بود اما از [illegible] اشجار [illegible]

ایشان [illegible] گفته [illegible]

کثرت میوه ایشان بمثابه بود که [illegible]

که [illegible] از طرق [illegible] شدی [illegible] دست [illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توجه کند بدل و زبان و جوارح اعملوا آل داود شکرا عملی شکر کنید او را که گفت و با وجود این همه استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز بشناسند چه
توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکر دیگر و از اینجا گفته‌اند الشکور من
یری عجزه عن الشکر بیت چه شکر حق نداند هیچ کس چه شکر شاهد حاصل
و انا قلیل من عبادی الشکور لیکن با حق دو نهایتی که بدیدار نیابد هر دو جهان
اجماع همه اندکی و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتها گفت نقلست که
حضرت داود از ایزد پیام تعلق از قوا این بود شکر نعمتها چون
دریچه راه این قدر شناختی شکر نعمتهای ما کردی اینجا آورده
اند که بنای بیت المقدس داود آغاز کرد و سلیمان خواست تمام آن
سعی بلیغ بجا آورده هنوز یکسال را کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان
آمد و طلبید و نیست دیو و جن سلیمان هم بیان خود وصیت کرد
که مرگ مرا پوشیده کنید و مرا ایستاده بر عصای من تکیه دهید تا
جن از عمل خود باز نمانند و همه مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان
در گذشت آنچه گفته بود کردند و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان
از عقب او بر کار بودند و همان کاری که نامزد ایشان بود
تمام می‌کردند تا بعد از یکسال مشغول بودند ایشان را دید ایشان
بیت المقدس تمام بود ... حکمت مرگ او ... و دیوان را ... در شعب جبال و ... فو لا ... که
تا ... عصا پس ... سلیمان که
با ... عصا تکیه ... داد ... دیوان ...
... دابة الارض ... تأکل منسأته ...
... عصای ... سلیمان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible] و سعید انست مقرر شده بود [illegible]
دیوان و پریان فرمان سلیمان [illegible]
[illegible] زند و او را [illegible] بود [illegible]
اکثر می‌خواست [illegible] خود [illegible]
[illegible] و بسیط اورده که [illegible]
[illegible] و گفته‌اند [illegible]
[illegible] دیوان برای سلیمان [illegible] ولایت
[illegible] عجیب ساخته بودند [illegible] و [illegible]
[illegible] و امثال آن [illegible]
تمثالها و صورتها ملائکه و انبیا علیهم [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
و در آن زمان اتخاذ تمثال مباح بود و در عجائب المخلوقات [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible]
وصف باشند و گفته‌اند تمثال [illegible] ساخته بودند [illegible]
تخت او [illegible] بالای تخت [illegible] سلیمان
[illegible] خواصی که تخت [illegible] برای خود [illegible]
تا پای [illegible] بالای [illegible]
[illegible] خود [illegible] کردندی [illegible]
[illegible] حوضها [illegible]
[illegible] چون [illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] موجود [illegible]
[illegible] داری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] او نیز او را [illegible]
[illegible] نهی کردند بیت [illegible]
[illegible] روح [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] و خلیفه [illegible] اولی [illegible]
[illegible] شدند [illegible] از علمای [illegible]
[illegible] بر روی ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیدی [illegible] کردی
[illegible] نجات [illegible] کراست
[illegible]
[illegible] افکن تا وضع [illegible]
[illegible] تمام [illegible] هزار درم [illegible]
[illegible] ساختن و در لباس [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] علی سایر [illegible]
[illegible] بادش خواهد داد
[illegible] سلیمان را [illegible]
[illegible] سپهری [illegible]
[illegible] شیراز کردی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردی [illegible]
[illegible] کرده شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]

قصه سلیمان [illegible]

[illegible] بدین جهان وصف ضلال بعید [illegible]
را بیهوده دارند [illegible] جهت ضلال است او نم بود ایا نمی‌بینند
کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست و ما
خلفهم و آنچه از پس ایشانست من السماء والارض ان نشأ نخسف
یعنی فرو گرفته است پیش و پس ایشان [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] ایشان اگر خواهیم [illegible] بهم الارض [illegible]
ایشان را بزمین و نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان [illegible]
قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان ان فی ذلک [illegible]
کردن نظر باسمان و زمین تا در یابد قدرت [illegible]
[illegible] دلالتی که عبرت [illegible] منیب [illegible]
با جفت ایشان تفکر و تدبر [illegible]
حکمت [illegible] و [illegible] داود را [illegible]
[illegible] زیادت [illegible] که نبوت بوده یا زبور یا [illegible]
یا نعمت یا توفیق عدل در حکم یا [illegible] عجز و ضعف یا [illegible]
مناجات یا علم یا [illegible] اولیا و [illegible] و در [illegible]
[illegible] که [illegible] صوت [illegible] هرگاه که داود [illegible]
مشغول شدی سباع و وحوش از منازل خود [illegible]
[illegible] کردندی و طیور [illegible] جان [illegible]
[illegible] از هوا بر زمین افکنده شدی [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] ما [illegible]
[illegible] داود [illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] داود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مثقال [illegible] اکبر [illegible] الا [illegible]
مبین [illegible] در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و جمع
اینها را خدا ثبت کرده لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد ایشان را [illegible]
وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته اولئک آن گروه ایشان
لهم مغفرة [illegible] آمرزش [illegible] روزی [illegible]
در [illegible] باطل [illegible] والذین سعوا [illegible] آیاتنا [illegible]
رد [illegible] در ابطال آن [illegible] معاجزین [illegible]
[illegible] کمان [illegible] یا بزعم خود [illegible] کان
[illegible] از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم ایشان راست
عذاب من رجز الیم عذابی الیم رسانند ه ویری [illegible] و دید
[illegible] اخبار [illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible] داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرست [illegible]
[illegible] یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که
[illegible] الذی انزل [illegible] آنچه فرو فرستاده شده است
الیک [illegible] ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن را [illegible]
[illegible] و درست [illegible] و او یعنی آن منزل راه نماید الی
صراط العزیز [illegible] خدای غالب الحمید ستوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دشمنان خیمه‌ها بستاند تا بید نهو الحکیم ولو شئنا کاردان
دانا یا جوان بندگان پیدا میدانند یا هر ایچ فرود فرود
در زمین باشد چون گنوز و اموات و ایچ بر وی
زمین آید چون حیوان و عیون و فلزات و ما ینزل من السماء وایچ
فرو می آید من السماء از آسمان چون ملایک و کتب و مقادیر و الارزاق
و امطار و ما یعرج فیها و ایچ بالا میرود در آسمان چون فرشتگان
و ما یعملها اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح و
در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی هر ملکی آنکه
بالا میرود یعنی حضرت در شب معراج صاحب کشف الاسرار
فرمود که بر علم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بدلها اولیا
از واردات و مکشوفات وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا و
اوقات آنچه فرود می آید الطاف و کرامت که از بارگاه قدس
رسد بدلها و بوی آشنائی میاید اما منزل میگیرند که
لنفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود نالهٔ تائبانست و
سوز سحرگاه از خلوت خانهٔ سینه ایشان بدین درگاه رحمت
رد فی الحال رقم قبول بروی کشیده که انین المذنبین احب الی
و سلما بیت مشغله تسبیح شیخ از جهد مقبول است لیک
درد الود رندانرا قبول دیگر است و هو الرحیم واوست مهربان در اتمام
بر بندگان پوشیده کتاب ایشان بر دو هیچ قال الذین کفروا کافران
گفتند انکار را استهزا کنان که ما تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت
یعنی آنست که شما میگوئید آری... گفتی بعد کارهای در نیاید
ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورده که بعث و نشور نیست
حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور بلی و ربی لتاتینکم
آری بخدای من که ساید شما قیامت عالم الغیب صفت رب
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جون ابر باران ... ولکن برون آید
از زمین چون نبات یا دانا ... باشد در زمین
زمین م

ابتغا فضل و تعالی بعدده که الله یهدی [illegible] لا [illegible]
و [illegible] نیست که ایشان [illegible] لطفه و [illegible]
[illegible] بدید و [illegible] را [illegible] نیست [illegible]
[illegible] در خورید که صفت التحمل فیها [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] انه کان ظلوما جهولا [illegible] کار [illegible]
عاشق [illegible] خوش است [illegible] از [illegible]
آفتاب امانت که از تیغ عرض [illegible] آسمان گفت مرا [illegible]
رفعت ثابتست زمین فرمان [illegible] مرا [illegible] رفعت بسطت [illegible]
صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصلست با حمل [illegible] بار ندارم
شاید که [illegible] باز خورد و این صفتها از ما [illegible] آدم خاکی
آمد مرا حیثیت که از زمین بستانند [illegible]
[illegible] افلاک کشیدند بدوش نیاز گرفت نعره هل من مزید زدن آغاز
کرد و [illegible] شد که ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده [illegible]
میکوبت که بار گران [illegible] یار مهربان توان کشید [illegible] از [illegible]
و عرش [illegible] با قوت تو حامل آن بار توان برد. القصه [illegible] حمل اما
[illegible] قامت با ستقامت ایشان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه
بنام ما بی او نوشته اند [illegible] چون کار [illegible] بدین عظمت و مهمی
[illegible] مردا و [illegible] دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمن [illegible]
[illegible] دید انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت [illegible]
کور شود هر که نتوان دید [illegible] الله ارحمنا [illegible]
[illegible] و [illegible] الذی [illegible]
[illegible]
[illegible] دقایق جود و کرم [illegible]
[illegible] در آن سرای [illegible] از روی تکلیف [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی هدانا لهذا [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی [illegible]
[illegible]

استعداد حمل آن بنود انسان بقابلیه خود قبول کرد زیرا که ظلوم
بواسطه استیلاء قوه غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و
فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بطریق
اعتدال [illegible] دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل این دو قوه
که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند بس ظلومی و جهولی علت حمل امانت شد
و گفته اند که اشارت است انسان ظلم و جهل چنانچه گفت الا ظلم [illegible]
یعنی از صفات او ست [illegible] یعنی این دو صفت از انسان [illegible]
است اما چون حامل امانت شدند یعنی ترک ظلم و جهل گرفتند و
جمعی بر آن اند که خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب
[illegible] در حقایق اورده که ظلوم جهول است نزد خلق نه نزدیک
حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه
عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و اما کردند حمل
آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن
بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود
که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه جهول است که غیر
حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات
فرموده که انا [illegible] اشفاق است با آنها یعنی که بر همه موجودات عرض
کردند اما انسان قبول کرد او ظلوم بود [illegible] شی و جهول است
یعنی عالم [illegible] علم [illegible] اعتراف است بجهل [illegible] العجز
عن درک الادراک ادراک و حضرت ابو القاسم [illegible] در رسایل خود امانت
را [illegible] فرموده [illegible] گفته که ظلم و جهل [illegible]
است اما [illegible] شی [illegible] اعطا [illegible]
ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible]

وحيوانات بريحي وبحري اند عرض كرد وابا كردند از روي بي قوت
تحمل معنا لغت وحملها الانسان وبرداشتم آن را آدمي با ضعف
بنيت وناتواني انه كان بدرستي كه هست او انسان ظلوما ستمكار
بر نفس خود كه امانتي كه اجرام عظام از حمل آن تهي كردند او با
عجز خود قبول كرد جهولا نادان بعاقبت آن يعني [illegible]
[illegible] شود وعرض امانت كرد ليعذب الله تا عذاب كند
خداي المنافقين والمنافقات مردان وزنان منافق را بتضييع امانت
والمشركين والمشركات وعذاب كند مردان وزنان مشرك را بخيانت
در امانت ويتوب الله وبازگردد خداي برحمت على المؤمنين والمؤمنات بمردان
وزنان مؤمن بجهت حفظ امانت وكان الله وهست خداي غفورا
آمرزنده تائبان را رحيما مهربان برايشان علما وعرفا را درين آيه
سخن بسيار است واز جمله شمه ايراد كرده مي شود جمعي برآنند
[illegible] كه عظمت شان امانت بمرتبه ايست كه اگر عرض
كنند چنين اجرام عظام وايشان را شعور وادراك باشد از حمل آن
ابا كنند وحق آنست كه حق سبحانه اين اجرام را ادراك وشعور داد
وبديشان عرض كرد عرض تخيير وايشان ابا كردند نه از معصيت بلكه
[illegible] وايشان قبول كرده از راه همت نه از روي قوت
ايشان بار امانت [illegible] قال امام [illegible]
امام قشيري قدس سره آورده امانت را با ايشان عرض بود وبا انسان
فرض بود ايشان كه عرض بود سر باز زدند وايشان كه فرض بود [illegible]
حمل [illegible] شيخ جنيد قدس سره فرمود كه نظر آدم [illegible] عرض
بود نه با امانت [illegible] عرض ثقل امانت را [illegible]
[illegible] لطف [illegible] فرمان عنايت فرمود كه برداشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما براه ذمه برادرا فرو بابي نعتند كوي عيبي دارد كه نشان غسل [illegible]
روزي جامه بر سنگي نهاده بود و باب در آمده با سنگ جامه [illegible]
شد بميان قوم موسي عم از شا وي ميديد و بني اسرائيل ديدند او را
هيچ عيبي نيست وكان و بود موسي عند الله نزديك [illegible]
با جاه و قدر يا مقبول يا مستجاب الدعوة يا ايها الذين آمنوا اي
گروه گرويدگان بترسيد از خداي در ارتكاب نكاره و [illegible]
از انبيا و رسول [illegible] بگوييد قولا سديدا سخن راست
درست و استوار در باره مومنان مراد نهي ست از ضدان يعني
سوء [illegible] مكنيد و ناراستي مكنيد چون افك عايشه و قصد زينب [illegible]
[illegible] تواند بود بكلمه لا اله الا الله يا سخن كه بان رضا خدا طلبيد
و قولي جامع درين باب آنست كه قول سديد سخني است كه صدق
باشد نه كذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل [illegible]
نه آميخته پس چنين سخن گوييد تا يصلح [illegible]
براي شما [illegible] كردار ها شما را يعني اصلاح مي كند و [illegible]
ثواب مترتب سازد و يغفر و بيامرزد براي شما ذنوبكم گناهان شما
و من يطع الله و هر كه فرمان برد خدا را و رسوله و پيغمبر او را در احكام
فقد فاز پس بدرستي كه برهد از عقوبت و برسد بخير و بمراد
[illegible] فيروزي با بزرگي [illegible] بزرگ [illegible]
كه ما عرض كرديم الامانة را كه طاعت با حدود [illegible]
موقوف [illegible] و مذكور [illegible]
مردم با نگاه داشتن زبان [illegible]
است و [illegible] عرض كردا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یعنی منکران [illegible] بعث را و دور ساخت از رحمت خود [illegible]
[illegible] و مهیا کرد برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها
ابدا [illegible] جاویدان [illegible] لا یجدون ولیا یعنی نیابند در آن
[illegible] دوستی [illegible] که [illegible]
[illegible] ولا نصیرا و نه یاری که [illegible] عذاب از ایشان یوم تقلب
[illegible] فی النار [illegible] گردانیده شود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یعنی گاهی [illegible]
[illegible] یقولون و ایشان می گویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا
الله [illegible] فرمان [illegible] و اطعنا الرسولا و فرمان [illegible]
پیغمبر [illegible] و قالوا ربنا و گویند [illegible]
انا اطعنا سادتنا [illegible] فرمان بردیم [illegible] و کبراءنا
[illegible] فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند ما را [illegible]
[illegible] ربنا [illegible] ضعفین [illegible]
[illegible] من العذاب [illegible]
[illegible] زیرا که هم ضال بوده و هم مضل [illegible] والعنهم
لعنا کبیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] فبرأه الله مما قالوا [illegible]
[illegible] وجیها [illegible]

ونساء المؤمنین و زنان مومنانرا که بوقت بیرون رفتن از خانها یدنین

نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر خود و بهاء بدنها خویش من جلابیبهن

چادرها خود را یعنی وجوه را بدان بپوشند ذلک آن پوشیدن سر

و روی ادنی نزدیکتر است ان یعرفن بانکه ایشان را بشناسند

بصلاح و عفت یا متمیز شوند از آزادی فلا یؤذین پس ایذا

کرده نشوند زانیان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله و هست خدا

غفورا آمرزنده گناه [illegible] راجون توبه کنند رحیما مهربان

که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون

اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود والذین و آنکه در قلوبهم

آنانکه در دلها ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از

قصد زنا و میل بفواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند مخبران [illegible] یعنی

یعنی آنانکه خبرها بدی افکنند فی المدینة در مدینه از لشکر اسلام و

معایب مومنان لنغرینک بهم هرآینه ترا بر گماریم بر ایشان تا مسلط

سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو

در مدینه فیها الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون

روند ملعونین راندگان و دور ماندگان اینما ثقفوا هرجا یافته

شوند اخذوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وقتلوا و کشته

شوند یعنی بکشند ایشانرا تقتیلا کشتنی بخواری و زاری

سنة الله نهاده است خدا سنتی فی الذین خلوا در آنانکه گذشته اند

من قبل پیش از زنان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل [illegible]

کنند [illegible] ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدا را تبدیلا دیگرگونی

[illegible] یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا

و استهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها [illegible] نیست علم

وقت قیامت عند الله نزدیک خدای و هیچ ملک مقرب و نبی

مرسل را بدان اطلاع نداده وما یدریک و چه چیز دانا گردانید ترا

ان یعنی [illegible] لعل الساعة تکون قریبا شاید که قیامت

باشد نزدیک [illegible] بدین که خدای لعن الکافرین [illegible]

ال ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد و فضایل صلوة و اوقات ان
و شرایط و آداب گزاردن رعایت باید فرمود و حواله مطالعه رساله
تحفة الصلوة است بيت یا سید الانام از بعد هنا نو ورد
زبان ماست مه و سال صبح و شام نزدیک تو هر تحفه فرستیم ما ز دور
گر دست ما همین صلوات است و السلام ان الذين [illegible]
يؤذون الله مي رنجانند خدا را یعنی ارتکاب میکنند انچه نزدیک
خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن
کلمات کفر و رسوله و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر
می گویند و فعلا که الم بروی و دندان مبارکش میرسانند لعنهم
الله دور گردانیده است خدای ایشان از رحمته في الدنيا
والاخرة در سرای دنیا و اخرت و اعد لهم و اماده کرده است برای
ایشان عذابا مهينا عذابی خوار کننده والذين يؤذون المؤمنين
و میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی رض والمؤمنات
و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رض بغير ما اكتسبوا بجز انچه کرده
اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس [illegible]
این موذیان بهتانا دروغی بزرگ و اثما مبينا و گناهی هویدا را یعنی
سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته
اند این در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی
علی را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق رض
کنیزکی را از انصار که میل بد کاری داشت ملامت کرد بلکه [illegible] مزجر
ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده ابن ابی ادب سخنان شنیع [illegible]
بفاروق گفت این آیه در باره او نازل گشت و گفته اند در شان
زانیان است که شبها بر راهها نشستندی و دست تعدی در
دامن [illegible] ندی و سدی می فرماید که در ان وقت علامت
حرایر پیدا نبود چه همه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی
و [illegible] ان بد کاران [illegible] سر پوشیدگان تحاشی می نمودند لاجرم آیه آمد که
یا ایها النبي ای پیغمبر قل لازواجك بگو مر زنان خود را و بناتك و مر دختران

چه از اقوال و افعال تو همه شنید گواه و از هرچه در باطن گذرد آگاه بیت
دیده پوشید ز نامحرمان، دور شوید از ره وهم و گمان، در پس
زانوی حیا و وقار خویشتن بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون محتوای
اینها که گذشته از الم شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلعم
می شود آوردم ذکر آنها را که مشیرست بکمال عنایت در باره آنحضرت
و فرمود که ان الله ... یعنی که خدا درود میگوید و ملائکته و فرشتگان او
یصلون درود می فرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
بخدا و رسول گرویده اید صلوا علیه صلوات گوئید بر وی وسلموا و سلام
گوئید بر وی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی
صلوات از حق سبحانه رحمت است از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی
معنی اللهم صلی علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء
دین او و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول
شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او در اولین
و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و الملائکة
و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آنحضرت در این آیت محمول
بر وجوبست اما اختلاف در مقدار واجبست مالک رح میگوید در عمر یکبار
واجبست و زیادت بران مندوب و مستحبست و در بعضی مواضع احیانا
اکیدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب شافعی و در تشهد اخیر
واجبست و بمذهب حنفی سنت و بر جمعی از ائمه شافعی را در وقت گفتن
و شنیدن نام آنحضرت اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت
درود گفتن واجبست یا سه نوبت واجبست و لیس و فتوی
برآنست که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت و گویند — و گویند در یک مجلس یک نوبت
که در یک مجلس گفتن درود واجبست و باقی سنت و در فضیلت صلوات که
احادیث متنوعه وارد شده است امام [illegible] کرده که افضل
آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره [illegible]
پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک
و رسولک النبی الامی و علی آله و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی

ولا ان تنكحوا و نشايد شما را انكه نكاح كنيد ازواجه زنان او را كه
بملا باشند من بعده و نشايد شما را انكه نكاح كنيد ايشانرا از بعد وفات
او يا بعد از انكه طلاق داده باشد جه ازواج او مادران بر فرزندان
حرام است بس مخواهيد ايشانرا ابدا هرگز ان ذلكم بدرستي كه ايذاء
انحضرت و نكاح او كان عند الله هست نزديك خداي عظيما گناهي
بزرگ زيرا كه حرمت انحضرت لازم است در حيات و بعد از وفات
او يك حيات و ممات او در ادب [illegible] تعظيم يكسانست جه خلعت
خلافت عظمى در جبين حيات و لباس شفاعت كبرى بس از وفات
بالاي اعلاي او دوخته اند قباي سلطنت هر دو كون برقد
است كه حريقا متا قبال او بنا بر راست اورده تمكين رضي [illegible] كه گفت
كه اگر حضرت پيغمبر را وفات رسد من عايشه را بخواهم و ديگري را نجاح
مكذشته بود و بزبان بياورده اين آمد كه ان تبدوا اگر آشكارا كنيد شيئا
چيزي را يعني نكاح بعضي از امهات مومنات و بزبان گوييد او تخفوه
يا پنهان داريد او را در دل و بزبان نياريد فان الله كان بس بدرستي كه خداي
هست بكل شيء بهمه چيز از سر و علانيه عليما دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد
در تفسير است كه بعد از نزول آية حجاب حكم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند
ابا و ابنا و اقارب ايشان گفتند يا رسول الله چون حكم شد كه زنان پرده
نشين شوند ما نيز از پس حجاب با ايشان گفت و شنيد بايد كرد بايه اين
آية نازل شد لا جناح هيچ گناهي نيست عليهن بر زنان في ابائهن در نمودن
روي به پدران خويش ولا ابنائهن و نه پسران خويش ولا اخوانهن و نه برادران
ايشان ولا ابناء اخوانهن و نه پسران برادران ايشان ولا ابناء اخواتهن و نه پسران
خواهران ايشان ولا نسائهن و نه بر زنان ايشان يعني مومنات و دگر
[illegible] و نه بر انچه مالكست اثر دستهاي ايشان يعني غلامان و كنيزان
واضح آنست كه مشركات و شمه از اين مبحث در سورة نور بكذشت پس
عدول كرد از غيبت بخطاب بجهت تهديد و قول امر فرمود كه اي زنان
[illegible] نه نفس [illegible] و بترسيد از خداي و بيده شرم از
بيش بر مادر [illegible] بدرستي كه خدا هست على كل شيء بهمه

نهان و آشکار را خویشتن بیان است آورده اند که چون حضرت پیغمبر
زینب را رض بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلب
دعوتی مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند
و زینب در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت پیغمبر خواست
که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند
و سه کس از مهمانان سخن می گفتند حضرت بدر خانه آمد و خرم میداشت
که ایشان نیز بروند و بعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس
رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم در آیم
پرده در حجره فرو گذاشت و این آیت حجاب نازل شد یا ایها الذین آمنوا
ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید بیوت
بخانهای پیغمبر النبی الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شود شما را الی
طعام بخوردن طعام و آنهنگام در آیید غیر ناظرین در حالتی که
غیر منتظر باشید بی انتظار اناه بریدن او رسیدن طعام یعنی
بوده اند که وقت نگاه میداشته اند و چون در مطبخ اثر دود
ظاهر میشد می آمده اند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید
ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس در آیید
فاذا طعمتم پس چون طعام بخورید فانتشروا پراکنده شوید و مکث
مکنید ولا مستأنسین و منشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن
با یکدیگران ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام
کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی پس شرم میدارد
منکم از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدای شرم نمیدارد
من الحق از گفتن راست و از اظهار هر وجهی که خواهد بیان [illegible]
من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال از ورای حجاب اطهر پاکیزه
تراست [illegible] لقلوبکم مر دلهای شما را وقلوبهن و [illegible]
از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و دور است [illegible]
روایات دیگر [illegible] وما کان لکم و نشاید و نبود [illegible]
آنکه [illegible] رسول الله [illegible]

غیر از سوده که نوبت خود بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود رعایت
قسم می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ازجمله آن پنج
تن را که سوده وصفیه وجویریه ومیمونه وام حبیبه رضی الله
عنهن ورعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه میخواست بر
وجهی که میخواست وچهار تن را بنزد خود گرفت عایشه وحفصه
وام سلمه وزینب رضی الله عنهن وهرگاه خواهی که باز طلبی و
دلجویی کنی ممن عزلت ازانها که باز گذاشته ازایشان واز جا کرده
فلا جناح علیک پس هیچ گناهی وتنگی نیست بر تو ذلک ادنی معزولات
را باز طلبی ودور شدگان را نزدیک خوانی ادنی ان ... نزدیکتر
بانکه روشن شود ... چشمهای ایشان ولا یحزن واندوهگین
نگردند ویرضین وخشنود باشند بما اتیتهن بانچه دهی ایشان
همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی ازارجا وایوا وتقریب
وتبعید بفرمان خداست ملول نمی شوند وگردن می نهند والله
یعلم وخدا میداند ما فی قلوبکم آنچه دردلهای شماست از رغبت
وکراهت وکان الله وهست خدای علیما دانا بضمایر بندگان
حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یحل لک حلال نیست
ترا النساء مر ترا زنان من بعد از پس این نه که در عقد تواند نه
درحق آنحضرت چون اربعه است درحق امت ولا ان تبدل وحلال
نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان من ازواج از زنان دیگر یعنی
یکی را ازینان طلاق دهی وبجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبک
واگرچه بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان الا ... سنتنا ... ار
نساء ... حلال نیستند بر تو زنان پس ازین نه تن کو داری مگر ما
ملکت یمینک آنچه مالک شود دست یعنی بتصرف تو درآید بوجه ملک
تو گردد وکان الله وهست خدای علی کل شیء بر همه چیز رقیبا
نگاهبانی که ازسر ... آگاه گردد ...
بیت ... باو ... است ...
... جدا ... بنا ...

186

زن

و بنات عمک یعنی دختران عم تو و بنات عماتک و دختران عمهاء تو از اولاد عبدالمطلب
و بنات خالک و دختران خال تو و بنات خالاتک و دختران خالهاء تو از اولاد عبد مناف
بنی زهره اللاتی هاجرن آن زنان از مذکورات که هجرت کردند معک با تو و مع لات
که قید احلال مذکورات بهجرت در صف انحضرت باشد خاص و قول ام هانی که
رسول خدای خطبه کرد و بمن آیه نص برو حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم گوید
این قول است و امرأة مؤمنة و زنی مؤمنه را و حلال کردیم اگر ببخشد نفسها للنبی
نفس خود مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر آنکه در نکاح آرد
او را خالصة لک خالص کرده شده احوال او خالص شدنی لک مر ترا من دون
المؤمنین بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات انحضرت است که زن خود را بهبه
هبه بی مهر نکاح توان کرد و امام اعظم که فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد
می شود و اما مهر لازم است در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند
و اشهر آنست که هبه واقع شد از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند
یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در
تبیان گوید گفته ام سهل الزبی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او
واقع است و در رمضان سال سیم از هجرت و هشتاد درهم مهر
بوده و در ربیع الآخر از سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه
از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته قد علمنا بدرستی که ما
دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد
فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب
در تزویج چهار حره و ما ملکت ایمانهم و در شمن مملوکات ایشان یعنی
توسع امر در آن و ما حلال کرده ایم زنان خود بعقد هبه بی مهر لکیلا
تا نباشد بر تو حرج تنگی و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده
مرجعیرا که تحرز از و دشوار است رحیما مهربان بتو [illegible]
مرج باشد ترجی بازپس داری یا من تشاء هر کرا خواهی منهن از ایشان و تؤوی
[illegible] و جای دهی الیک بسوی خود [illegible]
هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که [illegible]
از آنحضرت [illegible] شده [illegible]

و مژده ده مؤمنانرا بان لهم بانکه مر ایشانرا من الله از نزدیک خدای
فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزدکار ایشان یعنی
دولت لقا که بزرگتر عطایی وشریفتر جزاییست ولا تطع الکافرین
والمنافقین وفرمان مبر کافران ومنافقانرا یعنی برما فرما
ایشان مداهنت بانفس ودع وبگذار وبدست بدار اذاهم
مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی درصدد انتقام
مباش بکه حق شر ایشان کفایت کنند تو وتوکل علی الله وتوکل کن
برخدای در دفع ایشان وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا
کارسازی همه کارها نگاهبان باضمان مر وعده نصرت وغالبیت
تمام یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات
چون بخواهید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید ایشانرا
من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح فرماید که
مس کنایت از مباشرت است ونزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مس
دارد پس چون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت
صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن بر مطلقات من عدة هیچ
هیچ عدتی که شمارید ایام آنرا تعتدونها پس برخود لازم سازید یا بانرا
بحیض یا مهر که فرض کرده اید مران مطلقه را نصف مهر لازم است و
متعه مندوب نزدیک امام اعظم رح ونزد بعضی واجب واگر مهر مسمی نبود
متعه واجبست بقدر او بیان مهر وکذا ربیان را
وسرحوهن سراحا جمیلا بگذارید یعنی از منازل خود بیرون کنید چون
عدت نیست شمارا برایشان وضرر بدیشان میرسانید یا ایها النبی
انا احللنا لک ازواجک بدرستی که ما حلال کردیم برای تو زنان
ترا اللاتی آتیت اجورهن آنانکه دادی اجورهن مهرهای ایشانرا تعجیلا حلال
ما عطاهن مهرهای ایشان یا طریق افضل است نزدیک تو تعجیل
برای ... وحلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است
یمینک دست ... مما افاء الله علیک از آنچه بازگردانیده است
علیک ... چون صفیه وریحانه وامثال ایشان

الی الله بپرستش خدای واقرار بیگانگی او باذنه بفرمان او ویا بتوفیق
وتیسیر او وسراجا منیرا وچراغی روشن یا فضل فرسراج منیر قرانی
یعنی تالی در آیات باهرات آورده که حق سبحانه بنجوم چراغ خوانده
زیرا که صفت چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را
از عرصه جهان نابود ساخت چراغ روشن از نور خلاق جهان تاده
از ظلمات ربانی دیگر هیچ در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت تعلقی
که بر مردم پوشیده بود بفضل چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن
گشت بیت ز نور جان او ملک آشنا بینت و ز نور چشم جهان را
روشنا بینت در گنج معانی برگشاده و زان صاحب دلان را مایه
داده دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن وراحت است و دزد را
وسط خجلت وعقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیله نجات
ومنکران را موجب حسرت وندامت ومنیرا تاکید است یعنی چنین
چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد وگاهی افروخته
ونور او از افروختن چراغهای بادی منطفی شود وهیچ کس نور تیرا
مقهور نتوانند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
متم نوره دیگر چراغها بشب نور دهند نه بروز وتو شب ظلمات دنیا
را بنور دعوت روشن ساخته وروز قیامت را نیز بنور شفاعت
روشن خواهی ساخت بیت شیدی رخش چراغ افروز شبها گشت
از التفات روز بازار فردا چراغ افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد
ودر کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خوانده که و
جعلنا سراجا و پیغمبر ما را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمانست واین چراغ
دین آن چراغ منازل فلک است واین چراغ محافل ملک [illegible] آن چراغ دنیا
است واین چراغ جان ودل مطلع آن چراغ از فلک [illegible]
این چراغ از خراب عدم بیضا [illegible] وجود آمد که [illegible]
ظلمات عدم را که بر دی [illegible] بنور تو منیر [illegible]
بهمین معنی فرموده است ز اقلیم عدم [illegible]
بود در دشت [illegible] از نور [illegible]

ذکرا کثیرا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات خصوصا با انواع ذکر از
تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید و سبحوه و تسبیح گویید او را یعنی نماز گذارید
برای وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است
بر روی او اسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه
دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارت
بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر
ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست ذکر نکنند که زبان از ذکر دوست
یا دل از فکر او خالی ماند است در هیچ مکان نیم نفس از فکرت خالی در هیچ زمان
نیم نفس غافل هو الذی یصلی اوست خداوندی که درود میدهد
یعنی رحمت میکند علیکم بر شما و ملائکته و فرشتگان او درود دهی
و بهت یعنی امرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدای و
ملایکه بر شما [illegible] برای آنست تا بیرون آرد من الظلمات از تاریکیها
الی النور بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت بر
مرجح چه در وقت صلوات خدا و ملایکه بایشان ایشان در ظلمات
نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از
شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر و در بحر الحقایق
فرموده که از ظلمات بشریة بنور روحانیة و کان و هست خدا
بالمؤمنین رحیما بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملایک
را بامرزش ایشان میفرماید تحیتهم تحیت مومنان از خدای یوم
یلقونه روزی که ببینند او را سلام سلام است که مخبر باشد
بسلامت از [illegible] و گفته ضمیر عاید است بملک الموت
کنایت غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام
گوید و اعد و آماده کرده است [illegible] لهم برای مومنان اجرا
تحیت [illegible] اجرا کریما مزدی بزرگ که بهشت است و نعیم آن یا ایها
النبی ای پیغمبر ندای کرامتست انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم
ترا شاهدا گواه بر تصدیق و تکذیب امت و مبشرا و مژده دهنده
برحمت مطیعان [illegible] و نذیرا و بیم کننده از عقوبت و داعیا و خواننده

بودند که می رسانیدند رسالات الله یعنی پیغامهای خدای را بامتان خود
و می ترسیدند از وی ولا یخشون احدا الا الله و بس است خدای
کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست
اوست باید که ترسش نیز از وی باشد بعد از واقعه زینب رضی
زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد ما را از تزویج
که زنان پسران ما بر شما حرام است و خود می خواهد و گر بدانکه
پسر خوانده بود در حکم شرع قبل رضای بودا نستند حق سبحانه
فرستاد که ما کان محمد ابا احد [illegible] یک [illegible]
از مردان شما و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان مبلغ
رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسر صلبی نیست که میان
وی و آن پس حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله و لیکن او
فرستاده خداست وخاتم النبیین و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده
شد در نبوت و پیغمبران را بدو ختم کردند و خاتم یعنی آخر نیز هست
یعنی اوست آخر انبیا بنوع ظهور همچنان اول ایشان بود [illegible]
نور [illegible] وهست خدای بکل شیء علیما بهر چیزها دانا پس میداند که
کیست سزاوارتر آنکه نبوت بدو ختم شود و در عین المعانی آورده
که صحت هر کتابی به مهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا [illegible]
کند صحت دعوی محبتان که خبر داد بعد حضرت رسالت پناهی بقوله
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف [illegible] بهر اوست شرف علم
انبیا نیز بدان حضرت اوست و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد
همه در محکمه قیامت خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون
کتاب را مهر کردند کتابت در باقی چون نبوت بدانحضرت ختم
یافت و در نبوت بسته گشت و دیگر چون ابتدا انبیا به نبوت [illegible]
بود و ختم ایشان نیز اختصاص یافت وفی التنزیل [illegible]
مهر این خاتم شده است و [illegible] مثل [illegible] بود [illegible]
چون [illegible] صفت [illegible] درست [illegible]
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید یاد کر [illegible] یاد [illegible]

نیست علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس حکم انا اعلمکم
باید از همه عالمیان اخشی بوده باشد خوف و خشیت نتیجه علم است
هرکرا علم بیش خشیت بیشتر هرکرا خوف شد رفیق رهزن نباشد
از همه راه روان در پیش آمده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد
از انقضاء مدت عدت حضرت رسالت زید را فرستاد تا خواستگاری
کند زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب
از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد
و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایسته
انم مرا بدو ده فی الحال دعاء او مستجاب شد و آیه آمد که فلما قضی زید
پس اینهنگام که برسید زید از زینب بحاجتی که داشت
و در موضع آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون خود از و
یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها او را بتو
دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از این علی المؤمنین حرج بر مومنان
تنگی و الحی و وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان
خود را اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق
دهند و عدت بگذرد و کان امر الله مفعولا و هست کاری که خدای خواهد مفعول
بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب بقضای سید عالم صلی الله علیه وسلم
بعد از نزول این آیت بخانه زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا
رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود المزوج و جبرئیل الشاهد و
زینب بر سایر زنان فخر کردی که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و متولی
تزویج شما اولیا شما بوده اند ما کان علی النبی بر پیغمبر من حرج
وزری و وبالی فیما فرض الله له در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او
و این صورت که واقع شد نیست بلکه سنة الله سنت نهاد خدای سنة
الذین خلوا در آن کسانی که گذشتند من قبل پیش از محمد و انبیای
دیگر که خدای تزویج کرد از زنان عدد ایشان مباح گردانید برایشان و کان
امر الله قدرا مقدورا و هست کار خدای قدری مقدر حکمی کرده شده یعنی صفت
انبیا چنینند که حق تعالی از پیغمبران الذین یبلغون رسالات الله [illegible]

اگر برای زید بوده اباکرد چه جمالی زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود
من جز از زید آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز [illegible] ابا
خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وما کان لمؤمن
و نرسد و نشاید هیچ مردی گرویده را یعنی عبدالله بن جحش
ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب را اذا قضی الله و رسوله
چون حکم کند خدای و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید
ان یکون [illegible] آنکه باشد مرایشان را اختیاری یعنی برگزیدن
[illegible] از کار خود چیزی را بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود را
تابع اختیار خدا و رسول سازند ومن یعص الله و رسوله و هر که عاصی
شود و مخالفت کند خدای و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت
بگردد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا
چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیه زینب
و برادرش راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی
پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب در حباله زوجیت
طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد تا آنکه
زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر او را منع می‌کرد
کما قال الله تعالی و اذ تقول و یاد کن آنگاه که گفتی للذی انعم الله علیه مر آن کس را که
انعام کرده است خدای علیه بر وی به اسلام و بتوفیق صحبت و
متابعت تو وانعمت علیه و تو انعام کرده بر وی به تربیت و آزاد کردن
و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که [illegible] بای [illegible]
و رسول است [illegible] نگاه دار [illegible]
را یعنی زینب [illegible] و بترس از خدای [illegible]
مده و تخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدا پیدا
کننده است یعنی اراده نکاح زینب و [illegible]
می ترسی از [illegible]
[illegible]
که [illegible]

هر جه دور بود کلم کردم کیا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که تو بر خیر
وازینها جه خلاف است که اهل عبا پنج تن الملاق میکنند اهل عبا رسول الله
وابنته والمرتضی وسبطاه اذا جمعوا و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر
نقل میکنند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر علیه السلام جون وقت نماز بامداد بدر خانه
فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه
خوانده می شود که در خانهای شما فی بیوتکن [illegible] من آیات الله از آیات کلام
کلام الله والحکمة واز سخنان پیغمبر که محض حکمت است ان الله [illegible] میکند
بصفا قولها و عدلت [illegible] بدرستی که خدا هست [illegible]
بشما [illegible] دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول آیات در باره ازواج
طاهرات زنان مسلمانان گفتند بارها برای ما هیچ نازل نشد هیچ
[illegible] این آیه فرستاد ان المسلمین بدرستی که مردان که منقادند حکم
خداوند والمسلمات و زنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات و
باور دارندگان از مردان و زنان والقانتین والقانتات و ثابت کنندگان
بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین والصادقات و راست گویان
در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندگان
بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات و
تواضع کنندگان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات و صدقه
دهندگان از هر دو طایفه والصائمین والصائمات و روزه دارندگان
برای خدای فرضا یا نفلا از رجال و نسا والحافظین فروجهم والحافظات
از مردان و زنان نگاه دارندگان فرجها خود را از حرام والذاکرین
الله کثیرا از مردان ذکر کنند مر خدای را بسیار والذاکرات و زنان یاد
کننده [illegible] آماده کرد و ساخت خدای مر ایشان را از ذنوب
مغفرة [illegible] آمرزشی [illegible] واجرا عظیما و مزد بزرگ در طلب
ایشان اعاده آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش
را رضی الله عنها بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود زینب
گمان [illegible] برای خود خواستگاری میفرماید آن خطبه را قبول کرد و چون دانست

اظهار زینت در ایام جاهلیت نخستین که از جاهلیة جهلی اولی بوده اند
از زمان ادریس بوده تا وقت نوح ع و اصح آنست که جاهلیة اولی
در زمان ابراهیم ع بوده که زنان لباسها بمروارید پوشیده خود را
بر مردمان عرض کردندی و جاهلیة اخری میان عیسی و محمد
علیه السلام و بعضی معنی آیة برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن
چون خرامیدن در رفتن اهل جاهلیة اولی ... و بپای دارید
نماز را که اصل طاعات بدنیه است و ... و بدهید زکوة
را که اشرف عبادات مالیه است و ... و فرمان برید خدای
را در فرایض و پیغمبر او را در سنن ...
نیست که می خواهد خدای ... تا ببرد از شما گناه ها
ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را از معاصی
پاک کردانیدنی - صاحب کشاف فرموده این آیة دلیل است بر آنکه ازواج
نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل
بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته و اینکه ضمیر مذکر در لیطهرکم
جهت تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در
زاد المسیر آورده که تو اینها عامست مر ازواج و اولاد را و علما هم این را
ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده
که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج اند ... النبی
وام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک ... نقل کرده اند که
اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین
و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی فرمود که پیغمبر ...
من بر کلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود ... فاطمه ...
و جهت پدر سنبوسات یا گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود ...
فاطمه علی و هر دو فرزند را بخوان تا جمله با ما بخورند
چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه و سلم ... ایشان
افکند ... و گفت هؤلاء اهل بیتی ...
از ایشان پیدا ... را پاکیزه گردان این آیة نازل شد ...

بتكلف قبول اين متعلق نيست بيايند كه بدهيم شما را متعه طلاق [illegible]
را دهند سوي المهر واسرحكن و رها كنم شما را سراحا جميلا رها كردني نيكو
نه از روي كينه ان كنتن تردن الله والرسول و اگر هستيد كه ميخواهيد ثواب خدا را
و خشنودي رسول او را والدار الاخرة و نعيم سراي ديگر را فان
الله پس بدرستي كه خداي اعلى اماده كرده است للمحسنات منكن مر زنان
نيكو كار را از شما يعني انها را كه اختيار ثاني حق كنند اجرا عظيما
مزدي بزرگ كه زخارف دنيا در جنب ان محقر و مختصر باشد اورده اند كه
اول كسي از ازواج طاهرات كه خدا و رسول را اختيار فرمود عايشه صديقه بود
رضي الله عنها و بعد از آن يا نساء النبي اي زنان پيغمبر من يات منكن هر كه بيايد
از شما بفاحشة بكاري ناپسنديده مبينة پيدا كرده و روشن شده و حفص
يا خواند يعني فاحشه ظاهر و هويدا كه نافرماني رسول است يضاعف لها
العذاب دو تو كرده شود مر او را عذاب ضعفين دو برابر آنكه زن ديگرانرا
باشد چه گناه از ايشان زشت تر است و كان ذلك و هست اين تضعيف عذاب
على الله يسيرا بر خداي آسان و من يقنت و هر كه مداومت كند بر طاعت
منكن از شما كه ازواج پيغمبريد و فرمان برد لله و رسوله مر خداي
و رسول او را و تعمل صالحا و بكند كاري پسنديده و شايسته نؤتها
بدهيم او را اجرها مزد او مرتين دو بار يكبار براي طاعت خداي
و يكبار براي طلب خشنودي پيغمبر و اعتدنا و آماده ساختيم براي آن
زن رزقا كريما روزي نيكو در بهشت زياده بر مزد او يا نساء
النبي اي زنان پيغمبر لستن نيستيد شما كاحد من النساء مانند
يكي از زنان [illegible] چه شما را فضل بسيار رسيده بر ساير زنان
ان اتقيتن اگر مي ترسيد از خداي و فرمان بريد فلا تخضعن
پس نرمي مكنيد بالقول در سخن گفتن چون با كسي سخن
گوئيد فيطمع الذي في قلبه مرض پس طمع كند در شما آنكسي كه در دل او
بيماريست يعني نفاق و دوستي [illegible] وقلن و بگوئيد قولا معروفا سخني
نيكو پسنديده [illegible] و آرام گيريد در خانههاي خود [illegible]
[illegible] ولا تبرجن و ظاهر مسازيد آرايش خود تبرج الجاهلية الاولى چون

[illegible] قسمت کنند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که [illegible]
خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود [illegible]
سبحانه از آن واقعه خبر میدهد که وانزل الذین ظاهروهم و فرود آورد خدای
آنانرا که [illegible] یاری دادند احزاب را و همپشت ایشان بودند
از اهل توریة یعنی یهود قریظه را فرود آورد [illegible]
از قلعها ایشان [illegible] و افکند [illegible] در دلهای ایشان
ترس [illegible] فریقا تقتلون گروهی را میکشتید تا
ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتند [illegible]
برده میگرفتید گروهی را یعنی زنان ایشان را [illegible] میراث
داد شما را [illegible] زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق [illegible]
و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع و اموالهم [illegible] ایشان
نقود و امتعه و مواشی [illegible] بشما داد زمینی [illegible]
ایشان یا مالکان نبوده اید مراد خیبر است [illegible] روم [illegible]
و گفته اند هر زمینی که اهل اسلام [illegible] تا قیامت [illegible]
[illegible] دست خدای [illegible] بر همه چیز قدیر توانا [illegible]
بر فتح بلاد و تسخیر [illegible] ملازمان سبیل عباد [illegible] لشکر عزم [illegible]
و ظفر همراه ایشان است لاجرم [illegible] اقلیم دیگر [illegible] ارباب [illegible]
که در سال [illegible] از هجرت سید عالم از ازواج طاهرات [illegible]
[illegible] با ایشان مخالطت [illegible]
و کسوت زیادت [illegible] بطلب [illegible] چون [illegible]
[illegible] و امثال آن [illegible] کردند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و اسباب دیگر هم در کتب [illegible]
از ایشان اعتزال نمود و [illegible]
و [illegible]
تخییر فرود آورد [illegible]
[illegible] اگر هستید شما که میخواهید [illegible]
[illegible] دنیا و زینتها و [illegible]

[illegible] بیست و [illegible] امر [illegible] گفته اند [illegible] [illegible]
با کفار [illegible] که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز
بر ظاهر مدینه توقف کرده اند روزی یکبار بخندق آمدندی و از جانبین جنگ
تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت علیه السلام
[illegible] اشتغال فرمودی و [illegible] عمرو بن عبد
ود که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابل کردندی با جماعتی دیگر از دلیران
لشکر کفار خندق را عبره کرده بجنگ [illegible] و مبارز طلبید و عمرو بدست مرتضی
علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان بسنگ [illegible] کردند و علی [illegible]
[illegible] و حضرت رسول علیه السلام روز دوشنبه و سه شنبه
در فتح دعا با اجابت کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح
ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد بیت
باد صبا میان نصرت [illegible] دیدی [illegible] که کند یاد [illegible]
صبا زرد دران لشکر افکند و آتشها را ایشان برخت و ملایک فرود
آمدند طنابها خیمه ایشان می بریدند و میخها میکندند و با [illegible]
می فکندند ایشان [illegible] دیده روی بهزیمت نهادند و [illegible]
قال بمفاتح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت بیت
[illegible] شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد [illegible]
[illegible] و باز گردانید خدای از مدینه الذین کفروا اما [illegible] که مکر و بند
[illegible] احزاب [illegible] با خشم ایشان یعنی خشمناک گشتند
[illegible] نیافتند خیرا غنیمتی و نصرتی و [illegible] وکفایت کرد خدای
المؤمنین القتال [illegible] جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه و کان الله
[illegible] خدای [illegible] حدت [illegible] عزیزا غالبا بر
[illegible] بعد از فراغ [illegible] حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد
شکسته بودند [illegible] احزاب [illegible] بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده
[illegible] محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده [illegible] بحکم سعد
[illegible] دادند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند
و زنان و [illegible] ایشان را [illegible] کردند و اموال ایشان [illegible]

خدای را شکر بسیار دیدن و زبان در موضع آورده که سید عالم علیه السلام
خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که با جتماع ایشان
کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان و لما
رای المومنون و آنهنگام که بدیدند مومنان الاحزاب لشکرها را روی
[illegible] که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا
اینست ما وعدنا [illegible] آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان
تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسوله آنچه
فرموده بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله
و راست گفت خدای و پیغمبر او [illegible] پیغمبر در دیدن
احزاب [illegible] مگر باور داشتن [illegible] و تسلیما
و گردن نهادن او امر حضرت رسالت پناه را که سعادت [illegible]
در آن تسلیم مندرج است [illegible] هر که دارد جبهه تسلیم بر خط احکام او
می نوید بخت طغرای شرف بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده
بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس بن نضر رضی الله عنهم
غیر ایشان که چون در حرب گاهی ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم باشند ثبات قدم ورزیده گریز نکنند بر سند تا شربت
شهادت بچشند [illegible] نه در صفت ایشان می فرماید
من المومنین از گرویدگان رجال صدقوا مردانند که راست کرده اند
ما عاهدوا الله علیه آن چیزی که عهد بسته اند با خدای علیه بر آن چیز که ثبات
بر قتال و مقاتله بای رضا ملک منان فمنهم من قضی نحبه پس از ایشان کس
هست که بگذارد یعنی وفا کرد بنذر خود [illegible] شهید
چون حمزه و مصعب و انس رضی [illegible] و منهم من ینتظر و از ایشان کسی هست
که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی [illegible] و ما بدلوا و بدل
تغییر دادند و سخن خود را تبدیلا تبدیل کردنی [illegible] لیجزی الله تا جزا دهد
خدای الصادقین راستگویان را بصدقهم
یعنی بوفای ایشان و یعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را
ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا باز گردد [illegible]
علیهم بر ایشان یعنی [illegible]

فاذا جاء الخوف يعني چون بيايد ترس ودشمن رابيني ايشانرا كه در
غايت جدلي ينظرون اليك نگرند بسوي تو تدور اعينهم گردد چشمهاي
ايشان درحدقه ايشان چنانچه است كالذي يغشى عليه مانند كسي كه
باشند بروي يعني غشي اورده باشد وبيهوش شده من الموت از سكرات
مرگ فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس سلقوكم بكشايند شمارا وزنند
در حق شما بالسنة حداد بزبانهاي تيز يعني زبان درازي كنند اشحة على
الخير بخيلان بر غنيمت يعني بوقت قسمت غنايم عناد و مناقشه كنند
اولئك اين گروه لم يؤمنوا نگرويده اند فاحبط الله پس باطل گردانيده است
خداي اعمالهم كردارهاي ايشان يعني جهادي راكه بريا وعرض كرده بنيا ظاهر
كرد خداي ببطلان عمل ايشان وكان ذلك وهست اين على الله
بر خداي يسيرا آسان يحسبون الاحزاب اين گروه پندارند احزاب يعني
لشكرهاي كفار را ايشان لم يذهبوا بازنگشته اند يعني ترس وبددلي
منافقان بنا بر ايست كه با وجود انكه مشركان بهزيمت رفته باشند
هنوز مي پندارند كه گرد اگرد مدينه فروگرفته اند وبجنگ ايستاده اند وان
يات الاحزاب واگر بيايند اين لشكرها نوبت ديگر يودوا دوست ميدارند
منافقان لو انهم وتمنا مي كنند انكه ايشان بادون صحرا نشينان
باشند في الاعراب درميان عرب باديه نشين يعني از بددلي مي
خواهند كه در مدينه باشند بلكه در باديه ساكن شوند يسالون
مي پرسند از بنده ورونده عن انبائكم از خبرهاي شما وانچه گذشته
باشند ميان شما وايشان ولو كانوا واگر باشند فيكم درميان شما
يعني در مدينه ومخالفت دست دهد با اعدا ما قاتلوا كارزار نكنند الا
قليلا مگر اندكي لقد كان هرآينه كه هست لكم مر شمارا اي مؤمنان كان
و بددلان في رسول الله در افعال پيغمبر خداي اسوة حسنة اقتداء پسنديده
يعني نظر بصبر او كنيد در جنگ كه او در حرب ثابت ماند دندان بشكستند وچهره
مبارك شما نيز مشغول باشيد با دين او براي اقتدا بفضيلت
است لمن كان يرجو الله مر آنكس را كه هست كه اميد دارد بخدا يعني بلقاء او
واليوم الاخر وبترسد روز بازپسين را وذكر وياد كرد خدا را ... كرد

مرگ او القتل یا از کشتن پس باست هر شخصی را از موت یا قتل
در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردیده و هنگام مرگ تو بند
یعنی اگر مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا یستقدمون هر چند
نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک اقرش تبت فنا نوشیده نیست
و حرفه فوات بوشیده ... کرمی نهد قدم الله سرای بود و فنا
... آلیت که ...
... بمی ارد ... یکو ...
از عذاب خدا ... اگر خواهد خدای
... یا خواهد بشما نعمتی ...
بدی و بتر ...
که منع کند ... و نمی یابند مردمان ... برای ...
... بجز خدای ... دوستی که نفع رساند ...
که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر
یمدینه رفت و برادر اعیالی خود را دید اسباب طرب از ... ساخته و
نبیذ ... بیش خود نهاده گفت ای برادر تو ... در طرب ... و
حضرت پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو یا
... که تا و اصحاب ... فرو گرفته و محمد هرگز از ... بلا ...
... بدان مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار
کنم چون نزدیک حضرت رسید جبرئیل ع پیشی گرفته ... بود
بود ... که ... خدای المعوقین باز دارندگان
را از حضرت رسول ... از گروه شما ... و گویند مر
برادران خود را که ... یا بید ... و گفته اند منافقان
مسلمانان را تخویف میکردند با بو سفیان یا یهود منافقان را می گفتند
خود را در معرض تلف میکنند و از یاری ... منافقان ...
یهود را بقبول ... شده از ... فرماید
و نمی آیند منافقان بکارزار ...
اندکی یا کارزاری قلیل از روی ریا و سمعه ...
بمعونت یا نفقه ... بر شما یا منعوا ... کظفر و غنیمت ...

میفکنیدم

١٦٨

ان بيوتنا

ويسوء وبهم فساده او ذرع سام وبنا الا غرورا مد وعده لوريت
يعني سخني كه مردم را بازمي دهد از قتال وانرا نيز ياد كنيد كه گفتند
طائفة منهم گروهي از منافقان چون اوس بن قيظي وابو عرابه
واتباع اي يا اهل يثرب اي اهل يثرب يثرب نام زمين است كه مدينه
طاهره در ناحيتي از او واقع شده وگويند نام است مدينه را يثرب گويند اين
منافقان مردم مدينه را گفتند لا مقام لكم جاي بودن نيست شما را
در لشكرگاه محمد عم يا ايستادن اينجا وجه ندارد فارجعوا پس باز گرديد
بمنزلها خود كه در مدينه داريد يا از كار آمدن بر دين اسلام وجه ندارد پس
باز گرديد رجوع ميكنيد بدين پدران واورا بدست دشمن باز دهيد تا ايمن باشيد
و دستوري رجوع ميطلبند فريق گروهي منهم النبي از ايشان پيغمبر را يعني
بنو حارثه وبنو سلمه يقولون مي گويند بدستي كه ما خانهاي ما در مدينه
خالي است واستحكامي ندارد ما را اجازت ده تا برويم وانرا نگاه داريم
تا دشمن بروي شبيخون نكند وما هي بعورة وحال انكه خانهاي ايشان خالي و
بي محل نيست بلكه استحكامي تمام دارد ان يريدون نمي خواهند بدين رفتن
الا فرارا مگر گريختن از جنگ ولو دخلت واگر در آمده شود مدينه يعني لشكر
كفار در آيند عليهم بر منافقان وهجوم كنند من اقطارها از جوانب
ان يعني بيكبار بمدينه در آيند وگرداگرد ايشان فرو گيرند ثم سئلوا
الفتنة پس خواسته شوند فتنه را يعني ايشان را دعوت كنند
بشرك يا مقاتلة مسلمانان لأتوها هر آينه بدهند فتنه را يعني
اجابت كنند سخن ايشان را وما تلبثوا ودرنگ نكنند بها يا جانب
فتنه الا يسيرا مگر اندكي يعني زود مشرك شوند يا محاربه كنند با
اهل اسلام ولقد كانوا وبدرستي كه بودند بنو حارثه وبنو سلمه كه
العدوي انا عاهدوا الله عهد كردند با خداي من قبل پيش
از اين يعني كه در روز احد عهد كرده بودند كه هرگز لا يولون الادبار
پشت بنگردانند در كارزار وكان عهد الله مسؤلا وهست عهد خداي
مسؤلا پرسيده شده يعني سؤال خواهند كرد از ان وبر نقض
ان [illegible] قل بگو اي محمد [illegible] لن ينفعكم

سنگ را درهم شکست و نوری از وی درخشان شد
نهاده سوم بار تمام
کوشکهای کسری برای آنحضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس
بقبضه اقتدار من رسید و منافقان می گفتند این مرد طمع
را بازی می دهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس
و شام و یمن موعده میکند القصه بعد از شش روز که مهم خندق
سمت اتمام یافت لشکری اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه
بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از بن واد که
شرقی مدینه است درآمدند و ابوسفیان با جیش قریش و کنانه
از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود [illegible] با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب
عهد بشکسته مدد کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد آنها
دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود اذ
یاد کنید که امدند شما را لشکرها [illegible] از زبر شما یعنی از اعلی وادی
و [illegible] و از زیر شما یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار و
[illegible] بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف و بلغت القلوب الحناجر
و رسید دلها یعنی جانها از ترس و شدت روع منتفخ میگردد
و قلب بار تفاع او تا حنجره میرسد [illegible] و گمان می بردید [illegible]
بخدای انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه زنها خود
را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر
اسلام تاب [illegible] نیاورده مستاصل گردند [illegible]
آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل [illegible]
[illegible] و جنبانیده شدند [illegible] جنبانیدنی سخت بعضی از جای
برفتند بشایبه که بدل ایشان عزم سفر آن الموفقین و ناشکیبایی [illegible]
الفراق ما لا یطاق تکرار می فرمودند [illegible] بعضی از جای نجنبیدند
از سر رفت و فوت از پای و اذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند
منافقان چون ابن قشیر [illegible] و آنانکه فی قلوبهم مرض و آنها
[illegible] بسبب ضعف اعتقاد [illegible] وعده نداد [illegible]

در سخن که اقوام گفتند انت یا الناصیعه فهم من الینا وادعو
وانا و کردمست عذرو عنها فزمرنا کم عنها نا بر نبلع عذابا الیما
عذابنا دیدند یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان اورده اید اذکروا
یاد کنید نعمة الله نعمت خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ جاءتکم
چون امدند بشما جنود لشکرها یعنی قریش وغطفان وکنانه
ویهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر ایشان
ریحا بادی مراد باد صباست وجنودا لم تروها ولشکرها که شما ندیدند
یعنی ملیکه وکان الله وهست خدای بما تعملون بانچه شما می کنید
بصیرا بینا ذیات . بیان غزوه احزابست وان قصه چنانست
چنان بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی ابن اخطب با جمعی از یهود
بمکه رفتند وبا ابوسفیان واتباع او بر مقاتله حضرت پیغمبر صلعم عهده
بستند واز قریش واحابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند
خبر بحضرت رسالت رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و
معسکر همایون در پشت کوه سلع مقرر شد وبوقت مشاورت با اصحاب
در باب محاربه با اعادی که بیرون باید رفت یا بسلاح اراسته بودند سلمان
رضی الله عنه وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد بموقف عرض رسانید
ورای حضرت انرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت
کرد وبحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت
نیز بخود ساختن کشیدن خاک وبالا اوردن از سفال می نمودند وپاره را
وعده ظفر میداد وکلمات اللهم ان العیش عیش الاخرة فاغفر للانصار
والمهاجرة بر زبان مبارک ایشان میراندند در اثنا این حال سنگی در غایت
صلابت پدید امد که تبر مومنین برو کارگر نبود انحضرت را خبر کردند وسنگ
اهو تبر بدست مبارک گرفت بسم الله گویان بران سنگ زد و دانگی از ان
سنگ بشکست وبرقی مانند برق از وجهت دندان روشنی نظر اند سید انام علیه
السلام بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام دادند نوبت دوم که
ضربت ثانی با تبر زد ودانگی دیگر شکسته شد وبرقی دیگر ظاهر گشته قصور
یمن بنظر انحضرت درامده گفت الله اکبر مفاتیح یمن بمن عطا کردند

فرمان او وان از همه فرمانها لازم تر دستند ودر عين المعاني اورده از تراست از محبت با خود یا دیگران ... امت
دارد وعالم اوست با دوستی دیگران پرتوی او دوستی است با دوستی
بر اصل باید کرد ... فرع را بهره دارد دوست ... اصل فرع
فرع کو هرگز میاش تن بمان وجان بگیر ای خواجه ... وزنان
او ... مادران مومنانند از جهت حرمت واز روی تعظیم
ایشان را وا نبوده ونسبه وراثت نداشتند ودر مصحف ابی وقرات
ابن مسعود رض بوده فهو اب لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت
ورحمت الکلام است وچون در صدر اسلام هجرت وموافقت ومواخات
میراث می گرفتند احق تعالی نسخ ان حکم رای فرماید کروا ... و
خویشان وندان بعضهم ... برخی از ایشان سزاوار تر ... برخی
در توارث ... در لوح محفوظ یا در انچه فرستاد از قران یعنی
اینه مواریث وحکم کرد که اولو الارحام احق اند بمیراث ... از کما
یعنی انصار ... واز مهاجران که ... بعم با یکدیگر برادری داد
... مگر انک باشید در زندگی خود ... با دوستان خود
نیکوئی یا وصیت کنید برای ... مر دوست میدارید ... هست
انچه ... شده از ثبوت پیغمبر وتوارث ذوالارحام ... در قران
یا لوح محفوظ ... نوشته شده وثابت گشته ... و یاد
کن انرا که فرا گرفتیم ... از پیغمبران ... پیمان ایشانرا
براتکه خدای را پرستند وبعبادت خدای دعوت فرمایند ویکدیگر
تصدیق کنند وامت را نصیحت نمایند یا بیکدیگر بشارت دهند به
پیغمبری که بعد از خواهد بود وابن میثاق از پیغمبران روز
الست گرفتند ... ولرفتیم از تو نیز ای محمد عم ... از نوح وابراهیم
... تخصیص ذکر این پیغمبران برای انست که اولو العزم بودند
وتقدیم پیغمبر ما برایشان جهت تعظیم است ... وگرفتیم ... از
پیغمبران ... ایشان محکم موکدا ... تا ... سوال
کند خدای راست گویانرا یعنی پیغمبرانرا ... از راستی

بنا نکرد و دل او یکی دو نمی باشد توجه و اموجه دو یکی نیست و فرزند
و پسر خواندگی به یکی جمع نمی شود ذلکم این که گفته شد بهره را مطلقه و
پای پدران می‌خوانید قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان خویش میگویید
حقیقتی ندارد و الله و خدای یقول الحق میگوید سخن راست را که
مطابق واقع است و هو یهدی السبیل و او راه می‌نماید بطریق حق
آیت بمعنای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد
گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود و خدیجه او را بحضرت بخشید
و آنحضرت او را آزاد کرده چون فرزندان پدر رش بیامد و مردم او را
پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود ادعوهم بخوانید فرزندان را و نسبت
[illegible] لآبائهم به پدران ایشان هو اقسط این خواندن ایشان بپدران راست‌تر است نزد
[illegible] نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که ما کنا ندعوه
الا زید بن محمد تا این آیت آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا
آبائهم اگر ندانید پدران ایشان را که نسبت دهید بایشان فاخوانکم پس
ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام پس بگویید یا اخی و
موالیکم و دوستان شما اند در خطاب گویید یا مولای و لیس علیکم
جناح و نیست بر شما گناهی فیما اخطأتم به در انچه خطا کردید بآن چون
زید بن محمد گفتید [illegible] ولیکن ما تعمدت لیکن گناه هست در آنچه قصد کنند قلوبکم دلهای
شما و کسی را نسبت دهد بغیر پدرا و کان الله و هست خدای غفورا
آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند
النبی اولی پیغمبر سزاوارتر است بالمومنین بمومنین من انفسهم
از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بنده است
قطعا بخلاف نفس که امر او سبب شقاوت و [illegible] و ازواجه امهاتهم
یعنی زنان آنحضرت در حرمت بمنزله مادران ایشان اند از تعظیم و در بعضی
صحیح آمده که [illegible] از شما [illegible] [illegible] و [illegible] پدر و
[illegible] و [illegible] مردمان آورده اند که چون آنحضرت [illegible]
[illegible] [illegible] امر کرد و بعضی گفتند [illegible]
[illegible] [illegible] و اولیت [illegible] [illegible]

آنیان حکم کننده بوفاء عهده تو ولی بعی لن ما یوحی الیک
الخبر را که وحی کرده می شود بتو ... ذلک از بعد ذکار تو چون نهی
از اطاعت ایشان ... بلد ستی که خدای ... حست بما تعملون
آنچه میکنید ... و توکل کن برای خدای لیعنی کار
خود با وی گذار ... و بسنده است خدای وکیلا کار سپردن
گذار و نگاه بان و کفایت کننده مهمات ... چون نره لطف عنایت
کند جمله مهمات کفایت کنند آورده اند که انه معمر جمیل ...
لبیب و ادیب بود و بار ما گفتی که مراد و دلست که بیکی از آن فهم میکنم
زیادت از آنکه محمد علیه فهم میکند و عرب او را ذو القلبین ... کرده
بودند و فتی که ... در گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در جنگ
پای ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی ...
اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال ... اند گ
یکی در پا بینی و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع
یافته ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت گفت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین ... آیت آمده که نیافریده
نیافرید خدای ... مردی را ... دو دل
جو ... در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع ...
پس یکی بیش نشاید زیرا که ارواح حیوانی یکیست و در زاد آورده
آمنا فقان می گفتند محمد را دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب محمد فی
حق سبحانه فرمود که دروغ می گویند حق تعالی ... را ...
را ... و نساخته است ... زنان شما اللائی ... منهن امهاتکم
که ظهار میکنید از ایشان ... مادران شما یعنی زنان ... که
علی ... ظهر امی مادر شما ساخته زیرا که اجتماع زوجیت ...
مقتضی مخدومیت و دیگری مستدعی خادمیت است ...
محالات می تواند بود و ... و نگردانید خدای ادعیاءکم ...
شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی ...
عارضی است پس باید که جمع نشوند و ...
و پس ... چون فرزند اصلی میراث می برد ... دعوی ...

سپس ... الذین ... ولو کان ... اعجاب ...
این فتح که وعده می‌دادی ... ... اگر راستگویان
... در وعده خود قل بگو ای محمد یوم الفتح روز
فتح بعد یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت ایمانهم
ایمان ایشان ... ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان
ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان باس بوده ولا هم ینظرون ونیستند ایشان
که مهلت داده شوند در امرت وعذاب ایشان در تاخیر افتد فاعرض عنهم
پس روی بگردان بطریق اهانت عنهم از ایشان تا مدتی معلوم تا نزول آیه
السیف وانتظر ومنتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که
ایشان منتظرانند اما که غلبه کنند بر تو و حوادث زمانه غالب گردد بر تو
... الحق الحق یعلموا ولا یعلمون منتظر ...
الهی ... علم دین تو هر لحظه برافروخته تر ...
که بود هر روزی کار احباب تو از ذکر ساخته تر سوره الاحزاب
بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب نزول آورده‌اند
که ابو سفیان و عکرمه وابو الاعور السلمی بعد از واقعه احد بمکه به مدینه آمده
در منزل رئیس نفاق یعنی عبدالله بن ابی نزول کردند و روز دیگر با جمعی
منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده
استدعا نمودند که ما را بلات و عزی بازگذارید و بگویید که ایشان را
مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم با خدای خود این
سخن بر آن حضرت شاق آمد ... که ایشان را
وابن قمیه و ... قیس گفتند یا رسول الله ...
... در ضمن ... فاروق ... اسلام ...
... قصد قتل کرده ... حضرت مصطفی ...
... بعهده ... ایها النبی اتق الله
ای ... دایم وثابت باش بر تقوی ... ولا تطع الکافرین
... ابو
سفیان و عکرمه ... والمنافقین ...
... ان الله کان علیما ...

ملتی در لقا روی و دروقتی که انحضرت را معراج بردند موسی را دید در آسمان
عروج و هم بوقت نزول وگفته اند که دیدم
موسی را در آسمان ... دیدم
راه نماینده مر بنی اسرائیل را و ساختیم ... آیتیم از بنی اسرائیل
پیشوایان که راه نمودند خلق را با حکام توریة
بفرمان ما ... از هنگام که صبر کردند بر ایمان یا برشداید
بار تکالیف طاعات یا از معاصی ... بودند که با آیتها
یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم ... یقین
بدرستی که افریدکار تو ... حکم کند میان مردمان روز
روز رستخیز ... دران چیزی که بودند که دران
اختلاف می کردند از امر دین پس بحکم آلهی جدا کرداند محقق را از مبطل
و هر یکی را مناسب جزا دهد ... ایا راه ننمود و بیان نکرد
برای اهل مکه از عقوبتها که بمکذبان رسید ... بسیاری که
کردیم ... پیش از ایشان ... از اهل قرنها چون
عاد و ثمود ... میروند اینها ... در مسکنها ایشان ...
برای مبکذبند در سفرها خود ... بدرستی که درین اهلاک کافرون
ماضیه ... هر اینه عبرتهاست مرام امتیه را افلا ... ایا
شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم الستماع نمی کنند اولم یروا ایا
نمی بینند و نمیدانند انا که آب میرانیم یعنی باران وسیل را می رسانیم
... زمین خالی از گیاه و گفته اند که اسم موضعیست
در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که آب
بدان زمین خشک می رسانیم ... پس بیرون می آریم
... بآن کشت زاری که گفته اند مراد غلات و اشجارست ... از
ایشان دانه و میوه ... ایا نمی بینند ایشان قدرت ما را ...
کنند بر کمال قدرت حق و دانند که انکه قادر است بر انبات زینت در زمین
خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از بعث ... و ...
کفار مکه ... باشد این فتح که مومنان می گویند ...

زوان زمین ... جهاد سایها از نظافات ... و ... کار و ... و ... خورشید ...

پس جایگاه ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که
مؤمنان راست ایشان را در آتش دوزخ است مأوی دهند کلما هر گاه
ارادوا ان یخرجوا خواهند که بیرون آیند منها از آتش اعیدوا فی
ها باز گردانیده شوند بدان در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش
ایشان را بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن
کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشان را باز رانند و بقعر جهنم می افکنند
وقیل لهم و گویند مر ایشان را بجهت اهانت ذوقوا بچشید عذاب
عذاب النار الذی کنتم به [illegible] آن عذابی که بودید که بآن تکذبون
تکذیب میکردید آنرا و بیما بچشید ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم
179 ایشان را من العذاب الادنی از عذاب نزدیک تر و خوارتر در دنیا که قتل و اسر
است یا قحط دون العذاب الاکبر فرود از عذاب بزرگتر که خلود است در آتش
لعلهم یرجعون شاید ایشان جمعی باقی مانده از ایشان بر جوع باز گردند
از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب فرود ترجمه حطام است
و ترک ایتام نزدیک دنیا عذاب قبر است و العذاب الاکبر دوزخ
ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید که ادنی خذلان است و اکبر [illegible]
و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلا اسعار است و اکبر خروج
مهدی با شمشیر بران و گفته اند خواری دنیوی و نکونساری عقبی
افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله [illegible] دور ماندن
از وصال و عذاب اکبر آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است
ومن اظلم و کیست ستمکار تر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات
ربه بآیات پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از آن
و تفکر نکند در آن انا من المجرمین منتقمون که ما از مشرکان کشنده انتقام
کشنده ایم بعذاب [illegible] ولقد آتینا و تحقیق ما دادیم موسی الکتاب
موسی را تورات چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک
من لقائه از لقای [illegible] موسی [illegible] آورده که [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] اهل [illegible]
[illegible]

مقرب و نه نبي مرسل الحق اجه بنهان داشته شده است قهم
براي بهلو تهي كنندكان از مضاجع من قرة اعين از روشني جشمها
يعني جيزي كه بدان جشمها روشن كرد و در حديث قدسي امده
كه اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رات ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر محققان بر انند كه انسيانت كه از ان تعبير كند
سمعي نكو بيند جه فلا تعلم نفس ولا خطر على قلب شد و كواهند بانكه
دريافت ان لايق نيست و ايشان جزا داده مي شوند جزا جزا داده
بسبب انجه بودند كه ما اخلاص نيت و صدق طويت بعلم
عمل مي كردند يعني كه فرموده جون عمل بنهان كردند جزا نيز بنهان است تا جون
كسي بر طاعت ايشان مطلع نشد كسي نيز مكافات ايشان را بي برد
روزي كه دوم مره جانان جين ... لا ندوكلي لهم ... شرف
رازي كه ميان من و او كفته شود من دانم و او داند و او داند و من
اورده اند كه وليد بن عقبه با شير بيشه مردي در مقام مفاخرت امده
كفت اي علي سنان من از سنان تو سخت تر است و زبان من از
زبان تو تيز تر علي فرمود كه خاموش باش اي فاسق ترا با من جه
زهره مساوات و جه ياراي مجادلت حق سبحانه تصديق علي را
اين فرستاد كه ... ايا انكه هست ... كرويده بخدا
و رسول يعني علي باشد ... مانند كسي كه هست فاسق بيرون
رفته از دايره فرمان جون وليد ... برابر نيستند در شرف و
رتبت يا در جزا و مثوبت ... اما انانكه كرويده اند
... و عمل صالح كرده اند ... پس مر ايشانراست جنات الماوي
بوستانها كه ماوي حقيقي است ... و كفته اند جنت الماوي
است بر يمين عرش و خلاي بر مرستان ... حال
حالي كه بيش كسي باشد يعني ما حضري كه بجاي مهمان بهر تقديم
كنند پس از دخول جنت بديشان ارزاني دارند ... بهاي بدو
بسبب انكه بودند كه عمل مي كردند عمل ... كرامت شدند
و اما الذين فسقوا و اما انانكه بيرون رفتند از راه دين ... الي

امام شافعی رح و حضرت شیخ قدس سره این را سجده تلاوت گرفته
و تا حنیفه کرمتید کر کرده انجیز را که ازان غافل شد • و تصدیق
کند دلالات وجود واحد را کزان دلالتها در همه اشیا موجودست
یعنی کلمهٔ فی الدایه بست همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی
همه اجزای کون از مغز تا پوست جوابی دلیل وحدت اوست
آورده اند که منازل بعضی انصار رض از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم
دور بود چون نماز شام با خواجه انام بجماعت ادا کردندی همچنان
تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلها خود
نرفتندی تا دولت ادا نماز خفتن بجماعت آنحضرت دریابند
حق سبحانه در شان ایشان فرستاده که تتجافی دوری شود
جنوبهم پهلوها ایشان عن المضاجع عن خوابگاهها یدعون ربهم
میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او و طمعا با مید خشنودی
او ابو الدردا رض فرموده که این در شان جمعیت که نماز عشا
و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان شب خیزان
است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین
غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده
بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت بی نیاز خداوند
راز گویند از سهیل ما بن یمنی یعنی اویس قرنی قدس سره
منقولست که در شبی می گفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می
برد و در شبی دیگر می فرمود که هذه لیلة السجود و بیک سجده
بصبح می رسانید گفتندای اویس چون طاقت طاعت داری
که شبها بصبح رسانی بر یک حال مستمر داری گفت کجا شب
دراز که بسجده نا پهلو زاری و گریها بی شمار کردی بیت به تم شب
همه مهت خود چه شب باشند من و خیال تو فنا لیلها درازا
الحمد و مما رزقناهم و از انچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه می
کنند در وجوه خیر فلا تعلم نفس پس بدگاه با دادگاهی و بعضی بدادنا
باد دلدارات سهیلا لا تعلم نفس پیدا انچه نفسی مطلب

هر نفسي در كلمين چگونه لائق اسايش ميرنديت اسودلي بجود از
صدمت اجل كسرانا نه دا ده اند براه مسلمي ولو تري واكر ببيني
اي بيننده جون مشركان را ... رحيم
افكنندكان باشند سرها خودرا يعني از غايت خجالت وندامت
سر در پيش افكنده نزديك پروردگار خود در موقف
عرض هر اينه ببيني كاري پر هول ودران حال مي كويند
اي افريدكار ما ديديم انچه وعده كرده بودي وشنيديم
از تو تصديق پيغمبران با هول رستخيز ديديم وآواز صدق شهد
شنوديم پس باز كردان ما را بدنيا تا بكنيم كار
شايسته يعني كه ما نا تيم براي عقبي زيرا كه
مشاهده كرديم وما را شبه نماند انكه حق است ... كويند
واكر ميخواستيم هر اينه ميداديم در دنيا هر نفسي
انچه راه يابد بان بسوي ايمان وعمل صالح
وليكن ثابت شده است اين حكم از من كه هر اينه پر
مي سازم دوزخ را از كفار ديو وادمي
همه ايشان پس بچشيد شما تاب ... بسبب انكه فراموش
كرديد يعني رو كردانيد ديدن اين روز را يعني ايمان اوردن
بدين يعني كه ما نيز ترك كرديم شما را وبكذاشتيم در عذاب
بيشتر عذاب جاويد ... باعذاب انچه بوديد
كه عمل مي كرديد ... جز اين نيست كه مي كروند ... بايتهاي كلام
ما انانكه جون پند داده شوند بان آيتها
بروي در افتند سجده كنندكان ... كويند
پروردكار خودرا از انچه لايق عظمت وكبرياء اوست
بستايش پروردكار ايشان يعني تنزيه كنند از صفت
نالايق وبستايند بستايشها موافق ياد سبحان ... كويند
سبحان الله وبحمده ... وايشان سركشي نكنند
وطاعت وسجود اين سجده هم ... اعظم ...

كار همه كه نيكو كرد آفريدگار همه نقش زيبا بلوح خاك از ثبت دل
دانا و جان پاك از نفث همداد و آغاز كرد خلق الانسان آفرينش آدم
من طين از گل ثم جعل نسله پس پيدا كرد نسل فرزندان او را من
سلالة از خلاصه بيرون آورده از صلب من ماء مهين از آب ضعيف
خوار يعني نطفه ثم سواه پس راست كرد قالب آدم و نفخ فيه و دميد
در وي من روحه از روح خويش اين اضافه تكريم و تشريف و اظهار
آنكه وي مخلوق شريف است وجعل و ساخت لكم براى شما السمع گوش
تا مى شنويد والابصار و ديدها تا مى بينيد والافئدة و دلها تا در مى يابيد
قليلا ما تشكرون اندك سپاسدارى ميكنيد بر چنين نعمتها وقالوا
و گفتند منكران بعث چون ابى ابن خلف و امثال او ءاذا ضللنا
آيا چون گم شويم في الارض در زمين يعني خاك شويم و با زمين
آميخته گرديم چنانچه خاك اجزاى ما از خاك زمين متميز نشود ءانا
آيا ما لفي خلق جديد هر آينه در آفرينش نو خواهيم بود اين استفهام
بر سبيل انكار است يعني چون خاك شويم آفريده نشويم و تعلق نخواهد
گرفت بل هم ... جان است كه مى گويند بلكه ايشان بلقاء ربهم بلقاى پروردگار
خود كافرون ناگرويدگانند يعني باخرت كه سراى لقاست ايمان
ندارند قل بگو اى محمد منكران بعث را كه يتوفيكم فرا گيرد روح شما را
ملك الموت فرشته مرگ كه عزرائيل است عم الذي وكل بكم كه موكل كرده
شده و بر گماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الى ربكم
پس بسوى آفريدگار خود ترجعون باز گردانيده شويد بپاى حساب و جزا
در كشاف آورده كه عزرائيل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان
خود را بقبض آن فرمايد امام ابو الليث رح در تفسير خود آورده كه ملك
الموت رويست از آتش كه بدان روى مر كافران ظاهر گردد و روح
ايشان قبض كند و روى دارد از ظلمت كه بدان روح منافق فرا گيرد
و روى ديگر دارد از رياحين كه بدان ارواح مومنان توفى كند
و روى ديگر دارد از نور كه بدان ارواح انبيا و صديقان قبض
نمايد و اعوان او ملائكه رحمت اند و عذاب ... موجود هستند

گرمی گویند بلکه هو الحق قرآن سخن راست و در سنت فرود آمده
از بد هر دو کار تو اللّٰه ... تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی
... ما را در زمان تو آید و نیامده الیشی ... پیش از تو ...
کننده ... بیم ... از تو مرادر زمان فترتست
... اسماعیل علیه السلام نذیر بوده ... از زمانه خود با و تو نذیر قوم خودی
لعلهم ... شاید ایشان بیم کردن تو ... راه یابند که الرحمن
خواهم ... خداوند بحقیقت ... خلق السموات ... انست که بیافرید
آسمانها و زمین را ... و آنچه میان آسمانها و زمین است فی
ستة ایام ... در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی ... پس مستوی
شد حکم ... بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بهو بنگرید
و از راه او ... که در دنیا و عقبی ... نیست شما را ... بجز
وی ... ولی هیچ دوستی که یاری کند ... و نه هیچ ... در خواست
کننده که مددکاری نماید ... افلا تتذکرون ... آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ
ربانی و نصایح قرآنی ... یدبر الامر ... می سازد کار دنیا یعنی حکم می کند
بدان و می فرستد ملکی که چو ... از آسمان ... من السماء الی الارض
... بسوی زمین پس ملک می آید و کارها می آرد ... ثم
پس عروج می کند الیه بسوی آسمان فی یوم کان مقداره
هست ... مقداره ... الف سنة هزار سال ... مما تعدون ... از آنچه شما
شمار می کنید یعنی فرشته فرود می آید از آسمان و بالا میرود
در وقتی که اگر آدمی میرود باید هر هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین
تا آسمان پانصد سال راه است پس مقدار عروج و نزول هزار سال
بود ... ذلک ... آنست که تدبیر امر میکند ... عالم الغیب و الشهادة
... و پیداست یعنی داننده امور دنیوی و اخروی را با علم است ... دانا
... و پاینده و خداوند العزیز غالب است در کلیدها الرحیم مهربان ...
بر بندگان در تدبیر الذی ... آنکه ... است که نیکو کرد کل شیء خلقه
هر چیزی ... یعنی ... نیکو ... خلقت
کرد ... آنچه در جهان شاید ... آنجا ... بدا ... الانسان ...

ای زن بجانب من سالت طیب جلالت انتساب آمده ای بحل ساعت قیامت
بظهور خواهد کرد و من نخی در زمین پاشیده ام افاضت عبارت
غام در کدام ایام حاصل شود و زن منم حامله است تصویر حمل او و از اسکال
... نیک است و مدام که عمل من دیروز چه بود فردا
بکدام سعی و اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که بچه است
و مدفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد و حق سبحانه ایة
فرستاد که پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار منست و کلیه اطلاع
بدان بدست اهتما دهیچ آدمی ننهاده اند ان الله عنده یعنی که خدا
تعالی نزدیک او ست علم ساعة دانستن قیام قیامت و نزل
الغیث و فرو می فرستد باران را در زمانی و مکانی که
میخواهد و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی الارحام انچه در رحمهاست
از زن و مرد و تمام و ناقص و ما تدری و نمیداند هیچ نیکوکار یا بدکار
... که چه چیز کسب کنید غدا فردا از نیک چیز و شر و ما تدری
و نمیداند هیچ نفسی که او ... بکدام زمین ... میرد
و در کدام وقت ... بدستی که خدای داناست بغیبها
و چون خواهد اشکارا کند ... اگاه از غیبها و چون خواهد
... پرده کرم بپوشد سوره سجده بسم الله الرحمن الرحیم
نقلست مرتضی علی فرموده که هر کتابی را خلاصه بوده
و خلاصه قران حروف مقطعه است و درین گفته اند که الف از
اقصا حلق اید و ان اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود
و ان اوسط مخارج است و میم از شفه گویند و ان اخر مخارج
... این اشارتست بانک بنده باید که در مبادی و اوسط
... و اخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مشغول باشد
تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قران لا ریب فیه هیچ
شکی نیست در تصدیق قران منزلست که بی شبهه رب العالمین از به همه
عالمیان اما تصدیق می کنند ... ام یقولون کافران
افترا میگویند ... بافته ایست انرا محمد از پیش خود ... بل هو الحق ...

و و فرو فرستیم فلکها ... هر صبر کننده را بر بلاها ... بسیار شکر
گوینده بر نعمای او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشاند کشتی
رها از زبر ایشان موجی ... مانند ... خوانند خدای را ...
سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها ... خوانند خدای را مخلصین
در حالتی که پاک کنندگان ... دعای خدا ... یعنی خوف
آفت هوا و تقلید را که منافی فطرتند زایل شد ... جدید
ایشان را مقام فطرت اصلی باز دیده ... پس چون نجات ... بیابد
ایشان را و برساند بسلامت ... بسوی بیابان فمنهم یعنی
از ایشان ... عدل یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی باز
اند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی تابستند بر دعا و ...
خود و مشرکان جایر و ستمکار ... و انکار نکنند نشانهای
قدرت ما را ... مگر هر غدر کننده و عهد شکننده ... ناسپاس
مرنعم پروردگار را ... ندا عام است یعنی ای مردمان
... بترسید از عقوبت پروردگار خود یا بپرهیز کنید از نافرمانیها
و بترسید ... از روزی که دفع نکند عذاب را و ...
پدر ... پدر از پسر خویش ... و نه فرزندی ... باز
دارنده باشد ... از پدر خود ... چیزی را از عذاب ...
این خطاب خاص است ... اولاد و آبا مومن ... بعضی باشد ...
کنند ... بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب راست
است و در آن خلاف نخواهد بود فلا ... پس باید که فریب ندهد شما را
... زندگانی دنیا یعنی متاعهای دنیا ...
مشو ... ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را ...
یا مهلت دادن او ... شیطان فریبنده یعنی شما را ...
و ... از راه ... بر معاصی دلیر گرداند ...
و فردا توبه ... مغرور نشوید ...
و ...
چون ...

حق سبحانه در خلق اشیا با لات و ادوات و اعانت مدد کاران
محتاج نیست چه بیک کلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث
اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید
که بیکبار در صور دمد و بیک دعوت او همه خلایق از گورها بیرون
آیند ان الله سمیع بدرستی خدای شنواست همه مسموعات بصیر
بینا بهمه مبصرات و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست
نیست قدرت بی عجز مر خدای یکی را قدرت بی عجز تو دهی بس
الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل در می آرد ظلمت
شب را فی النهار در روز و این وقتیست که شب را میکاهد و یولج النهار
و داخل می گرداند و ساعتی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که
روز پدید آید یا در مقادیر ایشان کم و زیادت می کنند و سخر الشمس
والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کل یجری هر یکی از
ایشان میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که روز
قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد و ان الله و بدرستی
آنکه خدای بما تعملون بانچه میکنید خبیر داناست و گفته
اند مر بایی شناسد ذلک این سعة علم و شمول قدرت بان
بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت بقدرت اثبات خود
و حقیقت وجود خویش و ان ما تدعون و آنچه شما میخوانید و بعضی بغیبت
میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند من دونه
بجز خدای الباطل باطل و بیهوده و ناحق است و ان الله و دیگر سبب
آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر
بزرگ است که از وی بزرگتری نیست الم تر آیا ندیدی ان الفلک آنکه
کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمة الله بمنت و احسان او
که آب را بروی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد
لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرت خود در
حرکت کشتی و در مجی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که درین
و در بارهای ان هر اینه نشانها است بر شمول قدرت و کمال حکمت

ولئن سألتهم واگر ببرسی مرکافرانرا که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها
و زمین لیقولن الله هر آینه گویند خدا چه دلایل ظاهره از اسناد آفرینش
بغیر او بسیار و روشنست قل الحمد لله بگو ای محمد سپاس مر خدایرا
که اعتراف میکنند بانچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بل اکثرهم
بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدین قول ملزم می‌شوند
لله ما فی السموات والارض مر خدایراست انچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت
نبود ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بعبادت خود
پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات خود قبل النطق
احیا یا غنیست از ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش
ایشان ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن خود تو میکند
بحمد کردن حمد و ثنای خویشتن و در اواخر سورهٔ کهف گذشت که
جهودان اعتراض کردند بر قران که جای می گوید شما را الحکمت خیر کثیر
دادیم و جای می فرماید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیهٔ قل لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی الخ درین سوره نیز برای تاکید
خبر می فرماید که ولو انما و اگر انکه بودی انچه فی الارض در زمینست
من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط یا سعت
یمده مدد دادی محیط را من بعده پس از فنا یا بعد او
سبعة ابحر هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد
شده کتابت کردی ما نفدت بپایان نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله
علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا نامتناهی انچه افریده در
دنیی و خواهد افرید در عقبی یا حکم و فرمان یا نعمی که در دنیا و عقبی
افاضه می کند جهت انکه قلم و مداد متناهی است و انچه ... نا
متناهی است ان الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست در قدرت
بی نهایت خود حکیم دانا نیست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج
ما خلقکم نیست افریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم و نه برانگیختن شما
بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند افریدن و برانگیختن یک تن

مجادله می‌کند کسی که جدال کند و خصومت ورزد فی الله
در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که می‌گفت افسانه پیشینیان
است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت
پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت
و این آیه [illegible] مجادله کنند در ذات حق تعالی بغیر
علم [illegible] دانشی ولا هدی و نه بیانی [illegible] از نزدیک خدای ولا کتاب
منیر [illegible] کتاب روشن بلکه محض تقلید چنانچه فرمود واذا قیل لهم
چون گویند مر الکفار را که تصدیق [illegible] روی کنید ما انزل الله آنچه
فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا گویند بل نتبع بلکه
متابعت می‌کنیم [illegible] روی می‌کنیم [illegible] آن چیز را که یافتیم علیه
آباءنا بر آن پدران خود را یعنی سلوک طریقه ایشان می‌کنیم [illegible] ایا اگر
بود شیطان [illegible] وساوس هوا [illegible] می‌خواند ایشان را الی عذاب السعیر
بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان روی کنند او را و از تقلید در
نگذرند [illegible] و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را به اخلاص
توجه کند [illegible] بدرگاه خدای و [illegible] و حال آنکه او نیکوکار باشد
یعنی موحد [illegible] پس به تحقیق دست زده باشد [illegible]
او [illegible] محکم [illegible] یا اسلام یا قرآن و گفته‌اند الحب فی الله والبغض
فی الله و [illegible] طریقه سنت است و جماعت [illegible] و بحضرت
خداوند است [illegible] بازگشت همه کارها بعضی اهل [illegible] که خلایق‌اند
بازگشت بوی خواهد بود [illegible] و هر که انکرد و [illegible] فلا
یحزنک پس باید که اندوه‌گین سازد ترا کفره ناگرویدن او الینا بسوی
ماست [illegible] بازگشت ایشان [illegible] پس آگاه گردانیم خدای ایشان را
بما عملوا به آنچه کرده‌اند و [illegible] بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی
که خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینه‌هاست از خیر و شر [illegible]
[illegible] ایشان را بنعمت و سرور [illegible] زمانی اندک
[illegible] انقطاع [illegible] پس بیچاره سازیم ایشان را به بیچارگی یعنی ما
[illegible] بسوی عذاب [illegible] که [illegible]

الحمیر فانه رای شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره
وجه انکریة صوت حمار چنین نقل کرده اند که غالبا حمار وقتی
بانگ کند که جوانست و برجهت اظهار شهوت یا جنگ یا درد از گرسنگی و هم
وصدای که از غلبه صفات بهیمی و سبعی ناید از شرح صفایا
دان پیدا معلوم می شود که ندائی که از صاحب اخلاق حمیده براید و مطلق
اید خوبتر من ندا خواهد بود [illegible] نغمهاء عاشقان بی کلفت
استماع نغمه ایشان خوشست الم تروا یا نبی ببینید ای مردمان
[illegible] انرا که خدا [illegible] رام ساخت برای نفع شما
[illegible] انچه در اسمانهاست از افتاب و ماه تا از روشنی ایشان
بهرمند بد و ستارگان تا بدیشان راه بی برید [illegible]
وانچه در زمینست از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات
و معادن تا از ان انتفاع در برید [illegible] علیکم و تمام کرد بر شما
[illegible] نعمت اشکارا و پوشیده یعنی انچه می شناسید
یا نعمت محسوس و معقول و حفص نعمة بجمع نعمة خوانده در نعمت ظاهر
و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر اورده که در
کتاب بحر العلوم نعمت را بنصرت تفسیر کفته اند وانچه مشهورست
نعمت ظاهر نصرت پیغمبر و باطنه امداد ملایک و بقولی نعمت ظاهر
و باطن حسن خلق و نیکوی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق
و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت ملک
ملاعلی یا حفظ قران یا نهار و لیالی یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر
جنان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا تمامی اموال
و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاری
فرموده که فخر الاولیاء یونس [illegible] گفته که نعمت ظاهر
کذا بان دلالت بود و نعمت باطن الصاق کذا بان [illegible]
[illegible] و باقی وجوه علما و عرفا در حکم التفسیر مثبتست
والله الموفق والیه ترجع الامور [illegible]
[illegible] صدقنا [illegible] و من الناس [illegible]

ما اصابك يعني بر چيزي كه بتو رسد از ايشان بدعوت صادقانه مر ايشانرا ان
ذلك يعني آنچه فرموده شد من عزم الامور يعني عزيمت ... در
معني از واجبات امور است يعني از آنچه خداي قطع كرده است
قطعي بجا آنست ولا تصعر خدك و ميل مكن ميل روي خود را للناس براي
مردمان يعني بتكبر روي بمردم متاب بلكه اقبال كن براي ايشان
بروي خوش ولا تمش في الارض مرحا و مرو در زمين مرحا براي بازي
و افسوس و وجود كامي يعني خرامان نشده جاهلان و دنيا پرستان
ان الله لا يحب بدرستي كه خداي دوست نميدارد كل مختال هر خرامنده
را چه بود فخور نازش كننده كه با شباب نعم بر مردمان بطلول
نمايند واقصد و ميانه باش في مشيك در رفتن خود يعني ميان
سرعت و بطؤ ميرو كه تند رفتن علامت خفت و سبكيست
و دلهره گرفتن نشانه تكبر و ... بلكه ميانه رو باش و نطيبك ...
... واغضض و كم كن و كوتاه كن من صوتك از آواز خود يعني فرياد
كننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گو مباش ان انكر
الاصوات بدرستي كه زشت ترين آوازها لصوت الحمير آواز خرانست يعني
در ارتفاع صوت فضيلتي نيست چه صوت خران با وجود رفعت
آن مكروه طباع و موحش اسماعست در عين المعاني آورده
كه مشركان عرب برفع اصوات تفاخر ميكردند بدين آيه رد
كرد بر ايشان و خرانرا حضرت رسالت عم آواز نرم را دوست
دوست داشتي و جهر صوت را كاره بودي و در تجنيد ... كورست
كه فرداي بندگان مرا كه چون با من مناجات ميكنند آوازها را
بخرها مانند كه من مي شنوم آنچه در دل ايشانست ميدانم و در حجاب
يعني كه كوه چه تخصيص انكر به صوت حمار با آنكه آواز بعضي حيوانات
انكر از صوت اوست جواب آنست بود آن كفته اند كه آواز او نزد عرب
مثل است در كراهيت سفيان ثوري رح فرموده كه فرياد هر حيوان
تسبيح اوست الا حمار كه صيحه آواز رويت شيطان است و در
حديث آمده كه اذا سمعتم نهيق الحمار فتعوذوا بالله من الشيطان

کنند پدر و مادر با تو عیان شرکت بر انکه شرک اری بمن و شریک گیری ما لیس
انچه نیست ترا به علم باستحقاق شرکت او دانشی فلا تطعهما
پس فرمان مبر ایشانرا وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا
زندگانی دنیی معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع و مقتضای
کرم بود واتبع و پی روی کن در دین سبیل من اناب راه کسی که بازگشته
است الیّ بمن بتوحید و اخلاص که ان محمد است ص و اصحاب او
رضی ... ثم الیّ پس بسوی من مرجعکم بازگشت شما است فانبئکم
پس اگاه کنم و خبر دهم شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید از خیر و
شر و نزول این ایتها در شان سعد وقاص است چنانچه در سورة عنکبوت
گذشت و ذکر این وصیت در اثناء قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک
در وصیتی اورده اند که مادر سعد سه روز نان و اب نخورد تا دهن او را
بچوبی می شکافتند و اب دران ریختند و سعد می گفت اگر او را
هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی بقبض اگر هفتاد بار
بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان
خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنیّ ای پسرک من انها بدرستی
که ان فعلة یعنی کرداری که ادمی را باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد
مثقال حبة بسنگ دانه من خردل از سپندان ...
در خردلی ... در زیر صخره سنگ ...
حیبت ... پس باشد ان ...
وان در زیر هفتم زمین است ... او فی السموات یا ان عمل در اسمانها
باشد با وجود رفعت و سعت ان یا در بالای سموات او
فی الارض یا در زمین در مکان پنهان یأت بها الله بیارد خدای
انرا و حاضر گرداند و بران حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای
باریک دانست و علم او بهر حقی احاطه کند خبیر داناست بمکان و مستقر
خبیر یا بنیّ اقم الصلوة ای پسرک من بپا دار نماز را تا نفس تو کامل
باید وأمر بالمعروف و بفرمای به نیکوئی وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا
دیگران از تو کامل شوند معروف انست که موافق شرع و سنت
باشد و منکر انکه مخالف عقل و نقل بود واصبر و شکیبائی کن علی

حكمت رب و دود يوم تبلى ذا السرائر كلها از منتكم كان من لا يتنا
جون سقوما رحيما قطعت عنه الاسرار بما الفوت هر چه نهان
باشدت بيدا شود هر كه او خائن شود بدل كباب بوده كر
رونق دا و هم از لقمان پرسيد كه كيف اصبحت في يدي غيري
مراد همچنين فضل عدل انت داود دردين سخن تفكر فرمود
نعره زده بيهوش شد و برخي از حكم لقمان و كلمات او
آيان در محل از جواهر التفاسير توان يافت العصر سخا
كه ما لقمان را حكمت داديم و گفتيم او را ان اشكر لله انكه شكر گوي خدا
را بر نعمت حكمت و سپاس كن و هر كه شكر گويد فانما يشكر پس
جز اين نيست كه شكر گويد لنفسه براي خود چه نفع شكر كه دوام نعمت
واستحقاق مزيد است بدوي رسد و من كفر و هر كه ناسپاس
كنند فان الله پس بدرستي كه خداي غني نه نيازست از شكر
كسي حميد سزاوار حمد است و اگر كسي حمد نكويد يا محمود
است كه همه كائنات بلسان حال و قال حامد حضرت وي اند
واذ قال لقمان و ياد كن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را نعم
دا و گفته اند نام او ماثان يا انعم يا مشكم بوده و هو يعظه لقمان
پند ميداد او را و ميگفت يا بني اي پسرك من تصغير
شفقت و مرحمت لا تشرك بالله شرك ميار بخداي ان الشرك
بدرستي كه شرك آوردن لظلم عظيم هر اينه بزرگ است چه تسويه ميكند
كند مخلوق را بخالقه و وصينا الانسان و وصيت كرديم آدمي را و فرموديم
بوالديه به نيكوئي بدر و مادر بعد از ان حالات نيكوئي مادر نسبت
بعنايت فرزند را ذكر ما در او چند وقت و سينه برداشته حمل
او و هنا سست شده على وهن بر سستي يعني ضعيف بالاي ضعف
و فصاله و باز كردن او را از شير تمام شدن در دو سال و در ين
مدت او را شير داده و ديگر وصيت كرديم آدمي را ان اشكر لي بانكه شكر كن
مرا و لوالديك و مر پدر و مادر خود را الي المصير بسوي من است بازگشت
همه تو بشكر و شكر ايشان را جزا دهم و ان جاهداك و اگر كوشش

بودريسو

١٦٧

سنی م

بعث
نقض

جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد
و ایشان را نمی‌دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توئیم
ترا خلیفه زمین می‌سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان
جواب داد که اگر حکم جزم از او آید کار من بدین کار سمعا وطاعة
قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر
مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی‌شوم
ملایکه را ازین سخن شگفت آمد و حق سبحانه قوت ولایت
و حکمت بر او افاضه کرده بشابه که ده هزار کلمه حکمت از وی منقولست
که هر کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت
و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمات حکمت می‌کردند
آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی
رمه فلان می‌کردی گفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین
پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت
نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن و در تفسیر از حکم لقمان می‌آورد
که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد که میوه
بیارند غلامان میوه را در راه بخوردند و حواله خوردن آن جمله
بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان
میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت
این سخن بچه چیز معلوم توان کرد لقمان گفت باید ما را آب گرم بخورانی
و در صحرا بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه خورده باشد بیرون
می‌آید خاین اوست و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این
حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته ایست ایراد آنها
نیت کرده افتاد گفت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را
و خوردند آن زمان ایشان از آن می‌راندشان در دشتها می
دویدند آن نفر قی در افتادند ایشان از عنا آب
می‌آورد ز ایشان میوه‌ها چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف می‌بر آمد
از درونش آب صاف حکمت لقمان چو داند این نمود پس چه باشد

فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین من کل زوج از هر صنف
نباتها برسم نیکو و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین
و کوه و حیوان و نباتات خلق الله آفریده خدا وند خدا روی پس
بنمایید من که در عالم ماذا خلق چه چیز آفریدند الذین من دونه آنانکه
بدون وی اند چه ادیتان اند که کفار ایشان را شریک حق گفته حق
سبحانه می فرماید که اینها همه مخلوق من اند اکنون بتان شما آفریده اند
کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین بند گمراهی آشکارا اند
که عاجز ناتوان را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند بیت
هر که هست آفریده او بنده است بنده دیدا فریننده است پس کجا بنده
که دیدا ست لایق شرکت خدا وند است آورده اند که قصه لقمان حکیم و
وصایا او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع
بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه
از حال وی خبر داد و فرمود و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان
لقمان بن باعورا الحکمة حکمت که قول صایب و فعل کامل است یا
شناخت توحید و نفی شرک و در احقاق گفته که اقامت ادله
عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت
دلایل سمعیه یا آن علما در نبوت لقمان اختلاف است سدی
و عکرمه و شعبی رح بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت این آیت نبوت
و ابو جعفر خواهر زاده ایوب یا پسر خاله او بود و در تیسیر گوید که پسر
باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ پدر ابراهیم ع بوده امام ابو اللیث
رح فرموده که پسر خاله ایوب است و در عین المعانی آورده
که ده سال بعد از سلطنت داود ع متولد شد و تا عهد یونس ع
عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما برآنند
که پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده حبشی نجاری میکرد
یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود و در میان بنی اسرائیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وقتل در دنیا و عذاب [illegible]
عذابی [illegible] خوار کننده رسوا
در عقبی و کلفه اذا تتلی [illegible] در شأن انها است که جاریه مغنیات
خریدندی و مردمانرا باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن
حق باز داشتندی [illegible] و چون خوانده شود علیه [illegible] بر کس
که لهو الحدیث را خریده و برگزیده آیات ما ایشان کلام ما ولی روی
بگرداند مستکبرا در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن
نکند کأن لم یسمعها گوئیا هرگز نشنیده کأن فی اذنیه وقرا گوئیا در دو
گوش او وقر گرانی است فبشره پس اعلام کن او را بجای بشارت
[illegible] بعذاب دردناک ان الذین [illegible] بدرستی آنانکه گرویدند
بخدا و رسول [illegible] وکردند عملهای نیکو یعنی شایسته
[illegible] مر ایشانراست [illegible] بهشتها با نعمت و ناز و نعیم
[illegible] در حالتی که جاوید باشند در آن وعد
وعده کرده است خدای وعده کردنی [illegible] درست و راست
[illegible] و او خداوند غالب است که هیچکس او را از وفای وعده
مانع نشود [illegible] داناست کاری که هر چه کند بطریق حکمت بود
[illegible] نه در وعده اوست و نقص و خلافی نه در کار او خلق
و کذا فی [illegible] بیافرید آسمانها را [illegible] ستونی [illegible]
می بینید شما آنرا برداشته [illegible] و نهاد [illegible] در زمین
یعنی پیدا کرد در وی [illegible] کوهها بلند پایدار [illegible] تا شما را
حرکت ندهد و مضطرب نسازد [illegible] زمین بر روی آب متحرک
چون کشتی و بجبال راسیات آرام گرفت [illegible]
می کنند حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بماند
از آنجمله کوه قاف است و ابوقبیس و جودی و لبنان و سنین
و سینا و طور سینا و غیران و [illegible] پراکنده کرد در زمین
[illegible] از هر جنبنده مانند [illegible] و فرو فرستادیم [illegible] التفات
متکلم جهت اختصاص فعلت بفاعل یعنی فرو فرستاده
ما فرو فرستادیم [illegible] از بالا یا از آسمان [illegible]

مسطور
حق سبحانه نوزده کوه
را میخ زمین کرد

زنهار لا یموتن الا کما انه لا یتصور بدل امر سماعی یا بمنا بجان میلوفف
که تعجیل نمی وبدد وعدا عذا بعمر بجان بیان که ان یوفی موتونهم بعد
امت وحوصلان یونت دیابد طالبی تطهر رسید بلیغ تلبینها بد
توقف کار ما را که هر کاری که می یوفی باز بسته است بمنزله لقمان
بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه است مبادی
ومطالع کتور در الم لغته الد الف اشارت است با لله ولام بلطی
ومیم بمجد یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال ومنه القرآن
بالاف ب لمحکم تلک آیات الکتاب الحکیم ایها قرآن است محکم
خلل و فساد یا محکم که در و تناقض نباشد یا علم حکم بحلال و حرام
هدی راهنما بنده است ورحمة و بخشش از خدا للمحسنین
مرنیکوکاران را الذین یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز
مفروض را ویوتون الزکوة ومیدهند زکوة واجب را وهم بالآخرة
سرای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق
می کنند اولئک آنگروه که بدین صفات موسوم اند علی هدی بر راه
راست اند من ربهم از آفریدگار خود اولئک وانگروه هم المفلحون
ایشان رستگاران اند فیروزی یافتگان اورده اند که نضر بن حارث
بتجارت جانب فارس رفته بود وقصه رستم واسفندیار خریده در جمع
قریش میگفتی بمسامع ایشان میرسانید که ایشان شیفته و فریفته
میشدند ولایق که میزد که محمد علیه السلام از قصه عاد وثمود وعظمت
ملک سلیمان وداود خبر میدهد من از سعت مملکت و قوت
ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیه فرستاد که ومن الناس من
ازمیان مردمان کسی یشتری لهو الحدیث کسیست که میخرد بیهوده سخن
وگفته اند سخن غریب و بیهوده مشغول کننده یعنی اختیار
میکند افسانه را اعتبار را لیضل تا گمراه سازد مردمان را عن
سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع قرآن
بغیر علم بنادانی و بیدانش ویتخذها و فرا میگیرد راه خدا را
هزوا افسوس و سخریه اولئک آنگروه لهم مر ایشانرا است

الزکوة

لقمان

قرائته

داده آنانکه ایشانرا داد
بعدم لبث در دنیا گویند امانکه اوتوا العلم
وگرویدن یعنی مومنان و علما از ملایک و انس گویند هرا
دروغ می گویند لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث
شما مذکور و مسطور است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قران
انجا که گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی
یا در قضا او و در انچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما
بدان متعلق در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن
فهذا پس نیست روز برانگیختن که انکار می کردید و لکن
کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر نه
نمیدانستید که بعث حق است پس کافران اغاز اعتذار کرده
برای تدارک مافات طلب رجوع کنند در دنیا و اجازت نیابد
فیومئذ پس ان روز سود نکند الذین ظلموا آنانکه ستم
کردند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان و لا هم
یستعتبون خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب کند یعنی گفته
نشود ایشانرا که استرضات خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی
نشود و لقد و هر اینه بیان کردیم للناس برای مردمان
فی هذا القران در این قران من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا
بکار اید در بیان توحید و حشر و صدق رسل و غیر
و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان بایتی یعنی معجزه
که می طلبند لیقولن الذین کفروا هر اینه گویند انانکه کافر شدند از فرط عناد
و غایت تمرد و فساد نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان
الا مبطلون مگر تباه کاران و دروغ گویان و بربافندگان کذلک
همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای انانکه
لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانستن نیستند فاصبر پس شکیبائی
کن ای محمد بر ازار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای
بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حق است ثابت است
خدای بدان وفا کند و لا یستخفنک الذین لا یوقنون

و ... قرآن اي قطع مدارك فهم ليشنيدنشان نزد وقول تو قبول
نمايند لكن پس بدرستي كه تو نا تسمع الموتى سخن نمي تواني شنواند
مرده كافرانرا ولقا رحلم ايشان وانند زيرا كه دل ايشان مرده است ولا
تسمع الصم ونمي تواني كرانرا الدعاء خواندن اذا ولوا چون بكرديد
از خواندن مدبرين كريزندكان از متكلم قيد توليد وادبار براي تاكيد
حكم است واستحالت سماع يعني اصم مشغول شود اما به حركات
لب ودهان واشارت سر ودست چيزي دريابد اما كر چون پشت
بر متكلم نمايد از ان مقدار دريافت نيز محروم است وما انت و
نيستي تو بهادي العمي راه نماينده كوردلانرا عن ضلالتهم از كمراهي
ايشان يعني قادر نيستي بر انكه توفيق ايمان دهي ان تسمع كافرانرا
نمي شنواني مواعظ ونصايح قرآن الا من يؤمن مكر آنكه كرويده
است بآياتنا بآيات كتاب ما يعني ايشان را كه ميدانند كه لفظ
قرآنرا فرا كيرند ودر معني ان تدبر نمايند فهم مسلمون پس ايشان
كردن نهادكان اند مر اوامر ونواهي را الله الذي خداي مطلق
است خلقكم بيافريد شما را من ضعف از چيزي سست يعني نطفه
ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستي طفوليت قوة
توانايي يعني جواني وبرنايي ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت
شباب ضعفا وشيبة سستي وپيري يخلق ما يشاء مي افريند
انچه مي خواهد از ضعف وقوت وجواني وپيري وهو العليم او
داناست باحوال بندكان القدير تواناست بر تغيير صفات ايشان
ويوم تقوم الساعة وروزي كه قايم شود قيامت وانرا ساعت
از انجهت خوانند كه از ساعات دنيا ... يقسم المجرمون سوكند خورند كافران كه در
مضمون انكه ما لبثوا درنك نكرده در دنيا يا در قبور غير ساعة جز ساعتي
وهمچنان دانند كه ايشان دروغ مي كويند كذلك همچنين برگشتن
از راستي در اخرت كانوا بودند در دنيا از انكار حشر ونشر
يؤفكون بر كردانيده مي شوند از راه صدق يعني كار ايشان دروغ
گفتن است درين سراي ودران سراي وقال الذين و ...

پس در نگر الی آثار رحمت الله بشارة رحمت خدای یعنی اثر مطر که نازل است
ببین که چگونه خدای بآن اثر یحیی الارض زنده می گرداند زمین
را باشی از اثمار و زرع و نباتات بعد موتها بعد از مردگی و
افسردگی ان حفص یحیی میخواند یعنی به بین آثار رحمت الهی
و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را از زندگی بخشد ان ذلک
بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت لمحیی
الموتی هر اینه زنده گرداننده مردگان است و احیاء ارض اعادت
مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیاء موتی ایجاد است
که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها و هو و علی کل شیء
بهمه چیز قدیر توانا است چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات
یکسانست در احقاق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زنده
گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر
فرموده که رحمت ... نه چیز است که زمین دل ایشان زندگی یابد
و نزد محققان بعضی اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است
و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده
صوفیی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو نهاد
پس فرو رفت او بخود اندر فضول شد ملول از صورتش آن بو الفضول
که چه خسپی آخر اندر رز نگر این درختان بین آثار و خضر امر حق بشنو
که گفت است انظروا سوی این آثار رحمت آر رو گفت آثارش دل
است ای بو الهوس آن برون آثار آثار است و بس باغها و سبزها
ما در دلست عکس لطف او برین آب و گل است چون حیات از حق
بگیرد ای روی پس غنی گردد ز گل دیدار روی
تا نیایدی که بودن باشد بهلاک چندین دیو که یخ عندلیبست که بلا
مدوعات ایشان وزد ... پس ببیند کشت را مصفر ازرد شده
بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه لازم نفع بگذارند گرفت
نفس را هر اینه باشند بعد کفر و لیظلوا بر زدی زرع که فرشونه
بنعمتها کند شد و با پستی ... بحیف کردند و انعمت او ایشان

ایشان را جدا ساخته بروح فرستد و من آیاته و از نشانهای
قدرت خدای ان یرسل الریاح انست که می فرستد بادها را یعنی
شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان به باران تا بهر باد
شما رسد و لیذیقکم و تا بچشاند شما را من رحمته در نعمت که آن
باران است یعنی خصب و رفاهیت و لتجری الفلک و برای آن
بادها برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای و لتبتغوا و
تا بجویید در تجارت دریاها من فضله روزی که خدای بمحض فضل
دهد و لعلکم تشکرون و تا باشد که شما شکر گویید برین نعمتها و
لقد ارسلنا و بدرستیکه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا
فرستادگان از ادمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاءوهم
پس آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات بمعجزهای روشن یا احکام
هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی
کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از انانکه
کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم انرا که گرویده بودند
و کان حقا علینا و هست سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مومنان
چه ایشان مستحق نصرت اند الله خداوند حق الذی یرسل الریاح
انست که می فرستد بادها را فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها
ابرها و هوا برند فیبسطه پس گسترانند آنرا یعنی متصل سازد
بهم کاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد بنده
یا ایستاده و یجعله و گرداند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه
در طرفی فتری الودق پس تو می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون
می آید از میان ابر هم در وقتی که منقطع و متفرق است
فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران من یشاء بانکس که خواهد
بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم ناگاه ایشان چون
یستبشرون شاد شوند و خرسند شوند و ان کانوا و بدرستیکه بودند
من قبل ان ینزل علیهم پیش از انکه فرستاده شود بر ایشان باران من
قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر

بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد
از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی قدس سره
فرمود که هرکه بحر دل او بنزل مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد
در بر نفس او امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب
محظورات است و فساد بحر دل با خلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم عادات
در حقایق سلمی مذکورست که بر نشانی علما ظاهر است و بحر زبان
اهل تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا
بدعای وی باطله ... ماه ناویده نشانها میدهد روشنایی
را بدان لج می شند ... از برای مشتری در وصف ماه صدفشان ناوید
گوید بهر جاه قلب ... بلوغ مشرکانرا که بروید ... در زمین امم
خالیه ... پس بنگر که چگونه بود عاقبت الذین ... سر انجام ایشان
... بیشتر از ین ... بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند
... مشرک اند کان ... پس راست کن یعنی متوجه گردان روی خود را
برای کیش راست یا روی آن بجهت دین راست
پیش از آنکه بیاید ... روزی که نیست باز گردانیدن
مراورا ... از نزدیک خدای یعنی خدای آنرا باز نگردانید و لازم
باشد یا روزی بیاید از خدا که کس نتواند که باز گرداند ...
آن روز که جدا شوند مردم از یکدیگر بر سر دو راه فریق
في الجنة و فريق في السعير ... و هر که کافر شود ... پس
بروست ... جزای کفر او که آتش جاوید است و من عمل صالحا
و هر که بکند کاری ستوده ... پس برای نفسهای خود
می گسترند یعنی جایگاه راست می سازند ...
و نفع بندگان روز قیامت واقع است ... تا جزا
دهد ... آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته ... از بخشش خود ذکر جزا قرآن کرده ...
مقصود لذات مومنان ... نه ... بندگی اعمال ...
... دوست ندارد الكافرين ...

در مال شود و کثرت در آن پدید آید چنان نمی شود و برکت در آن نمی ماند و ما
آتیتم من زکوة و آنچه بدهید از زکوة مفروض یا صدقه که در آن فایده
تریدون وجه الله می خواهید ثواب خدای تعالی فاولئک پس آن گروه که
زکوة و صدقه بوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند
خداوندان افزونی شدن یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده
یابند الله خدای تعالی الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نبودید
ثم رزقکم پس روزی داد و رسید به شما تا مادامی که زنده اید ثم
یمیتکم بمیراند شما را بوقت انقضاء اجال شما ثم یحییکم پس
زنده گرداند شما را و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم اما هست
از انبازان شما یعنی ازان بتان که بزعم شما شریکان خداوند هست
من یفعل کسی بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و اماتت و احیا
من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از
هیچ کدام این کارها نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سبحانه
پاکست خدای تعالی و برترست عما یشرکون ازانچه شرک می آرید بوی
ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن
دواب و طواعین و البحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق
شدن سفنها بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای
آدمیان یعنی بشومی معاصی اغلب علما برانند که مراد از فساد نا آمدن
باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نروید و در دریا لولو
و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع
گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته آید که فساد بر این بود
که قابیل هابیل را بکشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد
و نزد بعضی مراد از فساد دشت یعنی [illegible] ظاهر شد در بیابان
با هلاک اهل [illegible] و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر تقدیر
حضرت ملک قدیر افساد اسباب [illegible] آدمیان کردند لیذیقهم
تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا جزای بعض آنچه کرده اند تا
[illegible] جزای تمام در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان [illegible] رجوع

ویه با ایشان کتابی تکلم کند دلالت داشته باشند ...
بحجتی که هستند که بان شرک می ارند یعنی دلیل بود باشراک ایشان
و اذا اذقنا الناس رحمة وچون بچشانیم مردمان را رحمة یعنی از صحت و
سعت رسانیدن فرحوا بها شادمان شوند بان و ان تصبهم و اگر
برسد بدیشان سیئة زحمتی از مرض و قحط و امثال ان بما قدمت
ایدیهم بانچه از پیش فرستاده دستهاء ایشان یعنی چون بلا رسد
بایشان سبب کردار ایشان که کرده اند اذا هم یقنطون انگاه ایشان نا امید میشوند
و جزع می کنند یعنی نه شکر می گذارند در نعمت و نه صبر در شدت او لم
یروا ایا ندانسته اند ان الله انکه خدای یبسط گشاده می گرداند
الرزق لمن یشاء روزی برای هر که میخواهد و یقدر و تنگ می سازد بر هر که میخواهد
ان فی ذلک بدرستی که درین بسط و قبض لایات هر اینه دلایل عبرت
لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط
و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که ... اساس ایمان برین
دو صفت است فات ذا القربی پس بده ای محمد خداوند قرابت
از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت
رسالت است علیه السلام و همه اهل ایمان درین داخل اند می فرماید که بدهید
حق ایشان را یعنی صله رحم بدین ایه استدلال میکنند و المسکین و بدهید
حق محتاج و بیچاره را و ابن السبیل ... از انچه مقرر شده یعنی
وظایف زکوة ذلک خیر این ادای حقوق بهتر است از امساک للذین
یریدون برای انانکه میخواهند وجه الله لقاء الله یا رضای او ...
مراد ایشان وجه تقرب است بنفس ... جهت دیگر از اعراض ... و اولئک
و انگروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران و ما اتیتم
من ربا ... وانچه میدهید ... از هدیه و عطیه بتوقع مکافات
لیربوا ... تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس در مالهای مردمان یعنی چیزی بکسی
میدهید و زیادت از ثمن او توقع می کنید که مال شما افزون گردد فلا یربوا
پس زیادت نمی شود ... عند الله نزدیک خدای و برکت ... بر نمی ...
... انچه می دهید از زیادت حرام ... معاملات یعنی سود ...

بر نشان علامتی اگر موافق بود قبول کنیم چنین این حدیث را که
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با یقین القرآن موافق
کنم و بسیار بسی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که اقیموا
الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین [illegible] فرقوا
دینهم جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وکانوا شیعا
و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته
بکیش نو پیوسته و ملتی ملک و کیشی ساخته یا یهود و نصاری
که پیروی کردند فرقه شدند یا خوارج و الجماعه [illegible] خبر
مرفوع است یا اهل بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم بانچه
نزدیک ایشان است از دین فرحون شادمانند وگمان
برند آنکه حق با ایشان است یعنی هر کسی را در خور پندار
خویش هست نوع خوشدلی در کار خویش میکنند اثبات
خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر و اذا مس الناس
وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا
بیماری یا فقر وگفته اند عام است مر آدمیان را که چون
بسختی در مانند دعوا ربهم بخوانند بزاری پروردگار خود
را منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون
بچشانند پس چون بچشاند ایشان را خدای منه
از نزدیک خود رحمة احسانی و یا صحت و یا توانگری و از آن شدت
باز رهاند اذا فریق منهم ناگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون
به پروردگار خود شرک آورند یعنی معبودانی [illegible] زیرا
چنین عمل کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بانچه عطا کردیم
ایشان را فتمتعوا امر تهدید است یعنی کافران برخورید
در روزهای چند تمتع دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
سر انجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستادیم
ما علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان یا
فرشته که با او برهانی باشد فهو یا رسول یا ملک یتکلم سخن

اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بتحریف و تبدیل دین
بلکه روی می کنند اما نکه [illegible] ستم کردند بر خود یعنی
چون از دو مار نفسهای خود را بغیر علم بی دانش یعنی پس کسی
راه نماید کسی را که اضل [illegible] انراکه فرو گذاشت خدای و نیست
خذلان کمراه شدوما لهم و نبود منکران کمراه را [illegible] ناصرین یاری
و هوا داران که از عذاب عذاب خلاص دهند و [illegible] پس راست
دار ای محمد روی خود را [illegible] برای عبادت خدا یا خالص کردان
عمل خود را [illegible] در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام
و امت خود را بگوی که بدین و جاقامت کنند و یا روی بگنند همه
[illegible] دین خدا را [illegible] ان فطرت را که بحکمت [illegible]
بیافرید مردمان را [illegible] برای ان و گویند مراد از فطرت شناخت
صانع است و ان در زوال است همه آدمیان را حاصل شده
پس میفرماید که ملازم ان عهد باشید که بر ان مفطور شده
[illegible] نهی است و در صورت نفی یعنی تبدیل مدعی خلق
مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بر ان فرید
و میثاق از ایشان فراگرفت [illegible] الدین [illegible]
و مستقیم [illegible] و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر
حال است از ضمیر قم ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی
که [illegible] کردند کانند [illegible] بسوی حق از غیر او و شیخ ابو سعید
[illegible] قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق بحق
و منیب او را گویند که بحق سبحانه [illegible] او را مرجع [illegible]
تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم اگر تو در نه پذیری کجا کنم
و بترسید از وی [illegible] و بپای دارید نماز را
و مباشید [illegible] از مشرکان [illegible]
متعمدا خطا نا [illegible] در تیسیر از محمد [illegible]
میکند که حدیثی بمن رسید که هر چه از کسی روایت کنند [illegible]

قدرت او یکسانست نسبت بهمه چون قدرت او منزه از نقصانست
او بر آن خلق و وجود همه یکسانست نسبت بمن و تو هرچه کمال
بود در قدرت با کمال او آسانست وله المثل الاعلی و مراوراست
صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت
قدرت و عظمت صفات فی السموات والارض عند ساکنانها و زمینها
وهو العزیز و اوست غالب که عاجز نشود از ابدای ممکنات
و اعادت او الحکیم دانا بصواب که افعال او بر مقتضی حکمت
باشد ضرب لکم بیان می کند خدای برای شما مثلا من
انفسکم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست
شما را ای آزادان مما ملکت ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین اند
من شرکاء هیچ انبازان فیما رزقناکم در آنچه داده ایم شما را از اموال
و اسباب فانتم پس شما و ایشان فیه در آن چیز سواء یکسان
باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود
ایشان نیز توانند تخافونهم ترسید از ایشان که در تصرف
مستقل شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما از آزادان انفسکم از آن
نفسها . شما یعنی از شریکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا
خواجگان نمایند کان را در مال و ملک خود شریک می سازید تا در
تصرف در آن و تسلط برابر مساوی باشید و از استبداد و استقلال
ایشان ترسان شوید در عین المعانی . و بعضی دیگر تفاسیر
هست که چون حضرت رسالت ع این آیت برخواند قریش جواب
گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا هرگز این نتواند بود
حضرت فرمود که شما بندگان را در ملک خویش شرکت نمینهید پس
چگونه قرین کاملا که بنده خدایند در ملک او شریک باید ساخت خلق
چون بندگان سر در بستن مانده در بند حکم خالق خویش جمله بنده
اند هم بنده و هم بنده را خداوند پنداری کذلک مانند این تفصیل
نفصل الآیات مفصل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت لقوم
یعقلون برای گروهی که عقل خود را در تدبر آیات بکار دارند

ستراحت قوی نفسانی وفوت قوی طبیعی و ... و چنین نماند ...
را سر ... از بخشش او یعنی طاعت معاش ... وگفته اند
سلم مخصوص شب است و ابتغا بر ... تقدیم و تاخیر
است بحسب معنی ان فی ذلک ... که در خواب شب و معیشت
روز ... ت ... دلالتها و عبرتهاست لقوم یسمعون برای گروهی که
بشنوند بگوش ... نشانها حکمت ... البرق الذی
نماید شما برق خوفا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه و ...
و در طمع افکندن مقیم برای باریدن باران ... و فرو میفرستد
... از جهت آسمان یا از ابرها ... پس زنده میگرداند
... بدان آب زمین تا از گیاه تر و تازه رویدبعد ... پس
از افسردگی و پژمردگی ان ... که در برق و باران ...
... علامتهاست بر قدرت الهی ... مر گروهی را که تعقل
کنند در تکون حادثات ... حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت
صنع در حادثه ... وازنشانها توانائی او ... آسمانها
بی ستون ... و زمین بر روی آب ... بفرمان او یعنی تکاه
... او مر ... پس چون بخواند شما را اسرافیل
بنفخه اخیره ... خواندنی بدین نوع که ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان
... از زمین ... انگاه شما ... بیرون آیند
... خود و خروج خلق از قبور ... از آیات قدرت اوست
و مر او راست ... هر که در آسمانها و زمینهاست همه
مخلوق و مملوک و مربوب وی اند ... همه مر او را ... فرمان
... اند در موت و حیات و بعث و نشور و در این احوال
از حکم او ... نمیتوانند ... و او ... نکند
... خلق را انگه نمیتوانند ... پس باز زنده کرداند
... و باز آوردن ... آسانتست علیه بعضی ... آنکه
نخست افریدن یا اعادت باعتقاد شما آسان ترست ... بدرجات
ابدا را اقرار ... اعادت را منکر ... و ابدا و اعادت ... نکی

بدین آنکه وآرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب الفت است و محافظت
وافتراق سبب نفرت هست بجنس خود کنند هر جنس میل بجنس خود
بجنس خود کند بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته
با فرشته انس با انس وجعل بینکم مودة ورحمة و ساخت میان شما دوستی
شما و ازواج شما مودة دوستی و رحمت و مهربانی در موضع اوردن مودت
بجهت تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر جوانان سالخوردگان و
رحمت بر پیران ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل
و مشابه در تشریع لآیات نشانها دلالتها ست لقوم یتفکرون مر گروهی
را که تفکر می کنند و در حکمت این صورت مطلع می شوند و من آیاته و
از دلالتها قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینها
واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه آواز را
پست و بلند و یا بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتها شما از عربی و
ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در باب آورده که اصول تمام زبانها
مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفده در
فرزندان حام است و سی و شش در بنی یافث والوانکم و دیگر اختلاف
رنگهای شما در سفیدی و سرخی و زردی یا در تخطیطات اعضا و
اعضا هیئات و اشکال که از مختلفها هر آدمی در ممیز شما به دیگری است
حتی که توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی
از چیزها مخالف خواهند بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالف السنه والوان
~~در بعضی چیزها مخالف خواهند بود ... بدرستی که در مخالف السنه~~
آدمیان با آنکه یک پدر و یک مادر اند لآیات نشانهاست قدرت و حکمت
را للعالمین مر عالمیان را یعنی بر همه عاقلان از ملک و انس و جن
پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتهای مندرج است چه اگر یکی و
همه یکی شدی تمیز الاشخاص مشکل بودی و بسیار از مهمات
معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالات مر دانایان را
که در آن نظر کنند و من آیاته منامکم بالیل والنهار و از علامات قدرت
کاملهء او ست خواب کردن شما باللیل بشب و روز جهت